

طالبان

چگونه آمدند

ژنرال عظیمی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



AFGHANISTAN CENTRE AT KABUL UNIVERSITY



3 ACKU 00007936 7

طالبان چگونه آمدند؟

ژنرال عظیمی

پندہ اذہم ن لبالہ

ACKU

نام کتاب: طالبان چگونه آمدند؟
نگارش: ژنرال محمد ظاہر عظیمی
حروف چینی و صفحہ آرائی: کوثر
نوبت چاپ: اول
تاریخ چاپ: تابستان ۱۳۷۷
تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

فهرست

- پیشگفتار / ۷
- بخش اول / طالبان و اشغال قندهار و هیرمند، تا رسیدن به اطراف کابل ... ۱۱
- بخش دوم / اولین نبرد طالبان با قوای حوزه جنوب غرب ۲۷
- بخش سوم / مدافعه دره شوز ۵۵
- بخش چهارم / آغاز مرحله تعرض ۸۵
- بخش پنجم / حمله به کُرشک و سقوط هرات ۱۰۱
- بخش ششم / عوامل برونی سقوط هرات ۱۲۹
- بخش هفتم / پیوستها ۱۶۵

ACKU

تیسری

۱۔
۲۔
۳۔
۴۔
۵۔
۶۔
۷۔
۸۔
۹۔
۱۰۔

پیشگفتار

خواننده عزیز آنچه تحت عنوان «طالبان چگونه آمدند» به خوانش گرفته‌اید، مطلبی است بیانگر نحوه ورود طالبان به شهر قندهار، رسیدن‌شان به هرات و بررسی جنبه‌های قوت و ضعف جنگ، مشکلات و نارساییهای جریان جنگ و هم‌چنان نگاهی تحلیلی است به مراحل مختلف نبرد طالبان؛ به خصوص عوامل بیرونی در سقوط هرات (حوزه جنوب غرب). گرچه کوتاه اشارتی نیز به دیگر موارد و از جمله رسیدن طالبان به اطراف کابل و... گردیده است، اما محور اصلی بحث ما چگونگی سقوط هرات است زیرا این نوشته بیان چگونگی پیدایش طالبان را نمی‌نماید، من در این رابطه (چگونگی پیدایش طالبان) مختصر بحثی داشتم که در مجله هفت‌قلم چاپ شده بود و تصور می‌کنم بحثهایی مثل سقوط هرات، اشغال کابل و بیش از بیست ولایت توسط طالبان، تحولات بعد از اشغال کابل و به ویژه چگونگی پیدایش جریان طالبان هر کدام می‌تواند محور تحلیلی جداگانه

باشد. در این نوشته، در رابطه با چگونگی اشغال قندهار، سقوط حوزه جنوب غرب، بُعد نظامی سقوط و عوامل تأثیرگذار در جهت‌های منفی و مثبت به‌ویژه تأثیر سیاست‌های اعمال شده از جانب جناح‌های مختلف، کابل، احزاب و گروه‌های مختلف در کشور، دیدگاه‌ها و مواضع کشورهای منطقه و جهان در سقوط هرات و یا به عبارت دیگر عوامل بیرونی سقوط هرات به تحلیل گرفته شده است. شک ندارم که نگاه‌ها به جانب هر پدیددای از طرف شخص یا شخصیت‌ها نگاه خاص همان شخص و یا شخصیت‌ها بوده و طبعاً یکسان نیست «هر کسی از ظن خود شد یار من» و چنین انتظاری نباید داشت که همه یک قسم فکر کنند و مسلماً هر کس از زاویه تفکر خود به واقعه می‌نگرد. لذا نه این نوشته و نه هر نوشته دیگر منعکس کننده همه آراء و نظریات نیست. مهم آن است که چقدر توانسته باشد واقعیت‌ها را ریشه‌یابی و تحلیل کرده و انتقال داده باشد. انتظار دارم انتقادهای سازنده و پیشنهادهای شما رهگشا و رهنمایم باشد. و البته انتظار نمی‌رود که مجموعه این نوشته تأمین‌کننده همه نوق و سلیقه‌ها باشد.

آنچه بدان اعتقاد دارم، این است که، انسان‌ها کامل نیستند و عملکردها در حد نسبی خالی از اشتباه نمی‌باشد که البته و صد البته. داشتن نقطه ضعفی در مورد معین به آن مفهوم نیست که فرد مورد نظر ابعاد مثبت و جنبه‌های خوبی نداشته باشد. چه بسا افرادی هستند که اگر در موردی نقطه ضعفی دارند، در دهها

مورد دیگر جنبه‌های مثبت، قوی و حتی تاریخ‌ساز دارند.
 آنچه من می‌خواهم بدان تأکید کنم، این است که اگر در مورد
 سقوط هرات (حوزه جنوب غرب) اشتباهی صورت گرفته،
 کوتاهی شده، و یا ندانم‌کاریهایی صورت گرفته است و یا...
 ما در برابر آن مسؤولیم چون همه ما اعضای هیأت رهبری
 بودیم و هر کدام باید در موقعیت و جایگاه خود مسؤولیت آن را
 بپذیریم. پذیرفتن مسؤولیت و اعتراف به اشتباهات صورت
 گرفته نه تنها شخصیت انسانها را خرد نمی‌کند بلکه بلندنگری و
 وسعت دید را نشان می‌دهد.

تعدادی به خاطر این اشتباهات هستی را در سبب اخلاص
 گذاشتند و عده‌ای دیگر تا سرحد شهادت پیش‌رفته اسیر،
 مجروح و یا معلول شدند و نگاه ما به گذشته به خاطر انتخاب
 آینده باید باشد، به ویژه در مورد نارساییها و تحلیل آن.
 مطلبی که شما خواهید خواند، شامل دو بخش است. بخشی
 شامل جریان واقعه می‌باشد که من سعی کردم همان‌طوری که
 اتفاق افتاده، منتها در حد توان خود با حفظ امانت‌داری و
 صداقت، آن را ارائه دهم. بخش دوم منعکس‌کننده تحلیلها و
 نگاههای من می‌باشد که پُر است از کمی‌ها و کاستی‌ها، هم از
 نظر نگارش و هم از نظر مطالب که از طرفی انتظار رهنمایی و از
 سویی دیگر طلب بخشایش دارم.

عظیمی

بهار ۱۳۷۷

بخش اول

طالبان و اشغال قندهار و هيرمند،
تا رسيدن به اطراف کابل

مطلبی که شما تحت عنوان «طالبان چگونه آمدند» مطالعه می‌نمایید، مقاله‌ای است که نحوه آمدن طالبان را به فندهار و بعد رسیدن ایشان را به هرات به گونه‌ای اجمالی بیان می‌نماید. همان طوری که باری اشارت گردیده است علاقه مندم چنین مطالبی را تحت عنوان یادواره‌هایی مطرح نمایم و به این ترتیب یاد یک یا چند تن از شخصیت‌های مهم جهادی را گرامی بدارم، تا از جانبی مطلب مهمی شکافته گردد و از جانبی دیگر چهره شخصیت یا شخصیت‌هایی بهتر و بیشتر معرفی و ثبت تاریخ گردد.

یادواره کنونی را به یاد همسنگر شهید جنرال نصیر احمد قوماندان میدان هوایی می‌نویسم، تا به این بهانه یاد یکی دیگر از شایسته‌ترین شخصیت‌های جهادی را گرامی داشته و از شخصیت او تجلیل نمایم. فرمانده نصیر احمد که هم در جریان جهاد مقدس (نبرد علیه متجاوزین روسی) از جمله چهره‌های مهم جهادی بود و نمونه عملکرد و فعالیت‌های وسیع او انفجار ده‌ها بال جنگنده بم افکن میدان هوایی شیندند در سال ۱۳۶۴ می‌باشد - که این کار جهادی در نوع خود در سطح کشور بی نظیر بود و یا به عبارت دیگر بیشترین خسارت

را، در یک عملیات به دشمن تحمیل می‌کرد - همچنان او در نبرد با طالبان یکی از بهترین قوماندانان بود.

هر چند مجموعه شخصیت ایشان را خصلتهای خوب و پسندیده زیادی تشکیل می‌داد، اما من ترجیح می‌دهم به این موارد اشارتی داشته باشم: حسن اخلاق، تقوا، شجاعت و استعداد فرماندهی، و چون از نظر سنی هنوز جوان بود^۱ در آینده می‌توانست شخصیت ایشان رشد بیشتری هم داشته باشد و طول زمان تجربیات بیشتری را در اختیارش قرار دهد.

او در جنگ علیه طالبان که از ماه حوت ۱۳۷۳ هجری شمسی آغاز گردید زحمات زیادی کشید و بارها و بارها تا سر حد شهادت و اسارت بار مسؤولیت را به دوش کشیده و به پیش‌برد و همچنان در مرحله دوم جنگ طالبان تا قلب منطقه لشکرگاه به پیش رفت و نهایتاً در ولایت هیرمند به تاریخ ۱۳۷۴/۶/۵ با حادثه ناگواری به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

روحش شاد! و راهش پر رهرو باد!

من در این نوشته ضمن گرامی‌داشت یاد همه شهدایی که در راه آزادی، وطن، مردم و اسلام جان خویش را فدا کرده‌اند - به ویژه شهید جنرال نصیر احمد قوماندان گارنیزون هوایی شیندند - سعی دارم چگونگی جریان آمدن و جنگ طالبان را با جزئیات بیشتری به رشته تحریر در بیاورم. لذا از قندهار شروع می‌کنم. گرچه افتادن قندهار به دست طالبان نیاز به تیزبینی، ژرف‌نگری و واقع‌بینی‌های خاصی دارد که نویسنده باید به دقت و حوصله‌مندی بیشتری مطلب را مورد

تحلیل و ارزیابی کاملتری قرار دهد، چه در آن زمان وضعیت طور دیگری بود و منافع گروهها در راستای دیگری قرار داشت. بعضی از گروهها که اینک در حال نبرد و ستیز علیه یکدیگرند، یا متحد همدیگر بودند و یا حداقل با هم دشمنی نداشتند و برعکس بعضی گروههای دیگر که اینک در کنار یکدیگراند، در آن زمان چنین وضعیتی نداشتند.

جریان ورود طالبان به ولایت قندهار بدون بررسی و تحلیل سیاستهای منطقه، جهان، دولت افغانستان، جناحها و گروههای مختلف، چه متحدین دولت افغانستان و چه مخالفین آن، تحولات سیاسی منطقه، سیاستهای اتخاذ شده توسط دولت و حوزه جنوب غرب، سفرهای هیأت کشورهای منطقه و جهان به هرات^۱، شورای عالی اسلامی هرات، شورای فرماندهان بیست و پنج ولایت در غزنی و... به هیچ وجه نمی تواند دقیقاً مورد ارزیابی قرار گیرد.

من نسبت به اطلاعاتی که در بیشتر این موارد دارم مطلب دیگری مشخصاً تحت عنوان عوامل خارجی سقوط هرات نوشته‌ام، که در آن، عوامل بیرون مرزی، نقش دولت افغانستان و جناحهای متحد دولت مورد ارزیابی قرار گرفته است، که ارائه آن را می‌گذارم به فرصت مناسب‌تر، هر چند معدود اشاراتی به آنها نیز در این مقاله گردیده است.

طالبان در اشغال قندهار سه گروه از نیروهای مقاومت را پیش رو داشتند.

- گروه اول افراد تحت فرماندهی ملانقیب‌الله آخندزاده فرمانده

جمعیت اسلامی در قندهار و یکی از سه فرمانده قدرتمند^۱ ولایت قندهار از قوم درانی که به دلایل فراوان از متحدین طالبان به حساب می‌آمد. می‌توانیم عوامل همکاری، همسویی و همراهی ملانقیب‌الله آخذزاده را با طالبان، این‌گونه دسته‌بندی نماییم: سیاستهای همگون جمعیت اسلامی، همراهی طالبان در آن زمان، نوعی اتحاد قوم درانی - باکشته شدن سردار محمد داود خان رئیس جمهور اسبق افغانستان به تاریخ ۱۳۵۷/۲/۷ قدرت سیاسی از نفع جناح درانی پشتون به نفع جناح غلجایی پشتون در صفوف جهاد واگذار گردیده بود - توافق برای برداشتن و قلع و قمع کردن دشمن دیرینه و کینه‌توز ملانقیب‌الله آخذزاده (حاجی سرکاتب) و سیاستهای منطقه.

- گروه بعدی تحت فرماندهی گل‌آقا از افراد خودش و افراد گروههای مختلف بودند، در عین حالی که گروه دوم در بسا موارد با هم میانه‌خوئی نداشتند، اما همه در نظر طالبان افراد جنایتکاری به حساب می‌آمدند که ایشان به انواع و اقسام عمل خلاف شرع متهم و در صورت دستگیر شدن، باید حبس، حد شرعی اجرا و یا اعدام می‌گردیدند، که همگام با ورود طالبان تعدادی دستگیر و اعدام شدند و تعدادی دیگر فرار کردند. این طیف از خود هیچ نوع مقاومتی هنگام ورود طالبان به قندهار نشان ندادند.

- گروه سوم افراد حزب اسلامی آقای حکمتیار از قوم غلجایی به

۱- در ولایت قندهار سه فرمانده نسبت به دیگران از توانایی بیشتری برخوردار بودند که به ترتیب قدرت اینها بودند:

۱- ملانقیب‌الله آخذزاده از شاخه درانی پشتون مربوط به جمعیت اسلامی

۲- حاجی سرکاتب از شاخه غلجایی پشتون مربوط به حزب اسلامی حکمتیار

۳- گل‌آقا از شاخه درانی پشتون مربوط به محاذ ملی پیروگیلانی

فرماندهی حاجی سرکاتب یکی دیگر از فرماندهان قدرتمند قندهار بودند که در مقابل طالبان مقاومت کردند. در واقع اولین نبرد خونین علیه طالبان توسط حاجی سرکاتب صورت گرفت که این اولین میجک نظامی طالبان بود. طالبان در نبرد شدند و بی امانی که علیه حاجی سرکاتب داشتند در آستانه شکست قطعی قرار گرفتند. در چنین فرصتی آنها از دشمنان کینه‌توز و دیرینه حاجی سرکاتب در منطقه استفاده اعظمی نمودند. از قندهار ملانتیب‌الله آخندزاده و از هیرمند رئیس عبدالواحد بقران عضو جمعیت اسلامی و متحدین آن از هیرمند از قوم علی‌زایی کمک خواسته و از توانایی‌های نظامی و امکانات ایشان بر علیه حاجی سرکاتب استفاده کرده و مقاومت حاجی سرکاتب را به هم شکستند؛ که در این حرکت نوعی تأثیرگذاری سیاستهای منطقه‌ای، موضع مثبت گروهی و حزبی، نوعی اقتدار قومی به نفع درانی و رقابتهای محلی دیده می‌شد.

بعد از قلع و قمع شدن قوت‌های حاجی سرکاتب در قندهار، رئیس عبدالواحد بقران، که در سرکوبی حاجی سرکاتب نقش تعیین‌کننده و برجسته‌تری داشت، پیشنهاد به وجود آوردن و تاسیس لوی کندهار (قندهار بزرگ) را به طالبان ارائه نمود؛ و ایشان را دعوت کرد که ولایت هیرمند را نیز اشغال نمایند، و تأکید به همکاری و دعوت مردم هیرمند از طالبان نمود. در هیرمند دشمن دیرینه و خشن رئیس عبدالواحد بقران یعنی غفار آخندزاده والی و فرمانده قدرتمند هیرمند مربوط به حرکت انقلاب اسلامی (جمعیت العلماء) - که در طی سالهای جهاد مقدس و همچنان بعد از رفتن روسها در نبردهای گروهی بین ایشان (غفار آخندزاده و رئیس عبدالواحد) صدها تن جان خود را از دست داده بودند - و رئیس عبدالواحد که از نظر قدرت

نظامی ضعیفتر بود، شب و روز به عقب چنین فرصت و زمینه‌ای می‌گشت تا شاید به نحوی بر رقیب دیرینه‌اش فایز آید. همان طوری که رئیس عبدالواحد به طالبان گفته بود، مردم در نهایت درجه از دست هر دو طرف جنگ در هیرمند به جان آمده بودند.

رئیس عبدالواحد بقران از هیرمند و ملا نقیب الله آخندزاده از قندهار از متحدین اصلی و اولیه طالبان در بسا موارد اهداف مشترک داشتند، که عبارت بود از زدن رقیبهای قدرتمند منطقه‌ای، همگونی گروهی در راستای سیاستهای حزبی، آمدن دوباره پشتونهای درانی به قدرت و سیاستهای منطقه‌ای. اما رئیس عبدالواحد آدم مرموز، زیرک و در عین حال بلندپروازی بود و ارتباط منطقه‌ای دوام‌دار و تنگاتنگی در سطح کشور و منطقه داشت، و همچنان در ادامه پلانه‌های طالبان نقش عمده‌ای را ایفا نمود.

به این ترتیب طالبان پیشروی خود را به طرف هیرمند اعلان نمودند و در توافقی که بین طالبان و والی هیرمند به وجود آمد، طالبان وارد مرکز ولایت هیرمند گردیدند، وقتی طالبان وارد هیرمند گردیدند، به تشویق عبدالواحد بقران و برخلاف تعهدات شان از غفار آخندزاده خواستند که سلاحهای خود را تحویل طالبان بدهد. این خواسته طالبان به مخالفت غفار آخندزاده روبه‌رو گردیده و عملاً جنگ بین دو طرف آغاز گردید. ولایت هیرمند از متحدین ولایت هرات و مربوط به حوزه جنوب غرب بود که این حرکت طالبان به نوعی شروع جنگ در مناطق حوزه جنوب غرب تحت رهبری

۱- در توافق طالبان با غفار آخندزاده آمده بود که مرکز شهر به قوتهای طالبان سپرده شده دو جناح درگیر (غفار آخندزاده و عبدالواحد) با سلاحهای دست داشته خود بروند به مراکز قرارگاهی خود بیرون از شهر، در مناطقی که قبل از پیروزی مجاهدین استقرار داشتند.

محمد اسماعیل خان نیز محسوب می‌گردید. همگام با شروع درگیری طالبان بر علیه غفار آخندزاده، تعدادی از فرماندهان فراری قندهار نیز به اطراف آخندزاده گرد هم آمدند که عملاً زمینه هر نوع آشتی از میان برداشته شد^۱ آخندزاده در جریان جنگ خود با طالبان از هرات تقاضای کمک نظامی نمود، به ویژه که توقع غفار آخندزاده بمبارد طالبان در هیرمند بود. این نوع کمک برای هرات دشوار نبود و می‌توانست سریع و بموقع انجام پذیرد. در همین روز آقای محمود مستیری نماینده ویژه آقای پطروس غالی سرمنشی سازمان ملل متحد در امور افغانستان و هیأت همراه به خاطر تعقیب پلانهای صلحش و ادامه گفت‌وگو با مسؤولین حوزه جنوب غرب به اساس پروگرام از قبل تعیین شده به هرات آمده بودند. هرات به تقاضای پی‌درپی غفار آخندزاده اصلاً توجه نکرد، هر چند عدم کمک به آخندزاده نیاز به دقت بیشتری دارد. نبرد علیه آخندزاده را در هیرمند رئیس عبدالواحد همراه طالبان رهبری می‌کرد که خود عضو جمعیت اسلامی بود و همچنان که اشاره کردم چون آدمی مرموز و طراح بود، توانسته بود به کابل و هرات اطمینان دهد که تاکنون رویدادها و تحولات نه این که به منافع جمعیت اسلامی لطمه نزده است، بلکه به نوعی منافع گروهی را تأمین هم کرده است و به نوعی دیگر تاکنون تمامی مناطق مربوط از قوت‌های غیرجمعیتی پاکسازی شده است. شخص محمد اسماعیل خان که آدم مقررایی بودند. آن هم در حد افراط آن - از بی‌نظمی‌های آخندزاده و عدم اطاعت کامل او - آنها به

۱ - فراریان قندهار از جانب طالبان محکوم بودند و غیر از تحویل آنان، طالبان به هیچ چیز دیگری قانع نبودند.

روش عسکری که توقع رهبری حوزه از آخندزاده بود - از نظر روانی و اخلاقی دل خوشی نداشتند و از به هم شکستن غرورش ناراضی نبودند. سیاستهای همگون طالبان و کابل نیز از جمله عوامل عدم همکاری با آخندزاده به حساب می آید. گرچه عده‌ای حضور آقای مستیری را برای عدم کمک هرات عنوان می نمایند؛ اما اقامت چند ساعته آقای مستیری به هرات و نشست طیاره‌شان به میدان هوایی هرات و جریان عملیات هوایی هرات بر علیه طالبان از طریق میدان هوایی شیندند که هیچ ارتباطی به هرات ندارد نمی تواند دلیل قانع کننده‌ای باشد. به هر صورت نبرد خونینی که بین دو طرف درگیر صورت گرفت منجر به شکست آخندزاده گردیده و آخندزاده از طریق ارزگان و هزاره‌جات خود را به مرکز ولایت غور، چخچران رسانید و بعد از مدتی همراه حدوداً (۲۰۰ نفر) از همراهانش ذریعه طیاره به هرات انتقال داده شد.

طالبان که در شروع کارشان شاید به نوعی تردید و ناباوری وارد قندهار گردیده بودند، اینک به نیرویی مطمئن و مطرح شده، تبدیل گردیده بودند و به خواسته‌های مهم و اصلی که تأمین لوی قندهار، به هم شکستن قدرتهای محلی مثل حاجی سرکاتب در قندهار و غنار آخندزاده در هیرمند و همچنان رسیدن به اطراف کابل بود^۲، رسیده

- ۱ - افکار سنتی و قبایلی آخندزاده در نحوه رفتار، برخورد اجتماعی و چگونگی اطاعت پذیری او اثر داشت و طبیعی است که با برخورد مقرراتی داخل شهرها قابل تطبیق نیست.
- ۲ - طالبان به استقامت کابل به ممانعت مهمی برخوردند، هر چند اندک درگیری‌های پراکنده در اطراف غزنی رخ داد، اما مهم نبود. در واقع نوعی همگونی سیاستهای دولت کابل بود تا طالبان به جبهه حزب اسلامی حکمتیار در میدان شهر و لوگر برسد و همچنان حزب وحدت در اطراف کابل.

بودند.

گروه طالبان با توجه به رویدادها و پیروزی‌های به‌دسته آمده در مدت کوتاهی در وضعیتی دیگر قرار گرفتند. پلانها و استراتژی‌های وسیعتر، باورهای عمیق‌تر و خواسته‌های بزرگتری در افکار و پلانه‌های‌شان مطرح گردید و من به این باورم که پشتیبانی و حمایت اصلی طالبان به پیمانہ جدی و همه جانبه در این مرحله از حیات سیاسی نظامی طالبان آغاز گردید. وقتی حامیان طالبان و کشورهای که منافع‌شان در این راستا قرار داشت، توانایی سرعت عمل و دست آوردهای طالبان را در اندک زمان در حد وسیعی از کشور، از پشت دروازه‌های کابل تا هیرمند دیدند، بخصوص که برجسته‌ترین شخصیتها، فرماندهان و احزاب ساحه درگیری طالبان یا از منطقه فرار کردند یا کشته شدند و یا اسیر گردیدند، لذا بر حجم حمایت، انکشاف پلانهها و توسعه استراتژی خود افزودند. طالبان که تاکنون شعارهای اصلی‌شان در این محورها متمرکز بود:

- پیاده کردن احکام شریعت اسلامی در کشور

- باز کردن و تأمین امنیت راهها و شهرها

- قلع و قمع کردن افراد فاسد، مخرب در محیط و خلع سلاح آنان

- قطع جنگ و تأمین صلح و خلع سلاح

بر انکشاف پلانه‌های خود افزودند به‌ویژه که با همه این دست آوردها فاقد نیروی هوایی بودند، لذا از حوزه جنوب غرب به رهبری محمد اسماعیل خان خواستند که فراریان قندهار و هیرمند را تحویل طالبان دهد و این، در واقع نوعی بهانه‌ای برای درگیر شدن با حوزه جنوب غرب بود، وگرنه هیرمندها، قندهاری‌ها و مهمانان دیگر ولایت، مهمان حوزه بودند و به نوعی پناه‌گزین بودند. هیچ کس

مهمانان خود را دست بسته به دشمنش نمی دهد، بخصوص افغانها که این عمل را ننگ ملی محسوب می نمایند.

در آن زمان حوزه جنوب غرب از نظر امنیت، قانونمندی، آرامش عمومی، توسعه، بازسازی، خلع سلاح و... الگوی کشور بود و نظم خاصی نسبت به دیگر مناطق کشور در هرات و ولایات همجوار وجود داشت، به عبارت رساتر طالبان به دنبال بهانه ای می گشتند. هر چند آنها در اندک زمان پیروزی مهم و باارزشی به دست آورده بودند و به بخشی از اهداف خود - که همانا تأمین لوی قندهار و رسیدن به اطراف کابل باشد - نایل آمده بودند، اما نباید فراموش کنیم که زمینه های فراوانی برای رسیدن به چنین اهدافی و اشغال این مناطق وجود داشت:

۱ - همگونی و هماهنگی سیاستهای کابل (جمعیت اسلامی، اتحاد اسلامی و همپیمانان شان) در اشغال قندهار و تا رسیدن به اطراف کابل.

۲ - همکاری فرماندهان قدرتمند جمعیت اسلامی و جمعیت العلماء^۱ مثل ملا نقیب الله آخندزاده، رئیس عبدالواحد و همچنان همکاری دیگر فرماندهان تا رسیدن به اطراف کابل.

۳ - آماده سازی زمینه پیشروی طالبان توسط نفوذ و تأثیرگذاری های منطقه ای و کشورهای منطقه

۴ - تأثیر شعارهای قانع کننده طالبان؛ بطور مثال باز کردن راه ها، برداشتن زنجیرهای گروههای مختلف از مسیر راه - ده ها زنجیر

۱ - اکثر فرماندهان جمعیت العلماء همراهی طالبان همکاری کردند، مخصوصاً تا رسیدن به اطراف کابل، به استثنای غفار آخندزاده در هیرمند.

گروه‌های مختلف که هر کدام برای خود کشوری بودند و قانونی داشتند - پیاده کردن احکام شریعت، تأمین لوی قندهار، نجات قوم پشتون از پراکندگی و چند دستگی، آوردن امنیت و قطع جنگ‌های داخلی. البته شعارها از نظر زمانی و مکانی هر کدام در موقعت خودش

۵ - فساد، فحشا، بی‌بندوباری و تجاوز بعضی از فرماندهان محلی قندهار از یک طرف، و فشار این استبداد بر مردم عوام به بیمانه‌ای بود که احساس می‌کردند طالبان به مثابه فرشته نجات مردم بی‌دفاع‌اند.

۶ - عدم موجودیت سلاح و مهمات کافی در قندهار برای مقابله علیه طالبان چون بیشتر سلاحها و مهمات قندهار در طرح حساب شده بعد از پیروزی مجاهدین به فروش رسیده بود. فروش سلاح تنها شامل قندهار نمی‌شد، بلکه پلان عمومی تری بود که شامل همه مناطق کشور می‌گردید.^۱

۷ - عدم مقاومت فرماندهان جهاد در مسیر قندهار الی اطراف کابل در پلانهای از قبل آماده شده.

۸ - عدم درگیری حزب اسلامی در اطراف کابل با طالبان و تسلیم دو ولایت لوگر و میدان بدون درگیری به طالبان^۲

۱ - شاید حوزه جنوب غرب دهها محموله سلاح و مهمات را از مسیر هرات - قندهار گرفته باشد.

۲ - حزب اسلامی متوجه طرح دولت و همچنان همکاری و تلاش دولت در رسانیدن طالبان به اطراف کابل و درگیر کردن طالبان با حزب اسلامی و دیگر مخالفین دولت گردیده بود، لذا حزب نمی‌خواست قربانی طرح دولت در جنگ با طالبان گردد. به عبارت دیگر حزب در دفاع به مقابل طرح دولت، با عقب‌نشینی از اطراف کابل دولت را در جایگاه خود قرار داد.

۹ - به هم شکسته شدن حزب وحدت اسلامی، به تنهایی نتیجه قدرتمندی طالبان نبود. این مطلب اگر با نگاه وسیعتر و عمیقتر مورد ارزیابی قرار گیرد، در واقع نوعی همکاری همه‌ای جناحهای درگیر و استفاده از تمام زمینه‌ها بود^۱ تا مقاومت وحدت به هم شکسته شد. به طور مثال؛ طالبان با توافقی بدون درگیری داخل مناطق حزب وحدت اسلامی در غرب کابل گردیده، سپس درگیر شدند. دولت با همه هم‌پیمانانش با تمام قوا بالای مواضع حزب وحدت حمله کرد.

حزب اسلامی آقای حکمتیار که همپیمان و متحد نظامی حزب وحدت بود کنار آن را خالی و عقب‌نشینی نموده بود. ارتباط غرب کابل (حزب وحدت اسلامی) به نوعی با هزاره‌جات قطع گردیده بود. غرب کابل، غرب کابل بود نه مرکز هزاره‌جات^۲

۱۰ - طرح حساب شده طالبان و اهداف حساب شده تر بعضی از

به که خود لازمه بحثی جداگانه است.

۱ - وقتی طالبان با عقب‌نشینی حزب اسلامی حکمتیار به اطراف کابل رسیدند، رهبری حوزه جنوب غرب هیأتی به سرپرستی حاجی میرعبدالخالق معاون ولایت و آقایان سیدشفیق رئیس مخابرات هرات و چند تن از علما و این جانب به کابل فرستاد تا در راستای آشتی حزب وحدت اسلامی با دولت فعالیت کند. هیأت تلاش فراوانی کرد و متأسفانه این خواست همه بود که وحدت درگیر شود.

۲ - مواردی، مثل عقب‌نشینی حزب اسلامی از اطراف کابل و شکست حزب وحدت در اطراف کابل نیاز به بررسی عمیق و همه‌جانبه‌ای دارد، که در گونه‌های مختلف مورد ارزیابی قرار گیرد و سیاستهای حزب وحدت، حزب اسلامی، دولت افغانستان و کشورهای منطقه و نحوه ارتباط آنها به بحث گرفته شود، تا بتوان حداقل تصویری از حادثه ارائه داد. بحث ما فعلاً فراهم شدن زمینه رسیدن طالبان به اطراف کابل است که به همین اشارت بسنده می‌کنیم.

کشورهای منطقه، در تمام روند پیشروی طالبان که در هر گام به نحوی پشتیبانی و حمایت کابل را به همراه داشت. در حالی که طالبان در گلوگاه‌ها بل بودند، هنوز دولت افطاریه برای ماه مبارک رمضان، لباس، غذا، و پول برایشان ارسال می نمود.^۱

لذا با توجه به زمینه‌های فوق، به نظر اکثر تحلیل‌گران پیشروی طالبان آن زمان بدون رویارویی با قوایی منظم و قدرتمند بوده است و پیروزی طالبان را نباید از یک زاویه پیروزمند نظامی نگریست، بلکه موفقیتها را بیشتر در همگونی‌ها، هماهنگی‌ها، توافقها، سیاستهای منطقه، داخل کشور، فراهم بودن و فراهم شدن زمینه‌ها و... جست‌وجو کرد و مواردی مثل شکست حاجی سرکاتب، اولاً که آنچنان حبه قدرتمندی نبود و در ثانی با شرکت نیروهای چند ولایت صورت گرفت.

و همچنان ورود طالبان بداخل هیرمند قبل از یک عملیات نظامی نوعی ترفق بود و فرار آخندزاده نوعی غافلگیری یا... چون طالبان به اساس توافقی به هیرمند داخل شدند و سپس از غنار آخندزاده خواستند سلاحش را تحویل بدهد و در عین حال آخندزاده احساس عدم حمایت از جانب کابل و هرات می نمود.

در چنین وضعیتی طالبان متوجه کمبود اصلی خود یعنی قوای هوایی شدند و تلاشهایشان در راستای دسترسی به یکی از میدانهای نظامی کشور متمرکز گردید.^۲

۱ - از هنگام ورود طالبان به قندهار ارسال پول به طالبان توسط دولت کابل شروع گردید که تا رسیدن به اطراف کابل و اشغال هیرمند ادامه داشت.

۲ - میدان هوایی نظامی بگرام در نزدیکی کابل به اختیار احمدشاه مسعود یکی از معروفترین فرماندهان جهاد قرار داشت؛ میدان هوایی نظامی شیندند در نزدیکی هرات

لذا آنچه از همه ساده‌تر به نظر می‌رسید و زمینه‌هایی در ابعاد گوناگون منطقه‌ای با توجه به بافتهای قومی و...^۱ داشت، گارنیزون هوایی شیندند بود^۲ که از تمام میدانهای هوایی نظامی کشور مجهزتر بود.



به به اختیار محمداسماعیل خان یکی دیگر از معروفترین فرماندهان جهاد قرار داشت و میدان هوایی آموزشی نظامی بلخ در بلخ در اختیار جنپش ملی بود.

۱ - از ولایت هیرمند تا گارنیزون هوایی شیندند بیشتر اقوام پشتون استقرار داشتند بخصوص در مسیر جاده، که نوعی گرایش به طرف طالبان داشتند، و همچنان نیروی مفیدی در زیرکوه شیندند به نفع طالبان وجود داشت.

۲ - بعد از انفجار ده‌ها بال جنگنده بم افکن میدان هوایی شیندند در سال ۱۳۶۴، اتحاد شوروی سابق عوض طیارات منفجر شده طیارات جدید بم افکن (سوخو ۲۲)، N32 ترانسپورتی و می ۱۷ ور تلوت به افغانستان داده بود، و همچنان به تعداد ده بال N32 در آستانه سقوط داکتر نجیب‌الله به افغانستان داده شد، که آنها نیز به شیندند ماند و به اختیار گارنیزون هوایی شیندند قرار گرفت.

بخش دوّم

اولین نبرد طالبان

با قوای حوزه جنوب غرب

همگام با رسیدن طالبان به اطراف کابل، تهدید طالبان علیه کابل مبنی بر تحویل قدرت دولتی برای طالبان، درگیری‌های پراکنده در اطراف کابل - در چار آسیاب و سنگ نوشته - بین طالبان و دولت و فرار غفار آخندزاده از هیرمند به طرف ولایت غور، قوای بیست و پنج هزار نفری^۱ حوزه جنوب غرب تحت فرماندهی دگر جنرال علاء الدین خان فرمانده نظامی حوزه جنوب غرب و معاونیت جنرال یلانی فرمانده قوای ۴ زره‌دار^۲ در دهه اول ماه حوت ۱۳۷۳ به

۱ - متشکل از تعدادی افراد قول اردوی ۴ (ق. ۴/۱)، تعدادی از افراد فرقه ۱۷ (ف. ۱۷)، (ف. ۲۱) پیاده شنیدند، (ف. ۷۰) ولایت فراه، (ف. پ ۹۰) هیرمند، قوای ۴ زره‌دار، لوای ۵ سرحدی (ل. س)، (ل. ۷س)، (ل. ۹س) هرات، شنیدند و فراه، لوای سرحدی نیمروز، تعدادی از افراد امنیه‌ها، امنیت ملی‌های ولایت حوزه جنوب غرب و بیش از ده دستگاه (BM14، BM21) توپخانه سنگین (MC120mm و DC120 mm) ده‌ها چین تانک، وسایط زرهی مثل BMP و 60PP و صدها عراده وسایط دیگر. و همچنان لواهای ازبک - لواهای ازبک از مخالفین جنبش تحت امر فرماندهان ازبک به نامهای جنرال فاروق، فرمانده عبدالمناف، فرمانده سلام پهلوان و فرمانده حبیب‌الله بیک - هر فرمانده همراه تعدادی از افراد خود.

۲ - فرماندهان دیگری مثل غفار آخندزاده والی هیرمند و قوماندان (ف. ۹۰ پ)،

استقامت هیرمند سفربری نمود.

این اولین قوای منظم و وسیع حوزه جنوب غرب بود که به استقامت مشخص سفربری می کرد. گرچه قوت‌های دیگری به استقامت فاریاب (جنبش ملی اسلامی) و به استقامت ولایات دیگر به خاطر خلع سلاح سوق گردیده بودند، ولی از نظر کمیت و کیفیت به این تعداد نبودند و بیشتر خلاصه می شدند به قطعات ولایت هرات و این اولین قوتی بود که از سطح ولایات حوزه تشکیل می گردید.^۱ لذا قوای منظم حوزه در بیست کیلومتری جنوب رودخانه دل آرام^۲ در منطقه‌ای به نام تپه‌های سنگلان به مدافعه گذشت.

خیلی طبیعی بود - خیلی خیلی طبیعی بود - که وسعت، گستردگی، تجهیزات، و حجم نیروی سفربری کننده و امکانات آن در آن زمان چشمگیر بوده و ذهن هر بیننده‌ای را به خود متوجه می ساخت، زیرا که تا بدان موقع در منطقه چنین قوتی به استقامت مشخص سوق نگردیده بود - بعد از رفتن روسها از کشور، چنین قوایی در یک مرتبه به هیچ جبهه مشخص از طرف هیچ جناحی، قطعاً سوق نگردیده بود - لذا حالت خاصی که توأم با غرور و بی پروایی باشد برای همه به ویژه مسئولین و فرماندهان به وجود آورده بود - بیشتر از

۱- ملا محمدشاه ق (ف ۷۶)، جنرال جلیل قوماندان امینه فراره، غازی محمد معاون (ف ۲۱ پ) شیندند، عبدالخالق معاون امنیت ملی فراره، در آن زمان.

قوماندان امینه و رئیس امنیت ملی نیمروز و فرماندهان ازبک.

۱ - هنگام سوق قوا به استقامت هیرمند جبهه فعال دیگری در ولایت بادغیس نیز داشتیم که خط مدافعه آن در شمال رودخانه مرغاب افتاده بود. وظیفه آن دفاع در مقابل جنبش ملی بود.

۲ - رودخانه دل آرام ولایت نیمروز و هیرمند را از هم جدا می کند که در شمال رودخانه نیمروز و در جنوب رودخانه ولایت هیرمند می باشد.

حد تصور به وجود آورده بود. قوای حوزه جنوب غرب ظاهری آراسته، آبرومندانه و مجهز داشت که هر بیننده‌ای را تحت تأثیر قرار می‌داد؛ اما ترکیب آن نهایت شکننده بود، که با کوچکترین برخورد می‌توانست شیرازه آن از هم پاشیده و سوق و اداره آن مختل گردد.^۱

کار امنیتی اطلاعاتی در صفوف این قوا از جانب دشمن انکار ناپذیر بود بخصوص از طریق بعضی افراد قندهار، هیرمند و فراه که از اقوام پشتون بودند می‌دانیم که مسایل قومی در کشور ما اهمیت فوق‌العاده دارد و شما می‌بینید که تمام احزاب و تشکیلاتهای ما هنوز در محور مسایل قومی متمرکز است. کمتر حزب سیاسی یا ملی را می‌توان در افغانستان مشاهده کرد. از این مهمتر، قوای حوزه در منطقه‌ای وارد عملیات می‌گردید که از نظر فرهنگ، زبان، سنتهای محلی، قومی و اراضی کاملاً ناآشنا بود و همه مردم منطقه پشتون بودند که به نوعی از طالبان حمایت می‌کردند. عدم پشتیبانی مردمی در منطقه جنگی بزرگترین ارتشها را به مشکل مواجه کرده است. چنین اوضاعی در وضعیتهای خاصی که پیش می‌آمد قطعاً ما را در بدترین وضعیت ممکن قرار می‌داد.

همچنان خط مدافعه ما از استحکامات کافی و حتی اولیه هم برخوردار نبود و مسئولین فکر می‌کردند که طالبان با چنین قوای مجهزی که از حوزه جنوب غرب آمده، خود را درگیر نخواهند کرد. غرور و بی‌پروایی مسئولین حوزه جنوب غرب به خاطر حجم قوا سبب گردیده بود که بیش از حد طالبان دست کم گرفته شوند. در مورد حفر سنگرهای دسته‌جمعی و ارتباطی، میدان مین و... اندک

توجه صورت نگرفته بود و از جانبی دیگر مسئولین هرات با نحوه جنگ طالبان و استفاده از تاکتیکهای مخصوص به وسیله آنها هیچ آشنایی نداشتند. از آن گذشته، کار اطلاعاتی امنیتی در صفوف طالبان بسیار ضعیف بود و از نوع سلاح، تعداد افراد و ... هیچ اطلاع در دست نبود.

در چنین وضعیتی که همه در خواب غروراند طالبان شبانه در یک حمله غافلگیر کننده از چند قسمت بالای خط مدافعه حوزه شق (شکستن خط) اجرا کرده و داخل صفوف قوای ما می‌گردند. طالبان که در انتخاب تاکتیکهای جنگی خود تمام حجم توانایی، حجم تلفات و شدت برخورد خویش را بعد از اجرای شق در ساعت‌های اولیه جنگ متمرکز می‌نمودند، از تاریکی شب استفاده اعظمی نموده، قطعات ما را غافلگیر کرده بودند. هر جا به دام افراد ما می‌افتادند، می‌گفتند ما از افراد غفار آخندزاده هستیم و یا نام یکی دیگر از فرماندهان قندهار و هیرمند - که در صفوف قوای حوزه بودند - را می‌گرفتند، اما خودشان در بین خود علاوه بر داشتن رمز، کنار دامنه‌های بلند پیراهن خود را گره زده بودند. به این ترتیب ظرف چند دقیقه سوق و اداره جزء نامهای ما مختل می‌شد و شیرازه دفاعی به هم می‌ریخت. در تاریکی شب نبرد تن‌به‌تن آغاز گردیده و جنگ از حالت کلاسیک خود به حالت جنگ و گریز تبدیل گردیده و تمام امتیازات مهم قوای حوزه (قوای کلاسیک) مثل توپخانه، تانکها و سلاحهای سنگین نه تنها تأثیر مفید خود را در جنگ از دست داده، که در این شب طولانی و صبح نشدنی تبدیل به بزرگترین مشکل نیز می‌گردید. امتیاز بزرگ و دیگری که قوایی هوای باشد، در پروازهای شبانه مشکل داشت و اگر نمی‌داشت، در چنین وضعیتی قابل

استفاده نبود.

با توجه به عواملی که گفته آمد یعنی تعداد نیروی پشتون صفوف خودی و مشکل شناسایی سربازان طالبان، وضعیت جنگ تن به تن در شب کاملاً به نفع طالبان بود. آنها در اجرای شق خط س:نگلان آن قدر به عمق قوتهای حوزه نفوذ کرده بودند که تا پشت سالون^۱ استراحت فرماندهی قوارسیده بودند. آقای یلانی به من گفت که دو مرتبه به دام طالبان افتاده بود. یک مرتبه جیب او را تا نزدیک قرارگاه اصلی طالبان نیز برده بودند. از هر فرمانده که سؤال می شد، به نحوی در این شب به دام طالبان افتاده بود.

طالبان در تاکتیکهای پیشروی خود به جناحهای چپ و راست هیچ توجه نمی کردند و تمام تفکر، توانایی و تلاش شان به جلورفتن بود. هرچند چنین تاکتیکهایی از نظر نظامی در موقعیتهای خاص اجرا گردیده و نوعی ریسک شدید محسوب می شود، اما در قوتهای شکننده متقابلاً به همان اندازه اثر می گذارد. که در صفوف طرف مقابل به سرعت اثر گذاشته، و آن را دچار پراکندگی می کرد. طالبان از طریق افراد یاد شده نام شب را به دست آورده و از همه امکانات استفاده نمودند. افراد ما تعریف می کردند؛ «هر یک از طالبان که به دست ما می افتاد، می گفت: «مونثرد آخندزاده مجاهدین یو»^۲ که برای افراد حوزه، تفکیک افراد آخندزاده و طالبان در این شب نه تنها دشوار، بلکه غیر ممکن بود. هر دو زبان مشترک، لباس مشترک، منطقه مشترک، و گاهی قریه مشترک داشتند که نام هر کسی

۱ - ماشین مخصوصی است که دارای تخت خواب، میز کار و حمام و شستشو است و در زمان سفر فرماندهان از آن استفاده می شود.

۲ - ما مجاهدین آخندزاده (غفار) می باشیم.

از منطقه یا قریه را می‌پرسیدی می‌شناختند. به این ترتیب دشوارترین شب بر قوای ما سپری شد و ضربه‌ای سخت بر پیکر قطعات حوزه وارد آمد که در نتیجه بیش از یک هزار نفر از قطعات خودی اسیر شدند و ده‌ها دستگاه تانک و نفربر و وسایط ما به دست طالبان افتاد. چنین دست‌آوردی قطعات ما را در بدترین وضعیت قرار داده و برای طالبان پیروزی عظیمی به حساب آمده و مورالشان را افزایش می‌داد. از این طریق طالبان متوجه آسیب‌پذیری و شکنندگی قوای ما نیز گردیدند. این عملیات به حدی برای طالبان مورال داده بود که در روز روشن سه دستگاه پیکب (وانت) هر کدام با ده الی پانزده نفر از خطوط ما گذشته و به پشت خط پیاده شدند، که تعدادی اسیر و کشته و تعدادی موفق به فرار شدند.

این نتیجه در اولین شب برخورد، علاءالدین خان را به صفت فرمانده عمومی حوزه جنوب غرب در موقعیت دشواری قرار داده و سخت افسرده نموده بود. جنرال علاءالدین خان برای جبران شکست و اعاده حیثیت قوت‌های حوزه و خود، تلاش فراوان می‌کند که نهایتاً در عصر همین روز از ناحیه سینه مورد اصابت گلوله قرار گرفته، شدیداً مجروح می‌گردد. شدت زخم علاءالدین خان به حدی بود که کمتر کسی گمان به زنده بودن ایشان داشت.

یلانی که در غیاب علاءالدین خان مسؤولیت را به عهده می‌گیرد، به عنوان یک فرمانده خوب، قوا را حدود بیست کیلومتر عقب کشیده تا فردا صبح که مسؤلین - در رأس محمد اسماعیل خان - به دل آرام می‌آید، در شمال رودخانه دل آرام جابه‌جا می‌نماید. قطعات ما وضعیت بسیار بسیار بدی داشتند چرا که هم ضربه شدید نظامی

خورده بودند و هم فرمانده خود را از دست داده بودند.^۱ نگه داشتن چنین قطعاتی کار آسانی نبود. هر چند از نظر زمانی به طول نیانجامید - از عصر روز مجروح شدن علاءالدین خان تا فردا صبح ساعت ۸ - از جانبی دیگر در هرات این فرماندهان؛ حاجی میر عبدالخالق معاون محمد اسماعیل خان، جنرال افضلی قوماندان امنیه، دکتر محمد ظاهر رئیس امنیت ملی، جنرال مجید قوماندان میدان هوایی هرات، غلام یحیی اکبری شاروال، حاجی بصیر احمد غوریانی رئیس برق، جنرال قتالی قوماندان غند نظم جهادی (ق، ۴، ۱) و این جانب در جلسه‌ای اضطراری به دفتر کار محمد اسماعیل خان (قوماندانی ق، ۴، ۱) دعوت گردیدند. در این جلسه وضعیت جبهه و... مورد ارزیابی قرار گرفته و در نتیجه با این جملات محمد اسماعیل خان «هر یک از برادران که مایل به رفتن به جبهه باشند فردا ساعت ۶ صبح به مرکز (ق، ۴، ۱) باشند.» از فرماندهان خواسته شد در صورت تمایل به رفتن، فردا صبح بیایند. در ختم جلسه با تماس تلفنی که محمد اسماعیل خان همراه استاد ربانی رئیس جمهور داشتند، از مرکز خواستند تعداد پنج هزار نفر هر چه عاجل تر فردا به هرات اعزام شود، که در غیر آن میدان هوایی شیندند سقوط خواهد کرد. محمد اسماعیل خان در حد ممکن و نهایت تاکید کردند که چنانچه اعزام این نیرو فردا آغاز نگردد میدان هوایی شیندند سقوط خواهد کرد.

طرح چنین مطلبی برای اعضای جلسه عجیب و غیر منتظره بود،

۱ - در جبهات افغانستان روی فرد حساب مخصوص باز می‌باشد، نبودن یک فرد می‌تواند منجر به پیروزی و یا شکست یک قطعه گردد.

برای این که از جانبی موضوع در جلسه به بحث گذاشته نشده بود و از جانبی دیگر دست کم قوای ما در فاصله یکصد و پنجاه کیلومتری جنوب میدان هوایی شیندند مشغول نبرد بودند و همچنان از دل آرام محل استقرار قوت‌های ما تا به میدان هوایی شیندند، دو ولایت نیمروز و فراه، درّه استراتژیکی چکاب، فراه‌رود، درّه آب خرما و درّه شوز - که هر کدام به نوبت و موقعیت خود می‌تواند سنگرهای مطمئن و قابل مدافعه باشد - در اختیار ما قرار داشت. اما محمداسماعیل خان متوجه عمق پراکندگی نیروهای خودی، وسعت ضربه وارده و خطرات درونی در اطراف میدان هوایی شیندند بودند.

در ختم جلسه، به شفاخانه عمومی هرات رفتیم و در جوار اتاق عملیات به انتظار نتایج کار متخصصین که برای تداوی علاءالدین خان تلاش می‌کردند، ماندیم. ساعت ۲ بامداد داکترها اطلاع دادند که ایشان در هرات قابل تداوی نیستند و باید به طور عاجل به مرکز مجهزتری انتقال یابند.^۱

فردا صبح ۱۳۷۳/۱۲/۱۴ ساعت ۶ صبح، وقتی من به میدانچه (ق، ۱، ۴) محل پرواز هلیکوپترها آمدم که محمداسماعیل خان آماده رفتن می‌شدند. لحظاتی گذشت جنرال قتالی هم آمدند و با دو بال می ۱۷ به طرف دل آرام پرواز نمودیم. دو ساعت بعد از ما، جنرال افضل، حاجی بصیر احمد غوریانی، غلام یحیی خان اکبری و داکتر محمد ظاهر به بال دیگری پرواز کردند و به دل آرام آمدند. موقعی که هلیکوپترهای ما بر فراز رودخانه دل آرام رسید، دیدیم که قوت‌های حوزه جنوب غرب به شکل گروپهای سبید، چهارصد نفری

و بیشتر یا کمتر در شمال رودخانه دل آرام - در هر قسمت یک گروه - تعدادی خواب و تعدادی بیدار هستند، چند دور پی در پی زدیم، تا وضعیت اراضی، قوت‌های خودی و دشمن را بهتر و بیشتر بتوانیم ارزیابی کنیم. بعد از نشست هلیکوپترها و شنیدن گزارش آقای یلانی و صحبت مختصر محمد اسماعیل خان با فرماندهان، آقای افضل‌ی نیز رسیدند، در جلسه کوتاهی آقای افضل‌ی به صفت فرمانده عمومی قرارگاه تعیین گردیدند و یلانی، غازی محمد و این جانب وظیفه گرفتیم خط مدافعه را تحکیم کنیم. آقای قتالی مسئولیت غند نظم جهادی را به عهده گرفتند،^۱ حاجی بصیر احمد در چارچوب گروه ویژه (ضربه) مسئولیت گرفتند و شخص محمد اسماعیل خان آتش اکتیف (BM21) توپچی و بم‌بارد هوایی را هدایت می‌کردند.

آقای افضل‌ی شروع کردند برای تعیین و آماده کردن محل قرارگاه، امور لوژستیک، امکانات و اعاشه، و ما هم کار جابه‌جایی نیروها و تحکیم خط (حفر سنگر و...) را آغاز کردیم. دو خط مدافعه در شمال و جنوب رودخانه جابه‌جا نمودیم. افراد نیمروز و فراه را به غرب جاده هرات - کابل و افراد هرات را به شرق جاده جابه‌جا نمودیم. افراد ازبک در قرارگاه و افراد هیرمند و قندهار در شرقی‌ترین نقطه خط در شرق کوه دزدها^۲ جابه‌جا نمودیم. در همین روز و شب اول هیچ حرکتی از طرف مقابل صورت نگرفت. بناءً فرصت لازم برای تحکیم سنگرها داشتیم و ده‌ها کیلومتر خط مدافعه معین و تحکیم

۱ - معاون غند نظم جهادی در شب قبل از ناحیه دست مجروح گردیده بود. بقیه فرماندهان مسئولیت جزءتامهای خود را به عهده گرفتند.

۲ - کوه دزدها، کوه بچه‌ای در شرق سرک هرات کابل به فاصله حدوداً پانزده کیلومتر، در شمال رودخانه دل آرام می‌باشد.

ابتدایی آغاز گردید. پیشنهاد ما مین‌گذاری منطقه بود، اما محمداسماعیل خان موافقت نکردند، عصر روز ۱۳۷۳/۱۲/۱۴ محمداسماعیل خان به شیندند رفتند و روز ۱۵ حوت پیشنهاد حمله مصروف‌کننده بالای خط مدافعه دشمن ارائه گردید، که فرماندهی عمومی (محمداسماعیل خان) موافقت کرد.

ساعت ۴ بعد از ظهر ۷۳/۱۲/۱۵ ما با گروهی متشکل از ده چین تانک (T62)، ده چین ماشین محاربوی (BMP) و چهار دستگاه زیو دافع هوا به تپه‌های سنگلان - که شب قبل از دست داده بودیم - حمله نمودیم. ساعتها زد و خورد های پراکنده جریان داشت. در این گروه که یلانی، حاجی بصیر احمد و من شرکت داشتیم، هدف خاصی پیگیری نمی شد و بیشتر جنبه بالاکشیدن مورال خودی در نظر بود.^۱ همین گروه تحت عنوان گروه ضربه در محل معین به خاطر دفع حملات طالبان در قرارگاه جابه جا شدند.

طالبان ساعت یک با ممداد ۷۳/۱۲/۱۶ از جناح شرق بالای خط مدافعه حمله کردند. حمله طالبان دقیق و حساب شده بالای افراد هیرمند و قندهار که در صفوف ما بودند شروع گردید^۲ و جنگ

۱ - با ضربه وارده، تصور حرکت به طرف جبهه مقابل به ذهن افراد نمی‌گنجید.

۲ - طالبان با حمله بالای افراد هیرمند و قندهار دقیقاً اهداف معینی را پی می‌گرفتند: اولاً می‌خواستند به هرات وانمود کنند ما علیه شما سر جنگ نداریم و دلیلی برای جنگ علیه شما مردم مسلمان، مجاهد و خوب وجود ندارد. ما بر علیه فراریان قندهار و هیرمند که مردم فاسد، مردم آزار و ظالمی هستند می‌جنگیم. این شما می‌باشید که از تحویل آنها سرباز می‌زنید و ما را در شرایط رویارویی با خود قرار داده‌اید.

ثانیاً با نحوه برخورد خاصی می‌خواستند نوعی فضای بی‌تفاوتی و بی‌علاقگی در جنگ را در افکار هراتیان تشویق نموده، دامن بزنند و این در حالی بود که بعد از به اسارت گرفتن صدها سرباز از ترکیب نیروها، از آسیب‌پذیری آن کاملاً مطلع گردیده بودند. سربازان به

شدیدی بین دو طرف به جریان افتاد. گروپ ضربه به کمک آخذزاده رفت، اما به خاطر تاریکی شب کاری از آن ساخته نبود، چراکه ما نه افراد آخذزاده را می شناختیم و نه هم تشخیص آنها برای ما ممکن بود. لذا در پشت سر افراد هیرمند و قندهار عجابه جا گردیدیم و نسبت به مسوولین شان گفتیم که به اطلاع افراد خود برسانند که تا روشنی صبح رفت و آمد نکنند و جهت انتقالات (مجر و حین و اکمالات) از افراد شناخته شده استفاده نمایند. جنگ تا صبح به شدت ادامه پیدا کرد. آنچه نسبت به همه رویدادها، توجه مرا بیشتر جلب کرد، اتشن دقیق توپچی طالبان در آن شب بود. شاید به اطراف هر چین تانک ما ده ها گلوله توپ منفجر شده باشد. بر عکس از توپچی ما که از امکانات وسیع برخوردار بود، هیچ خبری نبود.

صبح ۱۶ حوت با مشوره کوتاهی که با فرماندهان گروپ ضربه، هیرمند و قندهار صورت گرفت، توافق شد که اگر در همین وضعیت که طالبان از گوشه شرق ما حمله کرده، و مشغول پیزدند، ما آنان را نگه داشته با دور زدن از شمال خطوط ما و همچنان شمال کوه دزدها و پیشروی به استقامت جنوب، ارتباط نیروی حمله کننده طالبان را به پشت جبهه شان قطع کنیم، در اجرایی چنین حرکتی طالبان بدام ما می افتند. در واقع با این حرکت، ما ضربه وارده به پیکر قطعات خود را

به گفته بودند که ما را به زور جلب و احضار (سربازگیری) کرده و به زور به جبهه آورده اند. و آنچه از همه بیشتر در میان سربازان اثر گذاشته بود، رهایی بدون قید و شرط سربازان دوره مکلفیت بود، که این نوع برخورد وحشت اینکه طرف مقابل بعد از اسارت با ما چه نوع برخورد خواهد کرد، از میان برداشته بود، و این روش پی آمدهای منفی در قطعات ما بجا می گذاشت، هر چند ما تصامیمی گرفتیم اما پرابلمهای برای ما به وجود آورد.

جبران می نمودیم. موافقت فرماندهی عمومی باید به اجرای پلان گرفته می شد. تا آمدن محمداسماعیل خان یک تعداد نیروها به پشت کوه دزدها (شرق کوه) انتقال دادیم. اگر چنین عملیاتی صورت نمی گرفت این نیرو برای تقویت مدافعه افراد هیرمند لازم بود. حدود ساعت ۱۱ قبل از ظهر محمداسماعیل خان ذریعه هلیکوپتر آمدند و موافقت ایشان به عملیات حاصل شد. فرماندهی عمومی نیز به کوه دزدها آمدند. ساعتی آتش سنگین (BM14) و بم باردهوایی را هدایت کردند و در ختم آتش سنگین و شروع تعرض افراد پیاده، ایشان رفتند و پیاده ما به کمک BMP و تانکهای T62 تعرض خود را آغاز نمود - پیشروی قرار بود به سرعت تمام و ممکن انجام پذیرد - تعرض در مرحله اول از استقامت شمال به جنوب صورت می گرفت. همان طوری که قبلاً اشاره شد طالبان از استقامت شرق به غرب تعرض می کردند، که آخرین نقطه خط مدافعه ما بود. در پلان ما قرار بود بعد از قطع راه طالبان و تحکیم موقتی آن، به تعقیب طالبان به استقامت غرب پیشروی نماییم. اینک مطابق پلان ما بعد از قطع راه از استقامت شمال به جنوب، پیشروی خود را به جانب غرب آغاز نمودیم، اما آنچه دور از انتظار بود و واقعاً باعث تعجب ما گردید، این بود که هیچ نوع مانعی پیش روی ما نبود. مثل این که در اینجا نیرویی وجود نداشته. ظرف مدت حدوداً یک ساعت به همان منطقه ای رسیدیم که شب گذشته در پشت خط آخذزاده خط انداخته بودیم. آنچه از همه بیشتر ما را گیج کرده بود، عدم نیروی طالبان در منطقه و قطع ارتباط رادیویی ما با مرکز قرارگاه فرماندهی بود. ما قبل از تعرض، از محل دیده بانی، تعداد نیروی طالبان، وسایط و تعرض آنها را لحظاتی تحت نظر داشتیم و آتش سنگین خود را هدایت می کردیم،

اما اینک مثل این که آب شدند و به زمین فرو رفتند، آنچه واقعاً عجیبت بود، این بود که نه طالبان بودند و نه از قوتهای خودی خبری بود. غازی محمد از طریق شبکه‌های فرعی (مخایره‌های دستی) داخل تماس گردید، و یکی از شبکه‌های ما به نام جبار^۱ جواب داد. وقتی غازی محمد از او جویای وضعیت گردید، او با تعجب؟! - از تعجب ما بیشتر - گفت: همه رفتند، شما کجا هستید؟ شبکه فرعی ما که صحبت می‌کرد، صادق نام داشت. او پرسید: کجا رفتند؟ وی گفت: عقب‌نشینی کردند. غازی محمد بعد از کمی پرس و جو گفت: چرا شما نرفتید؟ او گفت: موقعیت من برای رفتن مناسب نیست و نمی‌توانم بروم. ما برایش گفتیم که از طرف شرق می‌تواند عقب‌نشینی کند. او از جناح شرق که قبل از ما طالبان پیشروی کرده بودند، اطلاع نداشت، که ما آمده ایم فکر می‌کرد به محاصره طالبان افتاده است که در همین منطقه همراه با افراد غند خویش^۲ اسیر گردید. ما در وضعیت بدی قرار گرفته بودیم قوای حوزه در خط اول و دوم به هم شکسته بود و در وضعیت نامناسبی به طرف شمال عقب‌نشینی می‌کرد - عقب‌نشینی بدون پلان - طالبان به تعقیب آنان و ما در تعقیب طالبان بدون این که اطلاع داشته باشیم. من غالباً یک گروپ افسر مسلکی از صنوف مختلف، مخصوصاً سه نفر

۱ - جبار نام شبکه فرمانده غند ۷۰ فرقه ۱۷ پیاده هرات بود، که نام فرماندهش نیز عبدالجبار بود و او را روز گذشته به بلندی‌های کوه دزدها جابه‌جا نموده بودیم.
 ۲ - فرمانده غ ۷۰ (ف ۱۷ پ) یک کندک از افراد خویش را به همراه داشت که حدوداً سیصد نفر بودند نه همه افراد غند. او بعد از رفتن ما از بلندی‌ها پایین آمده بود. طالبان که برای دستگیری ما آماده بودند، افراد عبدالجبار را اسیر کرده بودند. یکی از دلایل عدم تعقیب ما هم همین بود. اگر نه ما صد در صد در تله طالبان اسیر بودیم.

اوپراسیون، کشف و مساحه و توپچی به هر کجا که می‌رفتم به همراه خود می‌بردم هر چند بیشتر سعی می‌کردم افسر مخابره و نماینده هوایی نیز به همراه ما باشد. در جلسه‌ای کوتاه و سرپایی که با شرکت یلانی، جنرال فاروق ازبک، غازی محمد، نماینده اوپراسیون، نماینده توپچی، نماینده کشف و مساحه، نماینده هوایی و این جانب تشکیل دادیم، فیصله گردید مقداری به طرف شرق عقب بکشیم و از آن جا به استقامت شمال به طرف درّه چکاب عقب‌نشینی کنیم. ما همین کار را انجام دادیم و بعد از خاموش ساختن چراغهای عقب و جلو و استفاده از نور محاربوی، خود را نرسیده به چکاب به سرک رساندیم. ما وقتی وارد سرک شدیم که صداها وسیله نقلیه چراغ روشن در جاده به استقامت شمال در حال حرکت بود و مشخص بود که قوای حوزه جنوب غرب است و ما هم در عقب کاروان به آن پیوستیم.

از جانب دیگر، در لحظاتی که ما از استقامت شمال برای قطع ارتباط طالبان حمله کردیم، طالبان با تمام قوا و استفاده از امکانات اعظمی از گوشه جنوب شرق بالای خطوط ما حمله نموده و خط مدافعه را به هم می‌شکنند، همگام با شکستن خط، قوا سرخود به طرف هرات (شمال) فرار می‌کنند. این حادثه در لحظاتی اتفاق می‌افتد که محمد اسماعیل خان از غرب کوه دزدها عبور نموده عازم قرارگاه می‌باشند و می‌بینند که هزاران سرباز سراسیمه در دشت دل‌آرام به استقامت شمال در حال فرارند، ایشان سعی فراوان می‌کنند که جریان مهار شود، ولی این کار ممکن نیست. یکی از فرماندهان غند نظم جهادی فیر می‌کند، که به اثر فیر او چند نفر مورد هدف قرار می‌گیرند. متأسفانه وضع از آنچه بوده بدتر می‌شود. در

چنین وضعیتی از هیچ کس کاری ساخته نیست - از هیچ کس - بیشتر عوامل چنین پیش آمدهای را باید در ساختار، سازماندهی و ترکیب آن در اصول و زیربنای کار جست و جو کرد^۱. فرماندهی عمومی وقتی وضعیت را چنین می‌سنند و اوضاع را از کنترل خویش خارج می‌دانند، به جنرال جلیل قوماندان امنیه فراه هدایت می‌دهند که فوراً برای عظیمی اطلاع دهید که عقب‌نشینی کنند^۲ و برای جلیل خان می‌گویند که شما باید شخصاً بروید. وی بعد از شنیدن این هدایت به طرف ما حرکت نموده، بعد از طی مسافت کوتاهی، طوری که از نظر فرماندهی پنهان گردد - بعدها جلیل خان شخصاً به من گفت - خودش به خاطر افرادش بر می‌گردد و به یکی از افرادش وظیفه می‌دهد که به ما اطلاع دهد. مسلم است که ما در پشت جبهه دشمن بی اطلاع از همه چیز پیشروی می‌کردیم و هیچ کس برای ما خبر نداد، لذا صفوف سراسیمه و پر هرج و مرج، وجود افراد نفوذی دشمن به ویژه در میان افراد ولایت فراه، هیرمند و قندهار^۳، پروپاگندی‌های

۱- رک به پیوست (۲)

۲- همراه محمداسماعیل خان افراد امنیتی به تعداد پنج نفر بودند. وقتی از هلیکوپتر پیاده شدند به موتر جلیل خان - که از پشتونهای ولایت فراه بودند و مایان نیز ایشان را همراهی می‌کردیم - به ساحه عملیاتی آمدند. در برگشت هنگام روبه‌رو شدن به فرار قطعات و به هم ریختن شیرازه دفاعی، باز به موتر جلیل خان بودند در حالی که سی نفر از افراد جلیل خان همراه بودند. طبیعی بود که محمداسماعیل خان به دلایل امنیتی، و از جانبی دیگر به خاطر اطلاع گروههای ما به شخص جلیل خان وظیفه بدهند که شخصاً باید ما را مطلع بسازد و به خاطر بلد بودن راه، شخصاً باید به شرق کوه دزدها بیاید.

۳- در ولایات یاد شده همراهان و همسنگرانی بودند که در بسا موارد از هراتیان بیشتر و بیشتر جنگیدند و فداکاری کردند که در جای خودش به عظمت خود باقی است، اما در مواردی افراد نفوذی و ستون پنجم نیز وجود داشت.

ستون پنجم، نبودن فرماندهان مؤثر نظامی در کنار فرماندهی قرارگاه در این موقعیت، شدت و گستردگی ضربه طالبان در چند شب قبل و عوامل خرد و ریز دیگر، دست به دست هم داده قطعات و جزء تامهای ما را در دشوارترین وضعیت ممکن قرار می دهد و قطعات بدون هدایت رسمی، به طور سر خود به طرف شمال حرکت می کند^۱ و محمداسماعیل خان در چنین وضعیتی جز این که با هلیکوپتر به شیندند بروند و هدایت عقب نشینی بدهند، چاره ای نمی یابند. آقای افضلی در حد ممکن امکانات بارگیری را مساعد می کند و می کوشد در حد ممکن به عقب نشینی سر و سامان دهد که در آن وضعیت ممکن نبوده است.

این گونه وضعیتی بوده که ما هر قدر طالبان را تعقیب می کردیم، نه از طالب خبری بود و نه از قوای خودی. طالبان بعد از اشغال قرارگاه فرماندهی دل آرام، تصمیم به تعقیب قوا می گیرند. خوشبختانه قطعات ما در تعقیب قطار اصلی به جاده داخل گردید. افراد گروپ ضربه نسبت به بقیه ورزیده تر بودند، از حجم هرج و مرج عقب نشینی اطلاع نداشتند، مورالشان آسیب ندیده بود و امکانات مجهزتری داشتند، لذا برخوردهای پراکنده عقب قطار دفع گردید. هر چند جلیل خان همراه تعدادی از افراد خود دستگیر شدند، ولی در

۱ - در تأثر و تاسف - نهایت تاسف - باید نوشت که در چنین پیش آمد مهم، خودسرانه و مخربی، نه هیأت جهت تحقیق تعیین گردید، نه کسی متهم شد و نه کسی به پای میز محاکمه رفت و نه، و نه، و نه...

استخبارات نظامی که در هر بخش از قطعات بدون استثنا شعبه مستقل داشت عوض جست و جوی چنین عواملی (افراد نفوذی ستون پنجم) مصروف کنترل قیمتها در شهر و همچنان اجازه انتقال مواد غذایی بدیگر ولایت حوزه بود.

عقب قطار، فرماندهان زیادی بودند مثل ق قوای ۴ زره‌دار، ق لوای • فاریاب، معاون فرقه ۲۱، معاون لواء ۷، و این جانب؛ وگرنه به احتمال قوی به قطعات ما آسیب بیشتری وارد می‌گردید. قطار همچنان که به عقب‌نشینی خود ادامه می‌داد، از درّه مهم و استراتژیکی چکاب^۱ گذشت و به فراه‌رود رسید. اینک که مدت زیادی (بیش از سی ماه) از این عبور گذشته است، هنوز من دقیقاً نمی‌دانم چرا قوا در درّه چکاب متوقف نشد. پرس و جوهای زیادی کردم. یکی از فرماندهان پیشروی قطار، داکتر محمدظاهر رئیس امنیت ملی بودند، ایشان می‌گویند: «ما (چند فرمانده که حضور داشتند) هر قدر تلاش کردیم موفق به جلوگیری افراد نگردیدیم، از طرفی پلان مشخصی نبود.» هر چند مطالب دیگری در حاشیه گفته شده اما نظر داکتر محمدظاهر به نظر من بیشتر به واقعیت نزدیک است تا دیگران.

قوا تا صبح ۱۳۷۳/۱۲/۱۷ به فراه‌رود متوقف ماند. صبح هفدهم ساعت ۸ هلیکوپتر فرماندهی عمومی در اطراف هتل فراه‌رود به زمین نشست^۲. بعد از صحبت مختصر محمداسماعیل خان، این فرماندهان به جلسه خصوصی دعوت گردیدند: آقایان عزیزالله افضلی، سیدشیریف یلانی، داکتر محمدظاهر، غلام‌یحیی اکبری، سیداحمد قتالی، حاجی بصیراحمد غوریانی و این جانب

-
- ۱ - درّه چکاب منطقه مهم نظامی به طول حدوداً شانزده کیلومتر است. دره‌ای است تنگ با کوههای بلند که برای مدافعه نظامی یکی از مناطق بسیار مهم به حساب می‌آید. به اختیار داشتن این درّه در به اختیار داشتن ولایت فراه نیز اثر دارد.
 - ۲ - هتل فراه‌رود که در کنار رودخانه فراه‌رود هنگام احداث جاده تورغندی - قندهار توسط روسها ساخته شده بود، از جمله هتل‌های خوب و مجهز کشور به حساب می‌آید.

(محمد ظاهر عظیمی). جلسه در سالون قوماندانی تشکیل گردید و بعد از بررسی وضعیت و صحبتی کوتاه، محمد اسماعیل خان درباره حساسیت وضعیت فعلی، سقوط احتمالی ولایت نیمروز و فراه، پیشنهاد تعهد مجدد به همدیگر و تعهد به خاطر دفاع از هرات و هراتیان را مطرح نمودند.

ما هشت نفر بعد از تلاوت آیاتی از قرآن عظیم الشان دستها را همه با هم روی قرآن مجید جیبی ای که روی میز گذاشته شده بود، گذاشتیم و تعهد کردیم که تا حد ممکن و تا سر حد مرگ از سنگرهای خود دفاع کنیم. در ختم این تعهد، قرار شد که همه فرماندهان و رزمندگان در محوطه هتل فراه زود جمع شوند تا به سخنان فرماندهی عمومی گوش بدهند. همه جمع شدند و محمد اسماعیل خان در سخنانی داغ و پرشور ماهیت طالبان، خطرات احتمالی، دفاع از جهاد و دست آوردهای جهاد و تعهد چند لحظه قبل فرماندهان را مطرح کردند^۱ و همچنین گفتند شخصاً فرماندهی جنگ را از این لحظه به عهده خواهند گرفت. سپس حدود یکصد تن از فرماندهان در جلسه ای مشترک در بام هتل فراه رود دعوت شدند. در آستانه بهار، آفتاب ملایم پشت بام هتل، همراه با نسیم رودخانه و چشم انداز بسیار زیبای رودخانه و اطراف با همه افسردگی که از شکست داشتیم، نهایتاً لذت بخش بود. در این جلسه پیرامون خط مدافعه و نحوه جنگ صحبت گردید و فرماندهان جنگ نیز تعیین گردیدند.

۱- فرماندهی عمومی: سترجنرال محمد اسماعیل خان.

۱- محمد اسماعیل خان در سخنرانی های داغ و احساس برانگیز برای مردم عوام مهارتی

۲- فرماندهی قرارگاه عمومی: دگر جنرال افضلی

۳- فرماندهی جنگ (عملیات): برید جنرال یلانی.

و همچنان در همین جلسه برای سه تن از فرماندهان به خاطر ایثار و فعالیت‌های شب اول حمله طالبان، هدایایی نقدی اعلان گردید و تر ختم جلسه پرداخت شد (قوماندان قوای چهار زره‌دار، معاون نظامی امنیت هلی و معاون لوای سرحدی به ترتیب نفر اول و دوم هر کدام یک میلیون افغانی و نفر سوم پنجصد هزار افغانی. هر میلیون معادل ۲۰۰ دالر امریکایی در آن زمان بود). سپس یلانی و معاون فرقه ۲۱ وظیفه گرفتند خط مدافعه موقتی در جنوب رودخانه فراه‌رود تا تحکیم خط اول، تحکیم نمایند.^۱

برای آقای قتالی ق غند نظم جهادی (ق، ۱، ۴) وظیفه داده شد که همراه قطعه تحت امرش و یک تعداد معدود دیگر از جزء تام‌های (ق، ۱، ۴) خط اصلی مدافعه را در آب‌خرما تحکیم نمایند، که غند نظامی جهادی به طرف آب‌خرما حرکت کردند. هتل فراه‌رود اتاق‌های بزرگی داشت. مقدار زیادی مهمات در آن جا ذخیره شده بود، بخصوص مهمات MC 120mm و BM21 DC و BM14 و هاوان 82mm. محمد اسماعیل خان شخصاً پروسه انتقال مهمات را کنترل و رهنمایی می‌کردند. در همین روز چندین نوبت مواضع طالبان بم‌بارد گردید و در تلاشهایی که برای تأمین ارتباط ولایت فراه و نیمروز داشتیم، موفق نبودیم. ارتباط رادیویی همچنان قطع بود. در همین جا بد نیست که نگاهی مختصر و تصویری کوتاه از

۱- رودخانه فراه‌رود فاصله حدوداً شصت کیلومتری بین دره آب‌خرما در شمال و دره چکاب در جنوب را از وسط نصف می‌نماید.

شخصیتهای جهادی ولایت فراه و چگونگی ترکیب حاکمیت آنها نیز داشته باشیم:

- ۱- نیروهای جمعیت اسلامی که شامل تاجیکها و تعدادی از دیگر اقوام می‌گردید مقام ولایت فراه^۱، ریاست امنیت ملی، قوماندانی لوای سرحدی و تعدادی از ریاستهای ملکی را بر عهده داشتند.
- ۲- ملا محمد شاه ق (ف ۷۰) فراه از اقوام پشتون شاخه درانی مربوط به حرکت انقلاب اسلامی (جمعیت العلماء) از جمله فرماندهان قدرتمند و معروف جهاد در ولایت فراه بود^۲. او چنانچه اشارت گردید از هرات و هراتیان دل خوشی نداشت. احساس می‌کرد به عنوان فرد قدرتمند فراه از وی حقوقی تلف گردیده است و همچنان احساس می‌کرد نسبت به آقای سناتور در والی شدن اولویت دارد. مشکل دیگر این بود که هرات از نظر رشد فکری تا حدی مرحله قومی را گذرانده بود و بالاتر از آن فکر می‌کرد، در حالی که در ولایات دیگر هنوز خیلی‌ها بر اساس اصول و مسایل قومی می‌اندیشیدند.^۳
- مضافاً از نظر تشکیلاتی جمعیت العلماء (حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی) به افراد خویش هدایت داده بود که به طالبان پیوندند.^۴ من به جرأت تمام می‌توانم بگویم که اگر - که اگر -

۱- آقای سناتور والی فراه مربوط جمعیت اسلامی از اقوام پشتون شاخه درانی بود.

۲- در جلسه سراسری قوماندانان جهادی کشور به خاطر هماهنگی قوماندانان در بهار ۱۳۷۰ ه. ش. که به ابتکار مولوی جلال‌الدین حقانی در ژبوره خوست (پکتیا) برگزار گردیده بود ملا محمد شاه هم به صفت یکی از برجسته‌ترین فرماندهان ولایت فراه دعوت شده بودند، وقتی ولایت فراه نماینده به کمیسیون پانزده نفره تصمیم‌گیری شورا معرفی کرد آن هم ملا محمد شاه بود من هم در جلسه و هم در کمیسیون بودم و دیدم که حتی در سطح کشور شخصیت ایشان تبارز داشت.

۳- رک به پیوست ۳

۴- ملا محمد شاه در ماه قوس ۱۳۷۶ در زابل ولایت سیستان و بلوچستان ایران ترور شد.

چنانچه ملامحمدشاه با طالبان متحد نبود، یقیناً با هرات نمی‌خواست همکاری نماید. مشکل ملامحمدشاه با طالبان، بعد از تسلیم شدن به وجود آمد. طالبان در برنامه‌های شان خلع سلاح عمومی بود و این مورد برای ملامحمدشاه غیر قابل تحمل بود. او توقع داشت که کم‌لطفی‌های زمان محمداسماعیل خان با تعیین کردن او به صفت والی فراه جبران گردد، که بر خلاف توقع، از مسؤولیت فرقه ۷۰ فراه نیز سبکدوش گردید. حاصل این برخورد شدید طالبان، نارضایتی ملامحمدشاه بود. در توقف طالبان به دره شوز و آب خرما احتمال همکاری دو مرتبه ملامحمدشاه با هرات توسط طالبان مورد ارزیابی قرار گرفت که طالبان تصمیم گرفتند وی را مع فامیلش به قندهار بفرستند.^۱

۳ - جلیل خان قوماندان امنیه ولایت فراه از قوم پشتون مربوط شاخه درانی که در شب عقب‌نشینی از دل آرام دستگیر و به زندان ولایت فراه منتقل شد. او سپس از زندان فرار نموده به ایران رفت و دو مرتبه بعد از فتح فراه‌رود به صفوف ما پیوست و در سقوط ولایت فراه نقش برجسته‌ای داشت.

۴ - قوت‌های شیعه مذهب ولایت فراه در سقوط فراه به نفع طالبان، در فراه ماندند.^۲

۱ - وی از قندهار به پاکستان رفت و از پاکستان به ایران رفت و از ایران بعد از فتح فراه هنگامی که مسؤولیت فرماندهی نیروی نظامی مستقر در فراه بدوش من بود چندین مرتبه همراه ما تماس گرفت و برای من نامه فرستاد و همکاری خود را اعلان نمود. من موضوع را با محمداسماعیل خان در میان گذاشتم و ایشان به آمدنش موافقت نکردند.

۲ - برادران اهل تشیع در ولایت فراه دو قسمت بودند؛ بخشی شامل حرکت اسلامی که با دولت همکاری داشتند و بخشی دیگر حزب وحدت اسلامی که با دولت در تعارض بودند،

برگردیم به فراه‌رود. در حالی که ما مصروف خط مدافعه موقت در فراه‌رود بودیم و آقای قتالی مصروف تحکیم خط مدافعه آب‌خرما بودند، از سرنوشت نیروی جمعیت اسلامی در ولایت فراه خبری نبود.^۱ افراد ولایت نیمروز تحت فرماندهی عبدالکریم براهویی (بلوچ) که شخصیت مبارز، مردمی و تحصیل‌کرده‌ای بود تا حدی منظم عقب‌نشینی کرده بودند. افراد هیرمند و قندهار در جریان عقب‌نشینی توقف نکردند و از درّه شوز و آب‌خرما گذشته در اطراف شیندند در مسیر جاده، سماواریها (قهوه‌خانه‌ها) و خانه‌های دوستانشان پراکنده بودند. قوت‌های موجود فراه‌رود و آب‌خرما شامل هراتی‌ها و ازبک‌ها می‌گردیدند. اینک شما خواننده عزیز می‌توانید وضعیت کلی ما را درک نموده و حداقل تصویری روشن، از آن در ذهن خویش داشته باشید که در طول این چهار یا پنج شبانه روز به قوای مجهز، گسترده و پرهیاهوی ما چه گذشته است که حداقل از این موارد می‌توان نام برد:

۱ - زخمی شدن فرمانده عمومی جنگ که احتمال زنده ماندنش بسیار کم است.^۲

۲ - تسلیم یا اسارت هزاران نفر از جنگجویان قوای حوزه که به نحوی از صحنه جنگ خارج شده‌اند، از جمله قوای نیمروز، قوای

و هر دو طرف به داخل فراه ماندند.

۱ - بعدها اطلاع پیدا کردیم که تعدادی فرار کردند. آقای سناتور چند روزی همراه طالبان همکاری نموده بعداً فرار کرد و همه افراد فراه در انار درّه مستقر گردیدند.

۲ - در اردوی منظم و کلاسیک، بودن یا نبودن یک فرمانده اثرات زیادی ندارد، اما در محیط جهادی و چهره‌های اسطوره‌ای جهاد، این مورد جایگاهی خاص دارد و نبودن یک شخصیت اثرات عمیقی می‌گذارد.

فراه، قوای هیرمند و افراد قندهار و...

۳- سقوط دو ولایت مهم فراه و نیمروز که بیش از یکصد هزار کیلومتر مربع مساحت دارند به نفع طالبان.

۴- افتادن محل دائمی قطعات و جزء تامهای ولایت فراه و نیمروز مثل فرقه ۷۰ فراه و... به تمام تجهیزاتشان به دست طالبان.

۵- عقب نشینی بدون پلان، سراسیمه و طولانی (بیش از یکصد کیلومتر) قطعات.

۶- از دست رفتن سنگرهای مطمئن، مهم و قابل دفاع درّه چکاب به مثابه درّ مستحکم نظامی.

۷- تقلیل قوای بیست و پنج هزار نفری به کمتر از نصف.

۸- از همه مهمتر پروپاگندهای وسیع طرف مقابل، آن هم به حدی که موقع نوشتن آن، لحظه‌ای تحمل کردم، که بنویسم یا خیر. یقیناً اگر جنبه اسناد تاریخی و همچنان ایجاد انگیزه‌های روانی آن نمی بود، قطعاً از تحریر آن صرف نظر می کردم. شایعات وسیعی در صفوف قوای ما پخش گردیده بود که: در گردن هر طالب یک جلد قرآن مجید آویزان است. طالبان هر قدر مورد فیر گلوله قرار می گیرند، گلوله به آنها اصابت نمی کند. حمله طالبان در شب به خاطر آمدن ملائکه در صفوف آنان است و...

«تو خود حدیث متصل بخوان از این مجمل.» شما می توانید وضعیت روانی ما را با توجه به عواملی که گفته آمد و همچنان وضعیت روانی طالبان را با توجه به پیروزی‌های به دست آمده در ذهن خویش متصور سازید با توجه به این که در جنگ یکی از عمده ترین عامل پیروزی، مورال یا روحیه است.

اینک قوای حدوداً دو هزار نفری باقی مانده که باید در خط موقت

فراه‌رود مدافعه نماید، در اراضی هموار و از هر طرف آسیب پذیر. لذا در شام ۱۳۷۳/۱۲/۱۷ حاجی بصیراحمد غوریانی وظیفه گرفت از طریق بیسیم موضوع^۱ را به اطلاع فرماندهی عمومی برساند. بعد از تماس رادیویی، هدایت عقب‌نشینی صادر گردید و قوا به استقامت دره آب خرما، نسبتاً به طور منظم عقب‌نشینی کرد. قوای فراه‌رود تحت امر آقای بلانی بود. حاجی بصیراحمد و من در احتیاط قرارگاه در فراه‌رود همراه آقای بلانی بودیم. برای قوای فراه‌رود تحت امر بلانی هدایت داده شده بود که؛ شما تا رسیدن به خط مدافعه آب خرما عقب بکشید. هنگامی که به خط مدافعه رسیدید، توقف کنید تا فردا صبح ۱۳۷۳/۱۲/۱۸ با مشورت همراه قوای کمکی کابل، در حصه تأمین یک خط اصلی فکر شود.

در این مرحله باز مشکل دیگری پیش آمد. بخشی از قطعه عقب‌نشینی کننده که موظف بود قبل از همه به خط مدافعه برسد و در آنجا توقف کند، قبل از رسیدن گروپ موظف افراد استقرار یافته در آب خرما - مربوط به غنم نظم جهادی تحت امر آقای قتالی - بدون تماس همراه مرکز فرماندهی خود و همچنان بدون صبر تا موقع رسیدن قطعه فراه‌رود به طرف شمال (شوز) عقب‌نشینی می‌کنند و به این ترتیب اولین گروپ موظف به خط مدافعه نمی‌رسد، تا به شوز می‌رسند.

در فراه‌رود قطعات (ل ۷ س) تحت امر معاون لوای ۷ سرحدی موظف گردیده بود بچه کوهی را در غرب پل فراه‌رود اشغال نموده به

۱ - طبق گزارشات به دست آمده از اطراف فراه‌رود، قرار بود طالبان راه تدارکات این قوا را ببندند که بدون درگیری تسلیم شود.

مدافعه بگذرد، لذا آخرین جزء تام عقب‌نشینی کننده (ل ۷ س) بود. آنها وسایط فرسوده‌ای داشتند، بخصوص تانکهای T54 که هر لحظه عوارض نو پیدا می‌کردند. ساعت ۷ صبح ۱۳۷۳/۱۲/۱۸ به قسمت آخر سمت شمال دره شو ز رسیدیم که نسبتاً برای کار نظامی مهم بود. آقای یلاتی و من به یک موتر (ماشین) بودیم و حاجی بصیر احمد نیز همراه ما بود. تعدادی تانک T62 و BMP، یک دستگاه BM14 و وسایط تخنیک قوای چهار زره‌دار نیز با ما بود. ما به خاطر افراد (ل ۷ س) و نگرانی‌هایی که از تعقیب طالبان وجود داشت، معطل ماندیم و نظر به جنبه‌های احتیاط، به قطعات همراه هدایت گرفتن وضعیت محاربوی داده شد و آنها در وضعیت محاربوی جا به جا گردیدند. همچنان تخنیک قوای چهار وظیفه گرفت برگردد تا چنانچه وسایط زره‌دار یا زرهی لوای هفت سرحدی احتیاج به ترمیم و کمک داشته باشد، همکاری نمایند.

ACKU

بخش سوم

مدافعه دره شوز

هنوز قطعات یاد شده نیامده بودند که دو بال هلیکوپتر مربوط به قوای هوایی شیندند در فضا پیدا شدند و بعد از چند دور در اطراف همین ساحه به زمین نشستند که حامل فرماندهی عمومی، جنرال نصیراحمد قوماندان گارنیزون شیندند و فرماندهان قطعات کمکی کابل همراه چند نفر همراهان^۱ بود. این اولین مرتبه‌ای بود که شهید داکتر نصیراحمد، به این جبهه می‌آمدند، به این ترتیب به قطعات وظیفه داده شد که مناطق معین و در نظر گرفته شده را اشغال نمایند: در دره شوز مسیر اصلی طالبان به عنوان منطقه اصلی جنگ و شاهراه هرات - قندهار جناح چپ (شرق جاده) قطعات امنیت ملی هرات حاجی بصیراحمد، تعدادی افراد ازبک، افراد میدان هوایی هرات، و همچنان افراد امنیه کرخ؛ در جناح راست سرک تا رسیدن به بلندی‌ها (حدوداً دو کیلومتر) غند نظم جهادی؛ در تپه‌های کوچک و پراکنده به همین استقامت (به طرف غرب) و بلندی‌های دیگری به نام کوه تلوزیون و... به ترتیب غلام یحیی خان اکبری، جنرال فاروق ازبک،

لوای هفت، غند ۸۵ دیسانت و غند انجیزی جابه جاگردیدند که خط مدافعه شوز را تشکیل می دادند.

قطعات فرقه ۱۷ وظیفه گرفتند دره خوست و ژیزه - سرک قدیمی هرات - قندهار - را به مدافعه بایستند که یکی دیگر از راه های ورود به شیندند و هرات بود.

قطعات فرقه ۲۱ وظیفه گرفتند در دره دیگری به نام زر مردان که امکان عبور وسایط دشمن از آن ممکن بود مدافعه کنند.

قطعات فراه - به استثنای (ف ۷۰) وق امنیه - وظیفه گرفتند از دره اناردره را که راه دیگری از طریق ولایت فراه برای ورود به هرات بود دفاع کنند و همچنان کمربند دفاعی و امنیتی جدیدی به اطراف میدان هوایی شیندند توسط افراد مرکز احداث گردید.

به این ترتیب مناطق مدافعه معین، نیروها جابه جا و تحکیم سنگرها شروع گردید.^۱

شاهراه هرات - قندهار استقامت اصلی جنگ طالبان بود. پلان اصلی جنگ طالبان با تاکتیکهای مخصوص که با توجه به استحکامات جاده در نظر گرفته شده بود در مسیر شاهراه هرات - قندهار طراحی شده بود. هرگاه افراد طالب از این مسیر منحرف می گردیدند، سردرگمی در روند امور و سکتگی در اجرای پلانهای نظامی آنها کاملاً مشهود بود. بعد از رسیدن آخرین وسایط زرمردان (ل ۷) حدوداً ساعت ۲ بعد از ظهر اولین حمله طالبان از جناح چپ در شوز آغاز گردید و تا ساعت ۵ بعد از ظهر به طول

۱ - در چهار استقامت ورود دشمن به ترتیب اهمیت، شاهراه هرات - قندهار (شوز و آبخرما) مسیر اصلی؛ دره خوست و ژیزه، انار دزه و دره زرمردان خطوط مدافعه تحکیم گردیده و همچنان کمربند امنیتی اطراف میدان هوایی شیندند احداث گردید.

انجامید، حمله طالبان در شوز هم در وضعیتی نامناسب بالای قوتهای ما صورت گرفت. نیروهای ما هنوز به صورت صحیح جابه جا نگردیده بودند. عدم حفر سنگر و عدم آشنایی با اراضی از جمله مشکلات ما بود. هنوز مناطق توپچی و کشف و مساحه کاملاً مشخص نگردیده بود و قرارگاه فرماندهی شوز که در محلی در کنار رودخانه در نظر گرفته شده بود، هنوز کاملاً فعال نشده بود. در این حمله طالبان، محمد اسماعیل خان و اکثر فرماندهان حضور داشتند. حمله طالبان باعث گردید که برادران کابل با سرعت بیشتری به خط انتقال یابند و در جناح چپ سرک هرات - قندهار به طول حدوداً چهار کیلومتر جابه جا گردند. هر چند افراد حاجی بصیر احمد، افراد امنیت ملی و... در چند بلندی پیش رو و کنارشان استقرار داشتند. اولین حمله طالبان در حالی که آتش سنگین و هوایی توسط محمد اسماعیل خان هدایت می گردید، تحت فرماندهی بلاتی دفع گردید و طالبان عقب کشیدند. در ختم حمله، محمد اسماعیل خان و همراهانشان (جنرال نجیم، جنرال نصیر احمد و...) عازم شیندند گردید.

شب مجدداً طالبان از سه استقامت (راست بالای بلندیها، وسط در امتداد جاده و چپ بالای قوتهای کابل) حمله شدیدی را آغاز کردند. بعد از لحظاتی متوجه شدیم که مرکز اصلی حمله بالای جناح چپ یعنی افراد کابل است و دو جناح دیگر جنبه مصروف کننده دارد. حمله طالبان در وضعیتی بالای افراد کابل آغاز شد و شدت پیدا کرد که افراد کابل مستقیماً از میدان هوایی کابل به میدان هوایی هرات (شیندند) و از آن جا مستقیماً به خط اول جبهه انتقال یافته بودند. هنوز به تحکیم سنگر موفق نگردیده بودند و طبیعتاً با منطقه آشنا

نبودند. هنوز یک ساعت از جنگ نگذشته بود که خط از جناح چپ به هم شکست.^۱

برادران کابل می‌گفتند: «ما از میدان کابل مستقیماً به میدان هرات انتقال خوردیم. در میدان هرات، آب و نان نخورده، به خط انتقال خوردیم و در خط نه آب و نان و نه مهمات کافی بود و هنوز موفق به حفر سنگر و... نشده بودیم که حمله طالبان به این شدت آغاز گردید.» (خط در جناح چپ تقریباً کاملاً سقوط کرد)

ما یک لحظه فکر کردیم که همه چیز تمام شد، چون عبور طالبان از این دره به معنی سقوط میدان هوایی شیندند بود. با مشورت آقای یلانی من به فرارگاه رفتم. به همکاری آقای افضلی به تمام وسایط هدایت داده شد چراغ روشن به استقامت خط حرکت کنند و چراغ خاموش برگردند طوری که چراغهای برک (ترمز) روشن نشود یا دید نداشته باشد. رفت و آمد این وسایط برای طالبان ایجاد تشویش نمود - تقریباً هفتصد الی هشتصد نفر از افراد انجنیر احمدشاه مسعود به هرات آمده بودند و از جانب ما تبلیغات شده بود که هزاران نفر تا کنون از کابل به هرات رسیده‌اند - وسایط فراوانی با چراغهای روشن در تاریکی شب چندین مرتبه رفت و آمد نمودند تا آهسته آهسته از شدت جنگ طالبان کاسته شد و ساعت حدوداً ۳ شب (۳ بامداد) متوقف گردید.

به این ترتیب فرصتی پیش آمد که بعضی نقاط مهم را که از صبح تا حالا موفق به اشغال آن نشده بودیم و یا در جریان حمله شب افراد دشمن عقب‌نشینی کرده بودند، اشغال نماییم، مخصوصاً بلندی مهم

- و خیلی مهمی - که در جناح چپ سرک قرار داشت. این بلندی را محمدنادر باتر و امام‌الدین از ریاست آب در جریان جنگ شب و حمله طالبان اشغال کردند که برای ما نهایت ارزش داشت - بالا شدن به این بلندی برای افراد راه‌بلد در روز روشن حدوداً دو ساعت طول می‌کشید - در صورتی که این بلندی به دست طالبان می‌افتاد، ما جز عقب‌نشینی چاره نداشتیم. جاده در این قسمت گولایی حدود ۹۰ یا ۹۵ درجه‌ای داشت و این قله در مقابل گولایی به طرف شرق قرار گرفته بود که می‌توانست قرارگاه فرماندهی شوز، قرارگاه توپچی، مسیر قرارگاه تا به خط و طول دهنه دره (محل خط ۲) را تحت تأثیر آتش مستقیم خود قرار دهد. همان طوری که اشاره کردم، ما در قسمت آخر دره بودیم و همه چیز قبل از این که شروع شود، از دست رفته بود. وقتی راپور اشغال بلندی را برایم دادند، باور نمی‌کردم. گفتم: آتش روشن کنید. منظورم این بود که اولاً این راپور درست است یا خیر و در ثانی نوعی پیام به افراد خودی و همچنان دشمن داشته باشیم. همگام با روشن شدن هوا، وضعیت ما بهتر می‌گردید. اول صبح محمداسماعیل خان، جنرال نجیم خان و جنرال نصیراحمد آمدند. محمداسماعیل طبق معمول آتش سنگین (اکتیف توپچی و هوایی) را هدایت می‌کردند. یلانی، داکتر نصیراحمد و من به تحکیم خط پرداختیم و داکتر نصیراحمد خود به یکی از بلندیهای جناح راست که مهم بود جابه‌جا گردیدند و تا شب به حفر سنگر، استحکامات و... پرداختیم. برای آقای یلانی نسبت شدت مریضی‌ای که داشتند، ادامه فعالیت ممکن نبود و به پیشنهاد آقای یلانی و داکتر نصیراحمد به محمداسماعیل خان و موافقت ایشان، فرماندهی جنگ دره شوز به من سپرده شد. من به عنوان فرمانده عملیات کارم را

آغاز کردم و بعد از ظهر همین روز، برای گرفتن تپه‌هایی در جناح راست سرک - که برای ما مهم بود و بر تحکیم سنگرهای ما می‌افزود - حمله‌ای را آغاز کردیم. محمداسماعیل خان شخصاً عملیات را رهبری می‌کردند، چند تپه از جمله تپه مورد نظر به اشغال ما درآمد اما یکی از شایسته‌ترین فرماندهان نظامی ما که واقعاً فداکار بود (گل آقا معاون نظامی امنیت ملی هرات) جان خود را از دست داد. روحش شاد باد.

محمداسماعیل خان و نجیم خان مجدداً به شیندند رفتند. شب دوباره طالبان حمله کردند و با گذاشتن تعدادی جسد عقب‌نشینی کردند - اولین بار بود که اجساد طالبان به جای می‌ماند و عقب‌نشینی می‌کردند. اینک بلندیهای جناح راست استحکام یافته بود و حضور داکتر نصیراحمد در آن جا نوعی اطمینان خاطر بود.

فاصله کوه‌های جناح راست الی سرک هرات - قندهار (تپه‌های کوچک و پراکنده) به غند نظم جهادی سپرده شده بود.

جناح چپ تحت امر رجب خان یکی از فرماندهان نجیم خان قرار داشت. البته در بلندیهایی در اطراف این منطقه (جناح چپ) افراد حاجی بصیراحمد (ریاست برق) و افراد امام‌الدین (ریاست آب) مستقر بودند.

افراد عبدالمناف از یک، حبیب‌الله بیک از یک، تعدادی از افراد (ق، ۱، ۴)، تعدادی از افراد امنیه و تعدادی از افراد ما به صفت گروهبای ضربه با تجهیزات کامل، آماده گردیده بودند تا در هر قسمت از خطوط مشکل پیش آید، مورد استفاده قرار گیرند.

طالبان تقریباً همه شبها حمله می‌کردند و در مواردی در هر شب چندین نوبت یا از چندین قسمت. هر روز و شبی که می‌گذشت، از

نحوه جنگ طالبان و اتخاذ تاکتیکهای شان تجربیات بیشتری به دست می آمد و از جانب دیگر سنگرهای ما تحکیم، آتش سنگین ما تنظیم، صنوف مختلف اردو در بخشهای مسلکی هماهنگ، راههای نفوذ مسدود و بر تعداد مدافعین ما افزوده می گردید و ما می توانستیم از امکانات وسیع دست داشته استفاده بهتر بنماییم.

محمداسماعیل خان بیشتر روزها می آمدند، از خطوط دیدن می کردند و لحظاتی آتش هوایی و توپچی را هدایت می کردند. ما در آخر درّه جابه جا شده بودیم و حداقل برای تحکیم سنگرهای خود باید طول دره را اشغال می کردیم. لذا پلان تعرض محدود برای گرفتن طول دره و تپه های محدود اطراف، ترتیب گردید. افراد نظم جهادی (ق، ۱، ۴)، افراد احتیاط (گروپ ضربه) و افراد ازبک در این پلان شرکت داشته بعد از آتش سنگین هوایی و زمینی پیاده به کمک تانک و ماشین محاروبی تعرض خود را تحت امر مستقیم فرماندهی عمومی آغاز کردند. در این تعرض چند تپه مهم در جناح چپ سرک به دست ما افتاد و یکی دیگر از فرماندهان جهادی به نام نثاراحمد زنده جان به درجه رفیع شهادت نایل آمد. سنگرهای حاجی بصیراحمد و امنیت ملی مقداری جلو کشیده شد. در یکی دو روز دیگر مشغول تحکیم سنگرهای خود بودیم. طالبان چندین مورد تعرض کردند که برایشان نتیجه ای نداشت و در هر مورد متحمل تلفات و خسارات گردیدند. تعرض دیگر برای کامل کردن اهداف قبلی (طول دره شوز) ترتیب داده شد. در این تعرض که بعد از آتش سنگین هوایی و زمینی بالای مواضع دشمن تحت امر فرماندهی عمومی صورت گرفت، افراد پیاده به کمک تانکها و ماشین محاروبی، طول دره را - به استثنای دو بلندی (قله ای در جناح چپ سرک و تپه

بلندی در جناح راست سرک) تصرف کردیم. تعرض ما که از اول صبح شروع گردیده بود، به نسبت مقاومت طالبان به کندی پیش می‌رفت، لذا عصر آن روز به قسمت آخر دره رسید. فرماندهی عمومی به قرارگاه خود (شیندند) رفتند. در آستانه شام و بعد از نماز که طبق معمول نوبت حمله از طالبان بود، حمله شدید و بی‌امان آنها شروع گردید. طالبان در حمله شبانه موفق بودند و تلاش داشتند که مواضع از دست رفته را پس بگیرند. آنها از تمام توان در یک نبرد سخت و جنگ تن‌به‌تن استفاده می‌کردند. ما در این ساحه هنوز وقت تحکیم خط و تحکیم سنگر را پیدا نکرده بودیم، لذا مقاومت به مشکل صورت می‌گرفت. این اولین نبرد شدید و تن‌به‌تن هرات بود که باید به موفقیت افراد ما می‌انجامید. هر چند تا حدی سوق و اداره قطعه مختل گردیده بود، اما تعدادی افراد گروپ ضربه آقای قتالی همراه افراد امنیتی شان، (بقیه افراد غند نظم جهادی ارتباطشان قطع شده بود) یک تعداد افراد دافع هوا (ق، ۱، ۴) و تعدادی تانک و ماشین محاربوی قوای چهار زره‌دار، انصافاً مقاومت بی‌نظیری کردند. به ویژه چندین ماشین محاربوی و افراد دافع هوا (سرباز جلب احضار بودند). به نظر من یکی از عوامل ادامه مدافعه در تمام مدت جنگ، مقاومت همین شب بود که نوعی خودباوری به وجود آورد. گرچه از تعداد یک صد نفر افراد همراه ما حدوداً پنجاه نفر شهید و مجروح و اسیر گردیدند، اما دره را حفظ کردیم^۱. اول صبح شروع به تحکیم خط جدید که حدوداً بیش از ده کیلومتر با خط قبلی فاصله داشت نمودیم. در این خط جناح چپ به افراد غند نظم جهادی و

۱ - به استثنای دو بلندی راست و چپ که قبلاً اشاره شد.

جناح راست به افراد عبدالمناف ازبک و نظم جهادی سپرده شد. در جاده اصلی که راه ورود وسایط زرهدار و غیره طالبان بود، گروههای قوماندانی امنیه جابه جا گردیدند.^۱ با افتادن طول دره شوز به دست ما، کار حفر سنگر شروع گردید. با ساختن سنگرهای گروهی، ایجاد میدان مین و... در واقع دره شوز تبدیل گردیده بود به نوعی تله برای طالبان. وقتی طالبان شق اجرا می کردند و داخل دره می گردیدند، در همواری وسط دره بین خط اول و دوم و بلندیهای جناح بر به هر طرف که رو می آوردند، به دام قوای ما می افتادند، مخصوصاً که گروههای به همین منظور آماده گردیده بودند. آتش دقیق؛ مفید و دوام دار توپچی؛ بم باران سنگین؛ میدانهای مین؛ استفاده صحیح، مفید و ممکن از امکانات وسیع فیزیکی و مسلکی حوزة و موجود؛ همکاری جمعی توأم با اخلاص همه فرماندهان به ویژه از کابل جنرال نجیم فرمانده عمومی قوتهای کابل، جنرال ملا صبور، جنرال سید عباس افسر برجسته اوپراسیون وزارت دفاع، دگروال محمد ظاهر و عطایی، از ولایت فاریاب، جنرال فاروق ازبک، فرمانده عبدالمناف ازبک، فرمانده سلام پهلوان ازبک و فرمانده حبیب الله بیک ازبک و از ولایت هیرمند و قندهار، غفار آخندزاده، عبدالرحمن خان و عارف خان و هم چنان همکاری صمیمانه، برادرانه و مخلصانه فرماندهان هرات از جمله جنرال افضل، جنرال یلانی، جنرال نصیراحمد، جنرال قتالی، جنرال عبدالحمید، جنرال حاجی خان بلوچ، غلام یحیی خان اکبری، حاجی بصیراحمد

۱ - بعضی فرماندهان ق، امنیه در مسیر جاده فداکاری و شهادتها بیاد ماندنی از خود نشان دادند.

غوریانی، غازی محمد، غلام محبوب بنایی و عبدالکریم در دره شوز؛ داکتر محمد ظاهر و عبدالخالق فراه در دیگر استقامت‌های جنگ؛ جنرال محمد عارف رستمی که امورات لوژستیک استقامت‌های جنگ را به داخل میدان هوایی شیندند به عهده داشتند و به ویژه اعتماد، اطمینان و ارائه صلاحیت به فرماندهی جنگ از طرف فرماندهی عمومی^۱ (محمد اسماعیل خان) و فرماندهی فرارگاه عمومی دست به دست هم داده بودند تا طالبان متحمل تلفات سنگینی در شوز گردیده و هزاران نفرشان جان خود را از دست بدهند.

طالبان که در اجرای پلانهای نظامی شان بی‌باک و خشن بودند، بارها و بارها از میدانهای مین عبور می‌کردند و بسیار افرادشان به روی میدانهای مین باقی می‌ماند. در شوز هیچ‌گاه فاصله زمانی دو حمله طالبان از سه الی چهار شبانه روز بیشتر طول نکشید، اما در بعضی شبها تا چند مرتبه نیز تعرض می‌کردند. من اگر بخواهم در این نوشته از همه تعرضات طالبان و مدافعه قوای خودی به مقابل طالبان یادآوری کنم، از جانبی خسته‌کن و از جانبی دیگر، مثنوی هفتاد من کاغذ شود، اما چند مورد از تعرضات مهم طالبان که تدارک و پلان آن از رزس و یا هفته‌ها قبل به عنوان یک حرکت فیصله‌کن در نظر گرفته شده بود و شخصیتها، رهبران و متخصصین آنها در شب حمله آمده بودند را با جزئیات بیشتری برایتان می‌نویسم. طالبان بعد از چند حمله پی‌درپی در دره شوز، نقل و انتقالاتی به دره خوست و ژیزه داشتند، لذا محمد اسماعیل به داکتر نصیر احمد هدایت دادند که به

۱. فرماندهی عمومی تمام اختیارات قوای زمینی، هوایی (بم‌بارد)، زره‌دار و توپچی را به فرماندهی عملیات داده بودند.

خوست و ژیزه برود. در دره خوست و ژیزه داکتر نصیراحمد و افراد تحت امرشان، حاجی خان بلوچ و افراد تحت امرشان، دگروال محمد ظاهر و عطایی از کابل و بخشی از قطعات کابل و همچنان قطعات فرقه ۱۷ بنیاده هرات استفرار داشتند، این دره پنج نوبت مورد تعرض شدید طالبان قرار گرفت که در هر نوبت فرماندهان یاد شده از خود فداکاریها، رشادتها و مقاومتی به یاد ماندنی به یادگار گذاشتند، که اگر این دو تن از فرماندهان غیور (داکتر نصیراحمد و حاجی خان بلوچ) نمی بودند یقیناً طالبان از طریق خوست وارد میدان هوایی شیندند می شدند - که در مرحله دوم حمله، آنها از همین دره داخل شیندند گردیدند. همان طوری که اشاره شد، طالبان اکثر شبها شق اجرا می کردند و بعد از اجرای هر شق در وسط دره به دام نیروهای ما می افتادند و متحمل تلفات و خسارات می گردیدند. شبها از گروپ های ضربه استفاده می گردید که متشکل از هراتیها و ازبکها بودند و روزها در تعرضهای متقابل به خاطر پس گرفتن مناطق از دست رفته شب، بیشتر از افراد هیرمند و قندهار^۱ استفاده می گردید.

موقعی که خط مدافعه ما ایستاد و زمین گیر گردید، فرصت استفاده از امکانات وسیع حوزه نیز به دسترس قرار گرفت^۲، بخصوص در

۱ - در شب افراد هیرمند و قندهار مشکل شناسایی داشتند و فرق اینان با طالبان مشکل بود.

۲ - بعد از ایستادن خط جدید (تقریباً سپری شدن ده شب اول) آهسته آهسته از فشارهای طالبان کاسته شد، به جز شبهایی که عملیتهای مهم صورت می گرفت خط اول و دوم (داخل دره) به برادران موظفی از جمله ق غند نظم جهادی، معاون غند نظم جهادی، فرمانده حاجی زاده و فرمانده عزیز پهلوان فرماندهی آن سپرده می شد و ایشان در نوبت های یک ماهه به جبهه می آمدند (در شوز همه فرماندهان به استثنای فرماندهی عمومی، فرماندهی قرارگاه و فرماندهی جنگ به نوبت می آمدند) و خط دوم به معاون

مورد کشف و شناساییها که در اجرای پلانهای بعدی برای ما زمینه‌های خوب و مفیدی را فراهم می‌کرد. کشف هوایی و شناسایی هر روزه توسط طیارات کشف ما انجام می‌گرفت و اطلاعات لازم به قرارگاه فرماندهی شوز ارائه می‌گردید. کشف رادیوی (ق، ۱، ۴) نیز که از جمله سیستمهای پیشرفته زمان حضور متجاوزین بود، اطلاعات خویش را روزانه به اختیار قرارگاه فرماندهی شوز قرار می‌داد. کشف وزارت دفاع اطلاعات خود را که از منابع مختلف و به گونه‌های متفاوت به دست می‌آمد - آنچه مربوط به حوزه می‌گردید - به اختیار (ق، ۱، ۴) می‌گذاشت که بخش مربوط به ما به شوز ارسال می‌گردید. افراد نفوذی اطلاعات خویش را از طریق شبکه‌های مربوط ارسال می‌کردند و ابعاد مربوط به عملیات به قرارگاه شوز می‌رسید. مقدار اطلاعات دقیقی از طریق شبکه‌های مخابراتی هیرمندی‌ها روزانه از هیرمند به قرارگاه آخذزاده و از آن طریق برای قرارگاه شوز می‌رسید. آنچه از همه مفیدتر بود و یا به عبارت دقیق‌تر، ما توانستیم از آن بهتر استفاده کنیم، شبکه مخابره‌ای بود که در نزدیکی قرارگاه فرماندهی طالبان داشتیم^۱. این ارتباط که توسط افراد محلی برقرار می‌گردید، اطلاعات دقیقی را شبانه توأم با جزئیات و جواب سوالات ما برای ما می‌داد. از جانبی دیگر تعداد افراد ما - که در شروع احداث خط مدافعه شوز و آب‌خرما کم شده بود - رو به افزایش گذاشت و همه روزه افرادی به همه جزء نامهای هراتی‌ها، ازبک‌ها، قندهاری‌ها و هیرمندی‌ها افزوده می‌شدند. اطلاعاتی که از بخشهای

۱. بمقاماندانی امنیه و... سپرده می‌شد.

۱ - محل قرارگاه فرماندهی طالبان هتل فراه‌رود بود.

مختلف می‌رسید و در قرارگاه فرماندهی شوز مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گرفت، یک حمله وسیع و همه جانبه طالبان را نشان می‌داد، حمله‌ای نهایی که باید سرنوشت جنگ را تعیین کند. یک شب قبل از حمله، شبکه مخفی که در تنظیمش غازی محمد نقش مفیدی داشت، گفت: ملا محمد عمر آخند با هزاران طالب و بیشتر فرماندهان مطرح طالبان امشب به فراه رود آمدند و به مناطق اطراف جابه جا گردیدند. فردای آن شب در این مورد همراه فرماندهی عمومی و فرماندهی قرارگاه در مورد نحوه برخورد، تنظیم آتش، و... مشورت لازم صورت گرفت، که در هر مورد هدایت لازم صادر و تدابیر لازم از جمله اکمالات اتخاذ گردید. در گزارشاتی که بعداً - چه از طریق اسرا و چه از کانالهای دیگر - به اختیار ما قرار گرفت بیش از شش هزار نفر طالب همراه اکثر فرماندهان معروف و مهم طالبان جهت یک عملیات وسیع به فراه رود جمع شده بودند و ملا محمد عمر رهبر طالبان در یک بیانیه کوتاه گفته بود «زه نن شپه داسی طالبان غوارم که انشاء الله بهشت ته حى چه حوران هغو ته به انتظار کی ده»^۱ و بیش از یک هزار نفر افراد داوطلب خود را معرفی کرده بودند.

طرفین جنگ (حوزه و طالبان) از همدیگر، چگونگی نحوه جنگ و استفاده از روشها و تاکتیکها کم و بیش اطلاعات و آشنایی داشتند. اکثراً طالبان در حمله‌های خود شق اجرا می‌کردند و برای ما هم این روش تبدیل به نوعی تاکتیک دفاعی گردیده بود. ما بیشتر آمادگی در این روش جنگ را داشتیم. وقتی در یک قسمت جبهه به اثر شق

۱ - ما امشب به طلبه‌هایی ضرورت دادیم که عازم بهشت باشند و حوران بهشتی معطل شان هستند.

طالبان تشویش و سراسیمگی ایجاد می‌گردید، سعی می‌شد که دیگر مناطق وضعیتشان حفظ شود و در جریان قرار نگیرند، تا مشکل دامنه‌اش وسیع نشده و به جای دیگر نفوذ نکند. لذا در عقب‌نشینی‌های تاکتیکی یا تحمیلی و همچنان مشکلاتی که در قسمتی از خط پیدا می‌شد، سعی صورت می‌گرفت تا حد ممکن جریان امور مخفی بماند. یکی از عوامل افشای جنگ، آتش توپچی بود، هنگامی که ما از اصطلاحات کوتاه کن، کم کن و... استفاده می‌کردیم، بقیه متوجه شکستن خط می‌گردیدند. لذا ما همیشه اهداف جدید را تبدیل به کد می‌نمودیم.

در این شب که نسبتاً حساس بود، دو تن از افسران مسلکی نیز همراه ما به پشت خط آمده بودند^۱ (دگروال نصرالله آمر توپچی «ق ۱-۴» افسر مسلکی تحصیل کرده اتحاد شوروی سابق که یکی از بهترین افسران توپچی کشور بود و دگروال سید محمد ظاهر معاون اوپراسیون ق ۱-۴) و تعدادی افراد امنیتی، تانک و ماشین محاربوی که شامل گروپ ضربه می‌گردید.

طالبان در این شب بعد از اجرای شق - که توسط افراد غیر داوطلب‌شان اجرا شد - افراد داوطلب را مستقیماً با استفاده از عوارض اراضی و یا اطلاعات دقیق و همچنان به هم شکستن مقاومت یک یا دو گروپ که پیش رویشان بود، به عمق دره به پیش برد - از عقب خط اول در سه ستون (چپ، راست سرک و وسط سرک) بالای ما حمله را آغاز کردند. این بر خلاف روشهای شبهای

۱ - قرارگاه فرماندهی جنگ اکثراً به پشت خط اول احداث می‌گردید تا از نزدیک تحولات را تحت نظر داشته باشند.

قبل آنان بود. لحظه‌ای طول نکشید که نبردشان در پشت خط اول ما به همه جا کشیده شد و این در حالی بود که هنوز از راپور اجرای شوق طالبان حدوداً دقایقی بیش نمی‌گذشت. یک لحظه احساس می‌شد که خط دوم با تمام امکانات بالای خط اول حمله نموده است. ما بلافاصله از قوتهای خط اول خواستیم که به دو جناح (بلندیهای راست و چپ) عقب بکشند. نصرالله خان مصروف کد ساختن اهداف جدید توپچی و ارسال آن به مقر توپچی بود. برای این کار گودی در زیر تانک T 62 بر روی زمین حفر و آماده شده بود. جنگ به همه جا در داخل درّه کشیده شد. من به دو تن از فرماندهان همراه ما (محمدنادر باتر و محمدظاهر امامداد) گفتم که: بروید مقداری بم دستی (نارنجک) از داخل موتر جیب و ماشین محاربوی بیاورید. آنان مع چند نفر از افراد رفتند. وسایط ما بیش از یکصد و پنجاه متر از ما فاصله نداشت^۱ و همچنان برای آقای افضل‌ی اطلاع دادیم که بقیه افراد گروپ ضربه (عبدالمناف ازیک) را به محل اعزام بدارند. در همین لحظه بود که دگروال سیدظاهر نماینده اوپراسیون به من گفت: آمدند^۲. چون فرماندهان، به استقامت شمال به عقب بم‌های دستی رفته بودند، لذا تصور من بر آمدن ایشان بود. من در کنار تانک ایستاده

۱- دو فرمانده همراه تعدادی افراد، می‌روند که بم‌های دستی را جهت احتیاط بیاورند. وقتی به کنار ماشین محاربوی و جیب می‌رسند، طالبان صدا می‌زنند: لاسونه پورته که. (دستها را بالا کنید) که در نتیجه چند نفر اسیر می‌شوند و چند تن از تاریکی شب استفاده نموده فرار می‌کنند. راننده‌های ماشین محاربوی و جیب هر دو اسیر می‌شوند. راننده جیب من جلیل احمد و بقیه اسراء در تبادل آزاد شدند.

۲- این مطلب قبل از سقوط هرات به عنوان خاطره‌ای از نبرد طالبان در هفته‌نامه «فریاد عاشورا» چاپ گردیده است.

بودم و از طریق بیسیم‌های دستی و بیسیم تانک هدایت‌های لازم را می‌دادم. ناگفته نماند که همگام با حملهٔ گروپ داوطلب طالبان از پشت خط، از پیش‌روی خط هم حمله طالبان آغاز گردید، مخصوصاً برای باز کردن جاده اصلی و ورود وسایط طالبان. یکی از فرماندهان به نام حکومت، معاون نظامی امنیت ملی در شاهراه دفاع می‌کرد، یا به عبارت دیگر به استقامت جاده پیش‌روی مقاومت می‌کرد. چند وسیلهٔ نقلیهٔ طالبان به مین اصابت کرد و در همین لحظه یک نفر از پشت مرا محکم در بغل گرفت. ابتدا فکر کردم کسی شوخی می‌کند - مخصوصاً فرماندهان کابل که با روحیهٔ آزادتری برخورد می‌کردند - اما وقتی شنیدم که گفت: «لا سونه پورته که» متوجه شدم در کجای کار هستیم. اینان سه نفر بودند و در نور کمی که از سمت شمال (پشت جبههٔ خودی) قابل رویت بود، وضعیت ما را درک کرده بودند. تعداد ما هفت نفر بود، بدون افراد تانک و اکثراً بدون سلاح آمادهٔ نبرد و مصروف دیگر امورات بودیم. اینک خط اول در قسمت جاده به هم شکسته بود. تمام افراد حکومت کشته، زخمی و یا اسیر گردیده بودند. طالبان با ماشیندار (مسلسل) پیکا روی تانک فیر می‌کردند و تانک هم با ماشیندار آتش متقابل را پس می‌داد، که ناگهان تانک مورد اصابت گلوله توپ بی‌پس لگد (82 ملی متری) طالبان قرار گرفت، آتش گرفتن تانک یک لحظه اوضاع را به هم ریخت. تانک در نزدیکی ما قرار داشت و من با تلاشی که کردم از دست طالب رها شدم. ما در تپه‌های بلندی در کنار سرک بودیم. هرچند این تپه‌ها از نظر ارتفاع کوتاه است (نهایتاً چهل الی چهل و پنج متر) اما تپه‌های شیب‌داری می‌باشد. من به سرعت به طرف غرب دویدم. در واقع لول خوردیم و طالبان بالای ما ضربه کردند. نصرالله خان همراه یک تن دیگر کشته

شد و دو تن از همراهان مجروح گردیدند.^۱ روح شان شاد باد! در این منطقه، در هر چند صد متری یک یا دو چین تانک داشتیم. به تانکهای خود رسیدیم و همراه دو چین تانک به طرف غرب کمی عقب کشیدیم، در حدی که از غرب مطمئن باشیم. وسایط دیگر را به دو جناح هدایت کردیم. افراد قبلاً به دو جناح هدایت شده بودند. داخل درّه صحنه آتش پر حجم و دوام دار توپچی ما گردید. بعد از اصابت چندین وسیله نقلیه طالبان به مین، آنها از آوردن وسایط شان منصرف گردیدند. چند تپه بلندی که به همین مناسبت (پیشگیری از حمله طالبان) تحکیم گردیده بودند، مقاومت می کردند، هر چند یکی یا دو تپه افرادشان بکلی امحاء شدند. بعد از دوالی سه ساعت جنگ شدید و تن به تن، آهسته آهسته طالبان به وسط افتادند و ما هم از کنار بلندی های طرف غرب، خود را به خط دوم رساندیم، گرچه استحکامات این خط هم قابل ملاحظه بود، با در نظر داشت جنبه های احتیاط قضیه در نزدیکی خط دوم به فاصله حدوداً هزار متری جابه جا شدیم. آقای قتالی که با افراد امنیتی خود (شاید شش یا هفت نفر) با ما همراه شده بودند، افراد خود را پیش ما گذشته، رفتند که تعدادی نیروی کمکی بیاورند. در آستانه صبح آقای افضللی و آقای قتالی با تعدادی نیرو به ما پیوستند و همچنان نیروی قندهار و هیرمند هم به ما پیوست. آنگاه تعرض برای پس گرفتن همواری داخل درّه آغاز گردید. در این شب، جنگ به بلندی های اطراف نیز کشیده شد. تعرض این شب پرتلفات ترین نبرد برای طرفین درگیر بود. ما بیش از صد نفر کشته، زخمی و اسیر داشتیم. طالبان تا صبح، مجروحین و

اجساد خود را انتقال دادند. تنها در آستانه صبح حدوداً یکصد جسد از طالبان به جای ماند و ده‌ها نفرشان نیز اسیر گردید. اطلاعات بعدی حکایت از کشته، زخمی و اسیر شدن کامل گروپ داوطلب طالبان داشت.^۱ به تصور من این شدیدترین جنگ از نظر شدت، حجم تلفات و بی‌باکی طالبان در این مرحله از جنگ بود. بعد از این تعرض، طالبان سه شب حمله‌ای نداشتند و حمله‌های بعدی تا چندین شب بسیار اندک بود. در جلسه‌ای که تحت ریاست فرماندهی عمومی و شرکت اکثر فرماندهان برای بررسی نتایج این عملیات و پلان آینده برگزار گردید، برای ادامه پروگرامهای عملیاتی دو پیشنهاد عنوان گردید. تعدادی از فرماندهان معتقد بودند که می‌توانیم از مرحله مدافعه به مرحله تعرض داخل شویم و در توجیه نظرشان می‌گفتند: هم طالبان ضربات سنگین متحمل گردیدند و هم روحیه افراد خودی تقویت گردیده است. گروهی دیگر معتقد بودند با توجه به تجربیات به‌دست آمده از سنگرهای شوز، استحکامات قوی و میدانهای مین، ما باید زمینه تعرضهای بیشتر طالبان را فراهم کنیم تا تلفات بیشتری را متحمل گردند و در عین حال کار اطلاعاتی و امنیتی بیشتری به داخل صنوف طالبان و مناطق مورد نظر صورت گیرد. محمد اسماعیل خان به نظر دوم موافقت کردند و قرار شد منتظر تعرضهای بیشتر طالبان باشیم و به این ترتیب ضربات بیشتری بر آنها تحمیل کنیم. در این مرحله از جنگ بود که طالبان پلانه‌های خود را متوجه دره خوست و ژیره کردند. همان طوری که اشاره کردم، تعرضهای آنها بالای خوست

۱ - ما ده‌ها جسد طالبان را بعد از غسل و کفن به داخل صندوقهای مخصوص در یک اقدام یکطرفه برای طالبان فرستادیم. البته تعداد بیشتری از اجساد از مسیرهای بین و پیچ خم‌های دره‌ها حمل نگردید.

وژیژه بانهایت ابتکار و شجاعت و مردانگی توسط داکتر نصیراحمد، حاجی خان بلوچ و قطعات همراه مدافعه شد. بعد از چند حمله در دره خوست وژیژه و چندین حمله پراکنده در شوز، مجدداً اطلاعات حکایت از یک حمله وسیع و گسترده دیگر داشت. آخرین گزارشات به دست آمده، این حمله را مهمترین حمله طالبان نشان می داد که از تجربیات طول مدت جنگ، پیروزی ها و شکستها به طور همه جانبه استفاده شده بود. آنها تقریباً از دره خوست هم نا امید شده بودند و مجدداً همه توانای ها و امیدها در این حمله متمرکز گردیده بود. پلان حمله طالبان به شوز آماده شده بود و گزارشات نسبتاً دقیقی داشتیم که طالبان گفته بودند (یا خان به تباه کوو یا شیندند به ونیسو).^۱ ما آمادگی های لازم را گرفتیم.^۲

طالبان معمولاً بعد از ساعت ۱۱ حمله می کردند ولی بر خلاف انتظار ما، حمله در اوایل شب آغاز گردید. آنها بعد از به هم شکسته شدن خط اول و اشغال خط اول در این شب وارد دره نگریدند و استقامت جنگ به کوههای جناح راست و چپ کشیده شد. لحظه ای بیش طول نکشید که شدت جنگ از جناح چپ هم کاسته شد و مشخص گردید که نبرد جناح چپ هم نوعی حمله ایذایی است و تمرکز اصلی جنگ بالای کوههای جناح راست است و هدف اصلی، اشغال این استقامت است. هر چند در این استقامت فرماندهان زیادی از جمله جنرال فاروق ازبک، افراد غلام یحیی خان اکبری،

۱- یا جان خود را فدا خواهیم کرد یا شیندند (میدان هوایی) را خواهیم گرفت.

۲- آقای افضلی به هرات رفته بودند که نبودن ایشان مشکل قرارگاه را هم به دوش ما انداخته بود و این بر مشکلات افزوده بود.

افراد سلام پهلوان،^۱ جان محمد قندهاری^۲، (لوی ۷)، غند ۸۵ دیسانت، صوفی نور و افراد امنیه استقرار داشتند.

اما در واقع از نظر استقامت جنگ، ما به نوعی غافلگیری روبه‌رو گردیدیم، چون آمادگی تاکتیکی و توانایی‌های نظامی ما مثل گروپهای کمین، گروپهای احتیاط و... بیشتر در طول درّه استقرار داشتند. فقط قسمتی از کشف و مساحه و کشف رادیویی در بلندی‌های جناح راست استقرار داشتند. هر لحظه به شدت جنگ در جناح راست افزوده می‌گردید و بلندی‌های آن یکی پس از دیگری سقوط می‌کرد. تقریباً ۹۰٪ بلندی‌ها تا نزدیکی صبح سقوط کرد. همه تلاش ممکن از طرف فرماندهی عملیات صورت گرفت؛ تمام نیرویی را که در طول درّه داشتیم به جناح راست کشیدیم و از آتش توپچی به طور منظم و دقیق استفاده نمودیم. وقتی بیش از ۹۰٪ بلندی‌های جناح راست، طول درّه و قسمتی از جناح چپ، کاملاً به اشغال طالبان در آمد، در حدود ساعت ۳ صبح، جزئیات جریان از طریق شفر به مرکز فرماندهی عمومی اطلاع داده شد. محمد اسماعیل خان ضمن اعزام گروپ امنیتی خود از شیندند. هدایت دادند به هر شکل ممکن تا روشن شدن هوا مقاومت کنید. ارتباط مستقیم محمد اسماعیل خان با بعضی از فرماندهان مخصوصاً جنرال فاروق مفید واقع شد. در آخرین لحظات و تقریباً در آستانه سقوط کامل، گروپهای امنیتی ای که از شیندند آمده بودند، همراهان من و... به کمک آخرین گروپ مقاومت کننده شتافتند. باید اعتراف کنم که تا سقوط کامل هیچ

۱ - غلام یحیی خان در شوز نبود (در پروگرام نوبتی به شهر رفته بودند) و سلام پهلوان که مجروح شده بود جهت تداوی از جبهه خارج شده بود.

۲ - جان محمد قندهاری دوران جهاد را در هرات سپری کرده بود. تخلص او قندهاری بود.

چیزی باقی نمانده بود. بلندی‌های مهم همه به دست طالبان افتاده بود. آنچه توانسته بود آخرین مقاومت‌های ما را استمرار بخشد، آتش توپچی بود که منظم و بسیار دقیق اجرا می‌گردید. در هر نقطه که به دست طالبان می‌افتاد، آتش دوام‌دار ما فعالیت آنان را کم می‌نمود، و همچنان مقاومت آخرین پوسته و نابلدی طالبان به اراضی منطقه. از نظر من که مسؤلیت فرماندهی قرارگاه عمومی و فرماندهی عملیات را در آن شب به عهده داشتم، این عوامل از سقوط جلوگیری کرد:

- ۱ - نابلدی طالبان و عدم آشنایی شان با اراضی و موقعیتهای استقرار و همچنان وحشت شان از میدانهای هموار که این وحشت را میدان هموار دره شوز با تلفات سنگین برای شان ایجاد کرده بود.
- ۲ - مقاومت آخرین گروپ کوه تلویزیون که کمتر از ده نفر بودند.
- ۳ - رسیدن کمک به موقع به گروپ مقاومت کننده^۱.
- ۴ - آتش دقیق و دوامدار توپچی.
- ۵ - نزدیک شدن روشنی صبح.

چنانچه طالبان از امکانات میسر شده در نتیجه این عملیات برای شان - به ویژه راه بلدی - بالای آخرین پوسته مدافعه فشار نمی‌آوردند، با مصروف نگه داشتن آن، بقیه وارد قرارگاه و محل توپچی می‌شدند و دیگر هیچ مانعی پیش روی آنان وجود نداشت. در بیشتر مناطق اشغال شده توسط طالبان تا قرارگاه فرماندهی عمومی شوز، قرارگاه و محل توپچی حتی یک پوسته امنیتی وجود نداشت. در واقع باعث

۱ - حداکثر مدت بیست دقیقه افراد کمکی به گروپ مقاومت کننده رسیدند و به تعقیب آن تقویت ادامه یافت.

نجات این جبهه آخرین پوسته کوه تلویزیون گردید. هر چند تا رسیدن کمک برای شان بیشتر از بیست دقیقه طول نکشید، اما طولانی ترین بیست دقیقه دنیا، در همان شب بود. محمداسماعیل خان که از وضعیت نگران بودند، فرماندهان مربوط را تشویق به همکاری می کردند. سپیدی صبح آهسته آهسته صف سیاه شب را به هم می درید. اول صبح محمداسماعیل خان نیز آمدند. آنچه لازم می دانم یک بار دیگر یادآوری کنم. آتش توپچی بود به ویژه که در تمام طول شب لحظه فضای سنگرها بدون مین منور و روشنی انداز نبود. طالبان که در شروع تعرض بعد از اشغال خط اول دهنه درّه، در آن استقامت پیشروی نداشتند، همگام یا موازی با اشغال بلندی ها به داخل دره نیز پیشروی می کردند. بعد از ساعت ۲ شب جنگ نسبتاً شدیدی در خط دوم نیز آغاز گردید که تا صبح ادامه داشت.^۱ در سپیدی صبح، قوای هوایی نیز آخرین تلفات این عملیات را بر طالبان تحمیل کرد. تعرض مجدد بلافاصله آغاز گردید. پلان تعرض بلندی ها را فرماندهی عمومی و پلان تعرض داخل درّه را این جانب هدایت کردیم. بعد از اشغال درّه تصمیم گرفتیم بیرون از خط مدافعه خود، تعدادی از طالبان را تعقیب کنیم. در اولین لحظات تعقیب طالبان، ماشین محاربوی من که در عین حال ماشین فرماندهی کندک ماشین محاربوی قوای چهار زره دار بود و مجموعه تماسهای ما را با این جزء تام (قوای چهار) تأمین می نمود به مین اصابت نموده و از گون گردید.^۲

۱ - بلندی های جناح راست شامل کوه تلویزیون، که در جناح راست (خط اول و خط دوم قرارگاه توپچی و قرارگاه فرماندهی) قرار داشت و همچنان ادامه این سلسله کوه از جنوب میدان هوایی شیندند نیز می گذرد.

۲ - دگرمن غلامسخی فرمانده کندک ماشین محاربوی از ولایت غور افسر تحصیل کرده

وقتی راپور انهدام ماشین به فرماندهی عمومی رسید، هدایت عدم تعقیب را دادند هر چند معاون قوای چهار زره‌دار در مورد تعقیب همکاری نمی‌کرد.^۱ مجروحین از جمله امیرجان به قرارگاه انتقال یافتند.^۲

به این ترتیب، بیش از سه ماه مدافعه شبانه‌روزی و سنگین شوز به پایان رسید. بعد از این تعرض طالبان، همه ما به این نتیجه رسیدیم که باید تعرضات ما بر علیه طالبان آغاز گردد.

اجازه می‌خواهم قبل از این که به مرحله تعرض قوت‌های خودی بپردازیم، به مدافعه شوز - که از شروع جنگ در سنگلان دل آرام آغاز گردیده بود - نگاه مختصری داشته و جنبه‌های مثبت و منفی آن را دسته‌بندی نمایم. جنبه‌های مثبت:

۱ - همکاری، همراهی، همدلی و صمیمیت همه فرماندهان هرات همراه یکدیگر و همچنان همکاری فرماندهان کابل، ازبک، هیرمند، فراه، نیمروز و قندهار.

جاتحاد شوروی سابق که در مسلک ماشین محاربوی از بهترینها بود همراه دوتن دیگر جان خود را از دست دادند. فرمانده امیرجان و یک نفر دیگر مجروح گردیدند. من آسیب کمتری دیدم.

۱ - در غیاب آقای یلانی معاون ایشان به نام دگروال درانی از پشتونهای وردک که سخت تعصب زبانی داشت، مسؤولیت قواء را به عهده داشت و همیشه کارشکنی می‌کرد. او از جناح خلق حزب دیموکراتیک خلق بود.

۲ - امیرجان و نادر با تر از فرماندهان معروف جهادی‌اند که در سال ۱۳۶۵ همراه هشت تن از همسنگرانشان دستگیر گردیدند. امیرجان و با تر محکوم به اعدام شدند و هشت نفر دیگر به حبسهای دراز مدت محکوم گردیدند. همگام با تحولات بعد از فرار روسها و آشتی ملی، از اعدام به یک درجه تخفیف محکوم به حبس ابد گردیدند و همگام با سقوط کابل به نفع مجاهدین در بهار ۱۳۷۱ آزاده گردیدند.

- ۲- اعتماد لازم، کامل و همه جانبه محمداسماعیل خان به قرارگاه فرماندهی و فرماندهی جنگ شوز و گذاشتن همه امکانات موجود نظامی از جمله قوای هوایی و صنوف مختلف قوای زمینی به اختیار قرارگاه شوز.
- ۳- پلان مدافعه که توسط فرماندهان و افسران مسلکی ترتیب شده و به موافقه محمداسماعیل خان نیز رسیده بود.
- ۴- استفاده همه جانبه از مجموعه امکانات نظامی حوزه بخصوص نیروی تخصصی و مسلکی قوای مسلح حوزه جنوب غرب.
- ۵- فعالیتهای بدون وقفه میدان هوایی شیندند، چه غند سوخو و چه غند هلی کوپتر و دیگر بخشها.
- ۶- کار خستگی ناپذیر قوای ۴ زره دار که در بسا موارد تانکها و ماشینهای محاربوی عوض افراد پیاده می جنگیدند.
- ۷- کار پر تلاش، دوامدار و مسلکی غند ۱۹۹ توپچی (ق - ۱ - ۴) به ویژه فعالیت دگروال عبدالحی خان زنده جانی آمر توپچی و همه افسران و سربازان این غند که هر کاری می توانستند و در توان شان بود، کردند.
- ۸- کار همه جانبه غند انجنیری و حجم تلاش این غند در راستای مین گذاریها و استحکامات و...
- ۹- زحمات آمریت مخابره (ق، ۱، ۴) برای یک سوق و اداره خوب و همچنان محرمیتهای نظامی آن.
- ۱۰- کشف رادیویی، شبکه های نفوذی و افراد نفوذی که فعالیتهای قابل ملاحظه ای داشتند.
- ۱۱- آمدن رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان به خط مدافعه

شوز و تشکر از زحمات جنگجویان.^۱

و اما آنچه باید در نگاه متقابل جنبه‌های مثبت نگریست:

۱ - اگر از برخوردهای خشن و لحظه‌ای که در حرف خلاصه می‌گردد بگذریم، هیچ موردی از خرابکارزیه‌ها، جنایتها، خیانتها، ندانم‌کاری‌ها، کارشکنی‌ها، اشتباهات و از همه مهم‌تر ارتباط با دشمن به مجازات و پای میز محاکمه کشیده نشد. در چنین نبردهایی که صدها کیلومتر سبب تنبسی و... سورت گرفت، حتی یک مرده حبسی به مدت یک ماه نداشتیم، در حالی که ده‌ها مورد خیانت آشکار و صدها مورد اشتباهات مشخص صورت گرفته بود. هیچ فردی در این ارتباط مجازات نشد، که در فضا یک نوع حالت بی تفاوتی، بی نظمی عدم اطاعت در سوق و اداره به وجود آورده بود.^۲

۲ - بسیار افراد و فرماندهان واقعاً اِثَار کردند. گاهی یک گروپ ده‌نفری باعث نجات یک جبهه چندین هزار نفری می‌گردید، و به عبارت دیگر از سقوط کامل جلوگیری می‌کرد. بزرگترین جایزه نقدی به عنوان تشویق به جنرال یلانی تعلق گرفت در هتل فراه‌رود، که قبلاً اشاره شد.

۳ - موضوع نوع خرج افراد کابل و نوع خرج افراد دیگر ولایات و همچنان هرات از جمله پرابلمهای ما بود. مخصوصاً ما (قرارگاه

۱ - هرچند استاد ربانی به صفت رئیس جمهور از فرماندهان تشکر کردند و به گزارش وضعیت جبهه که این جانب ارائه دادم گوش دادند و با سخنرانی پر شور همه را مورد تشویق قرار دادند، اما هیچ فردی را نه از نظر موقعیت عسکری و نه از نظر مادی مورد تشویق قرار ندادند. این نوع برخورد برای مجاهدین که وضعیت اقتصادی نامساعدی داشتند، دلگیر کننده بود، هر چند آمدن رئیس جمهور به تنهایی قابل قدر است.

۲ - رک به پیوست شماره (۴)

فرماندهی شوز) به آن مواجه بودیم، به این ترتیب که همه روزه خرج بیش از یک هزار نفر افراد کابل، در دو نوبت شامل گوشت گوسفند، برنج خوب، میوه و نان سفید ذریعه هلی کوپتر از شیندند به خط اول آورده می شد، اما خرج برادران دیگر ولایات و هرات نان سیاه، برنج خراب، گوشت خراب و بدون میوه بود. این سبب شده بود یک نوع عقده مندی در تمام افراد به وجود آید و هر کس از خودش سؤال می کرد: ما نسبت به این برادران چه کمبودی داریم؟ به ویژه بین مهمانان دیگر ولایات سخت ایجاد ناراحتی پیدا شده بود چون هراتیان را به دلایلی همچون «اینان مهمان اند و به کمک ما و شما آمده اند» و... می توانستیم قانع نموده یا توجیه کنم.

۴- یکی دیگر از مشکلاتی که در جریان مدافعه شوز به وجود آمد، حقوق ماهیانه افراد بود. در ماه اول و شرایط بسیار دشوار جنگ، به افراد ماهانه یک لک افغانی (یکصد هزار افغانی) حقوق تعیین گردیده و پیش پرداخت شد، تا به خانه هایشان بفرستند. ماه دوم در آخر ماه برای یک تعداد افراد (که در خط اول مستقر بودند) پرداخت شد و ماه سوم این مبلغ به پنجاه هزار افغانی کاهش پیدا کرد و ماه چهارم قطع گردید. افراد احساس می کردند نوعی فریب دادن در کار است.

۵- مشکل دیگر، نحوه استفاده و مصرف اجناس متفرقه مثل بتری مخابره، کفش کرمیج (فوتبالی) و اجناسی از این دست بود. سختگیری شدید در این موضوع باعث ناراحتی و در مواردی کژفهمی فرماندهان گردیده بود.

۶- یکی از مواردی که محمداسما جیل خان را در جریان مدافعه شوز ناراحت کرده بود، دیدار آقای ربانی به صفت رئیس جمهور از یک تعداد فرماندهان تحت عنوان فرماندهان ناراضی (ناراضی از

محمد اسماعیل خان) بود. این فرماندهان^۱ به تشویق آقای سید نورالله عماد همراه استاد برهان‌الدین ربانی ملاقات کرده بودند و هر کدام به نحوی همراه محمد اسماعیل خان مشکل داشتند. این مسأله سخت اسباب ناراحتی محمد اسماعیل خان را فراهم کرده بود و برداشت ایشان این بود در حالی که طالبان به بیست کیلومتری میدان هوایی شیدند رسیده‌اند، با بهره‌گیری از موقعیت، در صفوف یکپارچه هرات، جبهه مخالفی به نام ناراضیان سازمان می‌دهند و استاد برهان‌الدین ربانی هم زمینه به وجود آمدن این جبهه را فراهم می‌نماید. محمد اسماعیل خان که از آقای ربانی قطعاً چنین انتظاری نداشتند، لذا بارها و بارها از این مورد گله‌مند شدند.

۷ - عدم موجودیت استراتیژی در جنگ: ما پلان مشخصی نداشتیم که آیا هدف ما از جنگ، پس گرفتن مناطق از دست‌رفته حوزه جنوب غرب است؟ پیشروی به طرف هیرمند و قندهار ادامه دارد؟ هدف، انهدام کامل طالبان است؟ آیا بعد از آزادی ساحه اشغال‌شده امکان مذاکره، صلح و آتش‌بس وجود دارد؟ و بسیار سؤالیهای دیگر بی پاسخ بود. به تصور من یکی از بزرگترین مشکلهای ما عدم موجودیت پلان مشخص بود.

۱ - آنان خواجه ذبیح‌الله غوریانی، غلام یحیی اکبری، معلم مجیدخان، گل احمد خان (گلک کور) و حاجی‌علی خان سنوگرد بودند. گرچه غلام یحیی خان می‌گفت که قصد من فراهم کردن زمینه نصیحت کردن استاد برای فرماندهان ناراضی بوده نه این که خودم ناراضی باشم.

Handwritten Arabic text, heavily obscured by a large diagonal watermark reading "ACKU". The text is arranged in approximately 15 lines, starting with "بسم الله الرحمن الرحيم" and ending with "عنه وحده". The script is a cursive style, likely Maghrebi or similar, and the ink is dark on a light background. The watermark "ACKU" is semi-transparent and spans across the center of the page from the bottom-left to the top-right.

Handwritten Arabic text at the bottom of the page, below a horizontal line. It begins with "بسم الله الرحمن الرحيم" and contains approximately 5 lines of text. A small mark resembling a number "5" is visible above the final line of this section. The watermark "ACKU" is also present here, though less prominent.

بخش چهارم

آغاز مرحلهٔ تعرض

در این مرحله محمداسماعیل خان سالون استراحت قوماندانی (ف، ۱، ۴) را خواستند و بطور دائمی به قرارگاه فرماندهی شوز جابه جا گردیدند.

پلان مرحله اول تعرض آماده شد. در این مرحله هدف، اشغال دره آب خرما بود و این تعرض را شخص محمداسماعیل خان هدایت کردند. قوا در سه ستون از راست، چپ و مسیر اصلی جاده هرات - قندهار (وسط) که به ترتیب جناح راست افراد قندهار و هیرمند، مسیر وسط (جاده) افراد هرات و ازبک و جناح چپ برادران کابل که در ختم آتش سنگین هوایی و توپچی پیاده به کمک تانک تعرض خود را آغاز کرد و تا شام همین روز دره آب خرما به اشغال نیروهای خودی درآمد. شب در حالت نیمه مدافعه قواء در آب خرما باقی ماند. همگام، داکتر نصیراحمد به همکاری حاجی خان بلوچ یک قسمت از دره خوست و ژیره را که به اشغال طالبان بود پاکسازی نمودند.

صبح فردایش مرحله دوم تعرض آغاز گردید. در این مرحله من و غازی محمد به همکاری برادران قندهار فراه رود را پاکسازی نمودیم.

در هر دو مرحله عملیات، شش چین تانک، دو چین bmp، ده ضرب توپ، ده دستگاه ذیو دومیله (دافع هوا) و مقدار زیادی مهمات سنگین و نیمه سنگین - بخصوص که در فرارگاه فرماندهی طالبان (هتل فراه‌رود) مهمات زیادی به جای مانده بود. خطوط مدافعه در آب‌خرما خط اصلی با استحکامات قوی، حفر سنگر میدان مین و... و همچنان تعدادی از افراد ما به هتل فراه‌رود جابه‌جا گردیدند. مدتی در حدود پانزده روز قواء به آب‌خرما و فراه‌رود ماند. در این مدت جلیل خان قوماندان امینه فراه در خط فراه‌رود به ما پیوستند. قواء خود را به مرحله بعدی تعرض آماده می‌کرد. اکمالات لازم صورت گرفت و هدایت تعرض به دو ستون از دو جناح صادر گردید. ستون اول به عنوان ستون اصلی شامل نیروهای هرات، کابل هیرمند، قندهار، ازبکهای فاریاب و جلیل خان از فراه به سرپرستی این جانب و شرکت آقایان یلانی و قتالی از استقامت شرق فراه از مسیر شمال رودخانه فراه‌رود حرکت را آغاز نمودیم. ستون دوم به سرپرستی داکتر نصیراحمد و حاجی شیر بلوچ - عوض حاجی خان بلوچ به جبهه آمده بود. شامل افراد میدان هوایی شیندند، افراد ولایت فراه، افراد حاجی خان بلوچ و افراد فرقه ۱۷ پ از طریق غرب ولایت فراه از انار درّه و درّه جوال به استقامت فراه حرکت کردند.

آقای افضلی در آب‌خرما ماندند و سرپرستی خط مدافعه آب‌خرما و فراه‌رود را به عهده گرفتند. طالبان به این استقامت در درّه چکاب جابه‌جا بودند.

محمد اسماعیل خان به عنوان فرمانده عمومی همراه ما بودند. شب هدایت توقف به قطار ما صادر گردید و قطار ساعت ۱۱ شب توقف کرد. توقف بیشتر به خاطر نزدیک شدن قطار استقامت غرب

بود. متأسفانه قطار استقامت غرب در موقع عبور از آب متوقف گردیده بود و به خاطر کشیدن وسایط از آب معطل مانده بودند، نظر فرماندهی عمومی این بود که ستون استقامت غرب وارد فراه گردد و از ستون شرق که هم وسیع بود و هم مجهز، به عنوان تهدید استفاده گردد. در این تصمیم چنین مواردی در نظر بود:

- افراد ستون غرب یکدست تر بوده و هماهنگی بیشتری داشتند و به عبارت دیگر موقعی که شهر اشغال می شد، عوارض احتمالی بهتر و بیشتر قابل کنترل بود.

- رهبری حوزه جنوب غرب در نظر داشت که پدر داکتر نصیراحمد را به صفت والی فراه تعیین نماید که فتح ولایت فراه به دست پسرشان به تحکیم این موقعیت کمک می نمود.

- نسبت شخصیت برازنده و پر استعداد داکتر نصیراحمد، محمداسماعیل خان علاقه خاص و اطمینان زیادی نسبت به ایشان داشت. این اطمینان و علاقه را نسبت فامیلی و همچنان زادگاه مشترکشان (چهار محل شیندند) افزایش می داد.

طبیعی بود ستون ما به عنوان افراد قرارگاه اصلی شامل ده ها چین تانک و امکانات موجود نیز تلاش داشت فراه را فتح کند. همیشه نوعی رقابت مثبت در اجرای کار وجود داشت؛ به طور مثال نوعی رقابت بین ستونها، هراتی ها و شیندندی ها، این قرارگاه و آن قرارگاه. فرماندهی عمومی چنین رقابتهایی را قسماً زمینه سازی می کردند. اما در مورد فراه به دلایلی که گفته آمد، مشخصاً می خواستند ستون غرب ولایت فراه را آزاد نماید. یلانی، من و بعضی دیگر از دوستان متوجه مورد بودیم. شب گذشت و فردا صبح عید قربان (اواخر ثور ۱۳۷۴) قواء به استقامت فراه حرکت کرد. در مسیر راه مقاومت

چندانی صورت نگرفت. یک یا دو گروه چند نفری در طول راه دستگیر یا تلف گردیدند. ستون انار دره همچنان مشغول کشیدن وسایط خود از آب بود، در فاصله سه کیلومتری فراه به مقابل خط مدافعه طالبان رسیدیم. ساعت ۱۲ ظهر بود. مجدداً هدایت توقف قطار صادر گردید، بعضی دوستان مخصوصاً سیدشریف به خاطر توقف قطار آزرده شدند. من رفتم به نزد فرماندهی عمومی و وضعیت را تشریح کردم و گفتم: در این شب، ماندن ما بیرون شهر بدون داشتن خط مدافعه منظم، در ساحه پشتون نشین به احتمال قوی به قوای ما آسیب خواهد رساند. پیشنهاد کردم ما تعرض خود را آغاز کنیم و آهسته آهسته پیشروی کنیم تا ستون غرب هم برسد. به پیشنهاد من موافقت کردند و هدایت تعرض ستون استقامت شرق (ستون ما) را دادند. ما هم لحظه‌ای درنگ نکردیم و آتش توپچی و بمبارد را شروع کردیم. طالبان تعدادی تانک را پیش روی باغ پل به مدافعه گذاشته بودند. پیشروی مقداری مشکل بود و دلیل آن هم وضعیت اراضی بود که به نفع طرف مقابل بود. یگانه راه ورود قوای ما (هر دو ستون) باغ پل^۱ بود! در جناح چپ ما رودخانه بود و کسی پیاده از آب عبور کرده نمی‌توانست. آن طرف رودخانه قلعه فریدون (قلعه قدیمی شهر) بالای اراضی ساحه تعرض ما حاکمیت داشت و زیر پوشش ماشیندارهای سبک و سنگین طرف مقابل بود. چندین مورد نیروی پیاده تعرض کرد، ولی موفق نشدیم. شدت آتش مانع پیشروی می‌گردید. نهایت با پراکنده کردن آتش جناح چپ و کمک تانکها،

۱- باغ پل نام پل عبوری ولایت فراه در گوشه شمال غربی شهر فراه است و در اواخر ماه ثور روخانه‌های کشور ما مخصوصاً حوزه جنوب غرب آب زیادی دارد.

مقاومت باغ پل را به هم شکستیم. تعدادی تانک به غنیمت گرفته شد و قوای ما ساعت ۵ بعد از ظهر وارد ولایت فراه گردید. بیش از یک ساعت طول نکشید که چند منطقه متناومت طرف مقابل به هم شکسته شد و شهر فتح گردید. بعد از ارائه گزارش سقوط فراه به فرماندهی عمومی، از ایشان خواستم که هدایت امنیت شهر را به غنیمت نهادی صادر و از دیگر جزء تامها بخواهند که به امور امنیت شهر مداخله نکند. به پیشنهاد من موافقت کردند و از طریق شبکه عمومی به همه جزء تامها هدایت دادند و گفتند امورات امنیت شهر مربوط به نظم جهادی است. سپس ایشان وارد فراه گردیدند. لحظه‌ای آمدند که هنوز میدان هوایی به دست طالبان بود.^۱ تعرض فراه به اندازه غافلگیر کننده و سریع بود، که برای طالبان قطعاً قابل تصور نبود. بعد از شکسته شدن خط باغ پل ظرف مدت ۱۵ دقیقه یک بخش از قواء به دفتر ولایت فراه رسید، در مسیر رسیدن به دفتر ولایت، در یکی دو قسمت که از طرف طالبان مقاومت می‌شد گروههای موظف گردیدند، که مقابله نمایند. وقتی یلانی، جلیل خان و من پیشروی ولایت فراه رسیدیم ملاعبید آخند والی موظف طالبان، از دفتر کارش بیرون شده که به ببیند چه خبر است که در مقابل خود، ما را دید. به زبان پشتو پرسید چه خبره ده (چه خبر است؟) که نامبرده اسیر گردید و بادی گاردهایش کشته و اسیر شدند، محمد اسماعیل خان وارد شهر شدند. لحظاتی که گذشت، داکتر نصیر احمد هم به فراه آمدند. هنوز میدان هوایی به دست طالبان بود.

۱ - میدان هوایی فراه فاقد تجهیزات هوایی، زمینی و راه دادی بوده، با خط رنوی خاکی در فاصله چند کیلومتری شرق ولایت فراه می‌باشد

به عبارت دیگر طالبان که از گوشه و کنار گریخته بودند، به آخرین سنگر که میدان هوایی باشد رفته بودند. محمدناسماعیل خود آتش سنگین و تعرض پیاده را بالای میدان هدایت کردند. سپس از راه بلدی جلیل خان - که خود از فراه بود - استفاده شد و او، یلانی و من از شرق و داکتر نصیراحمد از غرب وارد میدان شدیم. طالبان تعدادی اسیر و تعداد تلف گردیدند و به این ترتیب ولایت فراه کاملاً فتح گردید.

بیشتر اختلافات مسئولین هرات، مسؤلین هرات و کابل و نارسایی‌ها بعد از سقوط فراه به نفع فوتهای خودی به وجود آمد. به مواردی که در شرایط فعلی ایجاد نارسایی ننماید، اشاره‌ای خواهم کرد.

بعد از سقوط میدان، من به امریت وسله پالی (سلاح و مهمات) و همچنان امریت روغنیات هدایت دادم حصهٔ صرف را (که مقدار معینی روغنیات و مهمات برای انواع و اقسام وسایط و سلاحها می باشد) نظر به لایحه‌ها اکمال نمایند که به خیال من: فرصت دستکاری به روغنیات و مهمات باقی مانده از جنگ، پیدا نگردیده بلافاصله تانکی‌های (باکهای) وسایط پر می شوند و تحویل داده می شدند و مطابق تعلیمات نامه این کار باید در اولین فرصت صورت گیرد.

قطعات بعد از اکمالات از شهر فراه بیرون روند تا شب هرج و مرجی رخ نداده کسی به جایی دستبرد نزنند.

من فکر می‌کردم پیشروی ما ادامه دارد و در این جا خلاصه نمی‌شود. و در عین حال احساس می‌کردم اگر اتفاقی پیش بیاید و حمله‌ای صورت بگیرد، وسایط ما به خاطر نداشتن سوخت، نماند.

محمداسماعیل خان که آدم مقرراتی بودند و بسیار سخت‌گیر - مخصوصاً در مورد بطرول و مواد سوختی - و از جانبی از تلاش مادر یک پلان هماهنگ به خاطر گرفتن فراه اطلاع پیدا کرده بودند و مقداری آزرده خاطر بودند، وقتی آمدند و در جریان توزیع روغنیات و مهمات قرار گرفتند، با شدت ناراحتی از افسر روغنیات پرسیدند: به اجازه که روغنیات توزیع می‌کنی؟ افسر مربوطه که دگروال لوژستکی بود جواب داده، نام مرا گفت. واقعاً ناراحتی شان بیشتر شد.^۱ من از جناح مقابل شان آمدم^۲ برایم گفتند «شما این مردم را می‌شناسید چگونه بدون مشورت روغنیات و مهمات توزیع می‌کنید؟»^۳ و هدایت توقف توزیع را دادند. من به قطعات قبلاً هدایت داده بودم بعد از اکمالات به استقامت شرق از داخل شهر خارج شوند. ایشان گفتند به استقامت غرب پس به باغ پل بروند و جابه جا شوند.

مصاحبه من با صدای فارسی BBC هم ایجاد ناراحتی کرد. قبل از مصاحبه، فرماندهان قوهای کابل که از اولین لحظات مدافعه شوز با ما بودند و قدم به قدم همه مشکلات و سختیهای جنگ را تحمل کرده بودند، به من پیشنهاد کردند که: در مصاحبه‌های بان یادی از همکاری قوهای کابل هم بنمایید وگرنه ما خود مصاحبه می‌کنیم. موقعی که

۱ - وقتی جواب افسر مربوطه را شنیدند، بعضی حرفهایی که من انتظار نداشتم، در حالی که مرا ندیده بودند، گفتند.

۲ - هنگام دیدن من با همه عصبانیت چیزی نگفتند. من از سالهای ۱۳۶۱ روابط صمیمی با محمداسماعیل خان داشتم و در تمام دوران چندین ساله احترام متقابل حفظ گردیده بود و در دوران حاکمیت، روبه‌رویم حرف بدی برایم نگفتند.

۳ - دو تانکر بطرول و چندین بیلر (بشکه) میلانیل و گریس توزیع شده بود.

ایشان این پیشنهاد را دادند، روابط هرات کابل خوب نبود و بهتر است بگویم کمی بد بود. من تصور می‌کردم که اگر مصاحبه جداگانه‌ای صورت گیرد به این روابط اثر سوء خواهد گذاشت. من گفتم: طوری صحبت می‌کنم که شما راضی باشید. لذا از فرد بخصوصی نام نگرفتم و جمله نیروهای دولت اسلامی را ذکر کردم، که محمد اسماعیل خان سخت ناراحت شدند و هدایت دادند که بعد از این، مصاحبه‌ها را علاءالدین خان بنمایند.^۱ سپس طی محفل سخنرانی، بعد از تقدیر و تشکر از زحمات تورن جنرال عزیزالله خان در زمان جهاد و بعد از آن، ایشان را به صفت والی فراه تعیین نمودند. والی سابق فراه (آقای شیر احمد سناتور) به صفت (ق ف ۷۰)؛ عبدالخان لکزایی به صفت ق امینه ولایت فراه؛ جلیل خان به صفت (ق ل س)؛ عبدالخالق به صفت رئیس امنیت ملی و اسدالله خان را به صفت شاروال فراه تعیین شدند.^۲ استاد ربانی همراه تعدادی از اعضای دولت به ولایت فراه آمدند و طی بیانیه‌ای از مجاهدین تشکر کردند و تاکید حمله بالای هیرمند را داشتند.

ولایت فراه امکانات وسیعی نداشت که طالبان بتوانند ببرند و اکثر امکانات قبلی ولایت به دست مجاهدین افتاد. بعد از گذشتن چند شب از فتح فراه، پیشنهاد شد که بالای هیرمند حمله شود. محمد اسماعیل خان موافقت نکردند. قواء مدتی در فراه ماند و در این مدت دره چکاب بدون درگیری توسط قوای خودی اشغال شد.^۳

-
- ۱- از من هیچ توضیحی در این مورد نخواستند و مستقماً حرفی هم برایم، نگفتند.
 - ۲- از تعیینات فراه، به خاطر عدم مشورت، همه دوستان گله داشتند. چه شورای هرات و چه فرماندهان، تصورشان این بود وقت شکست شورا است و وقت پیروزی خیر.
 - ۳- طالبان از چکاب عقب نشینی کردند.

افراد کابل، هیرمند و قندهار در این منطقه جابه‌جا گردیدند. حادثه دیگری که در ولایت فراه اتفاق افتاد، کشته شدن دو تن از افراد استاد عبدالحلیم قندهاری به دست بادی‌گارد های محمد اسماعیل خان بود. افراد مربوط استاد عبدالحلیم قندهاری در بانک ولایت فراه جابه‌جا گردیده و یکی از صندوق‌های بانک را شکستانده بودند. وقتی محمد اسماعیل خان از جریان اطلاع پیدا می‌کنند، از آنان می‌خواهند بانک را تخلیه کنند و پولها را تحویل دهند. آنان قبول نمی‌کنند و در فیرهای متقابل، دو تن از افراد قندهار کشته می‌شوند.^۱ این حادثه عکس‌العملهای منفی در مراحل بعدی از خود به جای گذاشت.^۲ سه روز بعد از فتح ولایت فراه، ولایت نیمروز به وسیله مجاهدین نیمروز از دست طالبان آزاد گردید. عملیات آزادسازی نیمروز را فرمانده دلیر و سرشناس بلوچ عبدالکریم برهویی والی ولایت نیمروز به عهده داشت. گرچه بعد از فتح شهر نیمروز، تعدادی افراد هرات توسط طیاره به نیمروز انتقال یافتند و یک بال طیاره (N 32) نیز دچار سانحه گردیده از بین رفت، اما افراد ما وارد عملیات نشدند و در نیمروز ما مواضع طالبان را بمبارد نمودیم.

گذارشهای رسیده حاکی از تخلیه هیرمند توسط طالبان بود. از هیرمند سلاحهای سنگین، مهمات و اسیران انتقال یافته بودند. تقاضاهای پی‌درپی از محمد اسماعیل خان به خاطر اجازه حمله به هیرمند صورت می‌گرفت ولی ایشان موافق نبودند. تلاشها برای

۱- اکثر سلاحهای سنگین افراد قندهار و هیرمند بعد از این حادثه جمع‌آوری شد.

۲- نفس حادثه مورد تأیید همه فرماندهان بود و اگر چنین نمی‌شد، هر روز واقعه‌ای از این قبیل به وجود می‌آمد.

حمله به هیرمند بیشتر از جانب مرکز صورت می‌گرفت تا مقاومت طالبان در چهار آسیاب، میدان شهر و لوگر ضعیف گردد^۱ و همچنان قوای هرات به مرزهای قندهار برسد.^۲

افراد هیرمند و قندهار نیز تأکید حمله به هیرمند را داشتند و این طبیعی بود که آنها همه آرزو و امیدشان رسیدن به هیرمند و قندهار بود.

هراتیان پیشنهادشان این بود، که جنگ به هیرمند کشانده شود.^۳ پیشنهاد را من به اطلاع فرماندهی عمومی رسانیدم. ایشان ضمن عدم موافقت، از گفتن دو مطلب هم خودداری نکردند نخست نارضایتی خود را از نحوه برخورد استاد ربانی با فرماندهان ناراضی پنهان نکردند. مورد دیگر مقایسه افراد جایگزین در آن منطقه از نظر تقوای دینی و سیاسی بود. لذا اجازه حمله به هیرمند را ندادند، گرچه از نظر زمانی و شرایط، بسیار و بسیار مساعد بود. طالبان بیش از یکصد و پنجاه کیلومتر عقب‌نشینی کرده بودند و مناطق مهمی مثل دو ولایت فراه و نیمروز، دره آب خرما، فراه‌رود و دره چکاب را از دست

۱ - چیزی که خیلی عجیب بود این بود که در تمام جریان حمله طالبان تا سقوط هرات، کابل و هرات نتوانست یک عملیات هماهنگ انجام نماید که در یک شب یا در یک روز بالای طالبان در مناطق مختلف حمله صورت گیرد، حتی در شرایطی که جنگ به گوشک رسیده بود، به این مورد باید نگاه کرد.

۲ - بیرون شدن قوای هرات از ساحه فرهنگی و پی آمدهای چنین حرکت‌هایی نیاز به بحث همه جانبه و دید جامعه شناسانه‌ای دارد. که باشد به فرصت مناسب تر.

۳ - هدف هراتیان از این پیشنهاد، نه اشغال هیرمند، بلکه به نوعی دور کردن هیرمندی‌ها و قندهاری‌ها از هرات بود، که یکی از بهانه‌های طالبان برای جنگ، همین حضور هیرمندی‌ها و قندهاری‌ها بود. می‌خواستند جنگ به مناطق خودشان کشیده شود تا خود دانند که چه کنند.

داده یودند و آمادگی تخلیه هیرمند را داشتند. تصور هراتیان مجموعاً کشاندن جنگ به هیرمند بود، تا هیرمندی‌ها و قندهاری‌ها در مناطق خود، (اگر بخواهند؟) بجنگند و به این ترتیب بار دیگر امنیت به حوزه جنوب غرب برگردد.

طالبان تقاضای مذاکره و نشست کردند.^۱ مختصر صحبتی در دشت دل آرام صورت گرفت. تعدادی از فرماندهان، با رده پایین‌تر ذریعه هلی کوپتر رفته بودند. طالبان پیشنهاد اوربند (آتش بس) رسمی و دائمی را عنوان کردند، که مورد موافقه ما قرار نگرفت.^۲ هدف اصلی از طرح مذاکره، نشست و تبادلۀ پیشنهاد برای طالبان، دو چیز بود: یکی جلوگیری از حمله سُرُغ به هیرمند که سقوطش تقریباً حتمی به نظر می‌رسید و دیگری به دُهبُت آوردن وقت برای تجدید سازمان. آنها در هر دو مورد موفق شدند و هر قدر زمان ضرورت داشتند، به دست آورند.

قوای ما مدت یک ماه در مرکز ولایت فراه ماند و سرپرستی آن به عهده من بود. در عصر یک روز هدایت سُرُبری به طرف فراه‌رود داده شد که مجموعه قواء^۳ از فراه خارج و به فراه‌رود جابه‌جا شد. فراه ماند و مسؤولین جدید^۴. قوای ما با ترکیب گفته شده، تمام طول

۱ - پیشنهاد مذاکره و نشست توسط عبدالواحد بقران عنوان گردیده بود و این شخص توانسته بود تحت عنوان جمعیتی، حوزه جنوب غرب را به مذاکره‌ای بدور، مقدمه، گنگ و بدون اجتهاد قانع بيسازد.

۲ - تقاضای افراد فراری هیرمند و قندهار را نیز نمودند.

۳ - یک تعداد قوای غیرهراتی قبلاً از فراه خارج شده و در چکاب جابه‌جا گردیده بودند.

۴ - عزیزالله خان والی جدید ولایت فراه، سن زیادی از ایشان گذشته بود. طول مدت جریان انقلاب و زحمات فراوان ایشان در دوران جهاد مقدس، ایشان را خسته ساخته بود. ولایت فراه که از نظر سیاسی، نظامی، فرهنگی و اجتماعی مشکلات فراوانی داشت و

تابستان را عاطل و باطل در بیابانهای سوزان فراه رود بدون پلان و برنامه به سر برد. این همان زمانی بود که باید به سازماندهی توجه می‌گردید.^۱ با این تفاوت که هر روز به تعداد قوای قندهار و هیرمند افزوده می‌گردید. این افراد که در داخل دره چکاب جا بودند، با مسافرین دیگر ولایات که از شاهراه عبور می‌کردند - بخصوص هم ولایتی‌های خودشان که کینه‌های محلی داشتند و همچنان مردم مناطق مرکزی - برخوردارهای خشن و دور از اخلاق اسلامی و رفتار غیر انسانی می‌کردند.^۲

در تابستان گرم و سوزان دشت فراه رود، قوت‌های بدون پلان، برنامه، کار و هدف در ابعاد مختلف هر روزه فرسوده و فرسوده‌تر می‌گردیدند و همچنان در آن مدت اختلاف‌های مجاهدین هرات هر لحظه بیشتر و بیشتر می‌شد. اختلاف رهبری حوزه و مولوی خداداد رئیس محاکم و رئیس شورای علمای هرات به اوج خود رسید^۳ به

همچنان از نظر گروهی احزاب مختلف، از نظر قومی ترکیب حساس و قدرتمند پشتوتها و تاجیکها و حساسیت ویژه در این راستا و نیز از نظر نظامی فاقد قدرت متمرکز دفاعی بود و با توجه به اشغال فراه توسط طالبان و همچنان نفوذ طالبان در این ولایت از هر نظر نیاز به کار فراوان داشت، نیروی جوان و فعالی را می‌طلبید. مطلب حایز اهمیت این است که والی‌های تمام ولایات به استثنای غور، محلی بودند. البته جایگزین کردن ضوابط قانونی به جای روابط محلی، کاری مثبت و مترقی بود، اما نیاز به پلان مشخص‌تر، زمان طولانی‌تر و اوضاع مساعدتر داشت. همچنان تحریک افکار قومی و سنتی از این طریق به سادگی ممکن بود.

۱ - رک به پیوست شماره ۵

۲ - دامنه فساد و... این افراد در دره چکاب به پرابلمی حل‌نشده تبدیل گردیده بود.

۳ - مولوی خداداد به عنوان رئیس شورای شهری جمعیت در قبل از پیروزی مجاهدین شخصیت با نفوذی بود و بخصوص در سطح علمای هرات، تجار و کسبه و افسران اردو مناسبات تنگاتنگی داشت، به ویژه که بعد از پیروزی، سه وظیفه مهم ریاست شورای علمای هرات و حوزه، ریاست محاکم و نایب خطیب مسجد جامع عمومی هرات نیز بر عهده‌اش بود.

عبارت روشن تر ۹۰٪ فرماندهان همدل که در مرحله اول جنگ طالبان نقش داشتند، به نوعی با همدیگر آزرده خاطر گردیدند. این کدورتها و اختلافها در سفرهایی که فرماندهان به کابل داشتند، سوءظن‌ها را بیشتر می‌کرد. شاید پلان خاصی در کابل پیگیری نمی‌گردید،^۱ اما همین که فرماندهان به کابل می‌رفتند، استنباط هرات این بود که به نوعی زمینه اختلاف در بین فرماندهان هرات دامن زده می‌شود. رهبری حوزه دادن پول یا هر نوع امتیاز دیگر بدون پیشنهاد ایشان، به فرماندهان هرات توسط هر شخصیتی از کابل، نوعی مداخله به امور هرات و زمینه ایجاد اختلاف تلقی می‌کردند. رفتن اکثر فرماندهان به کابل از جمله افضلی، اکبری، مجیدخان و این جانب^۲ این سوء تفاهم‌ها را بیشتر می‌نمود. بودند تعدادی افراد که سودشان در انتقال این خبرها نهفته بود. اینان هم گاهی را بمانند کوهی جلوه داده به تشنجات می‌افزودند. در چنین اوضاع و احوالی، از جانبی رهبری حوزه می‌خواستند به مجموعه این فرماندهان بفهمانند که طرح، پلان و ابتکارات رهبری باعث گردیده تا طالبان در شوز، آب خرما و دو ولایت فراه و نیمروز شکست بخورند و دو مرتبه به اطراف ولایت هیرمند برسیم. از جانبی دیگر فرماندهان فکر کردند همکاری، همراهی و جنگهای ایشان بود که باعث چنین دست آوردی گردیده بود. به اندازه‌ای این اختلافها شدت گرفت و این سردرگمی‌ها عمیق گردید که بعضی از فرماندهان در جست‌وجوی تغییر مکان از هرات گردیدند.

۱ - من این مطلب را تأیید یا رد نمی‌کنم.

۲ - رفتن من به کابل به امور تشکیلات خودم (حرکت اسلامی افغانستان) مربوط بود. به دعوت شورای مرکزی رفته بودم.

از بُعد دیگر طالبان - که این مدت زمان برایشان به مثابه آب حیات برای مریض در آستانه مرگ بود - از تمام امکانات خود، از جمله مسایل دینی، مذهبی، قومی، زبانی، خواسته‌های عمومی از عوامل اختلاف و همه و همه به نفع یک حرکت در آینده استفاده کردند. همچنان کابل تلاش کرد آهسته آهسته هرات را به حمله نظامی بالای هیرمند قانع بسازد و هرات تصمیم گرفت به هیرمند حمله نماید. در طول این مدت تعدادی افراد در ولایت فراه و همچنان تورن امان‌الله کجران با صدها نفر جنگجوی خود به هرات آمدند.

۱- در این زمینه، در کتاب «تاریخ افغانستان» نوشته مولانا محمد رفیع، ص ۱۰۰-۱۰۱، به تفصیل به این موضوع پرداخته شده است.

۲- در این زمینه، در کتاب «تاریخ افغانستان» نوشته مولانا محمد رفیع، ص ۱۰۰-۱۰۱، به تفصیل به این موضوع پرداخته شده است.

بخش پنجم

حمله به گرشک و سقوط هرات

102



حمله بالای دل آرام به تاریخ ۱۳۷۴/۶/۱ صورت گرفت و به همان نگاهی که گفته آمد، از فرماندهان هرات هیچ گونه دعوتی به عمل نیامد.^۱ این حمله که شروع موفق و پیروزمندانه‌ای داشت، از دل آرام تا اطراف گرشک، به شمول مناطق مهم - و بسیار مهم - مثل دل آرام، تپه‌های سنگلان، دره مهم و استراتژی شورآب (شوراو) و پل شکسته به تصرف نیروهای خودی در می‌آید. علاوه بر این مناطق مهم، ده‌ها ضرب توپ، تعدادی تانک ماشین محاربوی، مسلسل‌های سنگین و دیگر وسایط از طالبان به دست قوت‌های حوزه جنوب غرب می‌افتد که در واقع نیروهای حوزه جنوب غرب در اطراف شهر گرشک تجمع می‌کنند و آماده حمله به گرشک می‌شوند.^۲

۱ - این فرماندهان آقایان علاءالدین خان افضلی، محمدعارف رستمی، حاجی خان بلوچ، سیداحمد قتالی، غلام‌یحیی اکبری، داکتر محمد ظاهر، حاجی بصیراحمد غوریانی، مجید خان (میدان هوایی) و این جانب بودند. اینان در عملیات مرحله اول هر کدام مسؤلیتی داشتند ولی در این عملیات شرکت داده نشدند. آقای یلانی حضور داشتند ولی در حمله شرکت نداشتند. آقای داکتر نصیراحمد نیز شرکت داشتند.

۲ - پلان نظامی حمله به گرشک و چگونگی شکست این حمله از دیدگاه‌های مختلف به

شاید به این دلایل بهای زیادی به مقاومت طالبان در گرشک داده نشده بود.

- پیروزی‌های به دست آمده زیاد بود و مخصوصاً که امکانات وسیع نظامی به دست آمده بود. و همچنان مناطق مهم و کلیدی ای مثل دره شورآب (شورآو) به تصرف درآمده بود. شاید در مسیر راه هرات-کابل دره‌ای به این اهمیت از نگاه نظامی نباشد. کسانی اهمیت این دره را می‌دانند که به یاد دارند در طول دوران جهاد یک گروه افراد خرابکار در این دره جابه‌جا شده بودند و نه قوای متجاوز (روسها)، نه دولت وقت و نه قوت‌های جهادی، موفق به قلع قمع یا برداشتن آن افراد نشدند^۱. اکنون این موقعیت به دست قوای خودی افتاده و نوعی غرور بعد از پیروزی به وجود آورده بود. شاید به خاطر همین غرور پیروزی و دست کم گرفتن دشمن بوده باشد که در جابه‌جایی توپچی به فاصله پنج کیلومتری گرشک، قبل از فکر کردن روی مقاومت گرشک، راه فرار طالبان و تأثیر آتش توپچی روی راه فرار طالبان از گرشک در نظر گرفته شده بود و با به تعداد تانک دو هر ستون توجه نگردیده بود^۲. به‌ویژه در تحکیم سنگر مدافعه قوی در اطراف گرشک، آنهم در دره سوق‌الجیشی شورآو برای پیش آمدهای

تاکنون مورد ارزیابی قرار گرفته است. نظرات محمداسماعیل خان (در مصاحبه با ویس ناصری) نظرات داکتر عبدالله، افضلی، این جانب و بعضی دیگر از فرماندهان عنوان گردیده است.

۱- گروه راهزن مستقر در دره شورآو پیش روی مردم را می‌گرفتند بعد از گرفتن اموال شان، می‌گفتند: باید چهار شعار را تکرار کنید. مرگ بر شوروی (اتحاد شوروی سابق)، مرگ بر دولت کمونست، مرگ بر مجاهدین و زنده باد دزدهای شورآو.

۲- هر ستون سه چین تانک داشتند.

احتمالی فکری نشده بود.

با حضور وسیع هیرمندها، قندهارها و ارزگانها در صفوف ما به خصوص فرمانده قدرتمند ولایت هیرمند غفار آخندزاده که از شروع جهاد مقدس تا جنگهای داخلی تا آخرین شکست آن در زمستان ۱۳۷۳ در هیرمند، حرف اول منطقه را در بعد قدرت نظامی زده است^۱، چنین استدلال می شد که با رسیدن این افراد به مرزهای هیرمند، مردم آن دیار که بیشتر با تفکر قوم سالاری و خان سالاری زندگی می کنند. همه به صفوف اینان خواهند پیوست.^۲ و همچنان عوامل زیر نیز تأثیر منفی گذاشته بود.

- عدم حضور همه فرماندهان و یاران محمد اسماعیل خان که در همه جبهات ایشان را همراهی کرده بودند، به ویژه در مرحله اول جنگ طالبان، که تجربیات مفیدی نیز داشتند.

- شهادت داکتر نصیر احمد یار و همراه محمد اسماعیل خان و در واقع یار و همراه همه مجاهدین. او یکی از بهترین فرماندهان هرات که حضورش به دیگران روحیه می بخشید، محسوب می گردید.

- فاصله دور تدارکاتی گرشک تا هرات در ابعاد مختلف نظامی و تأثیرات آن. در واقع به خاطر اعتماد بیش از حد و تأثیر دیگر عوامل که گفته آمد، طرح جامع و حساب شده ای آماده نگردیده بود. در

۱ - ابتدا در هیرمند نسیم آخندزاده قدرت را به دست داشت. بعد از کشته شدن نسیم آخندزاده در پاکستان، رسول آخندزاده برادرش قدرت را به دست گرفت. بعد از مرگ رسول آخندزاده، غفار آخندزاده برادر سومشان به قدرت رسید. وی در زمستان ۱۳۷۶ در کویته پاکستان کشته شد.

۲ - همین عواملی که باعث شده بود طالبان دست کم گرفته شوند، در عین حال سبب گردیده بود تا ضرورت وجود دیگر فرماندهان هرات به جبهه گرشک احساس نشود.

پلانه‌های نظامی که یک بعد آن به احتمال قوی رسیدن به هدف است و بعد دیگر احتمال نرسیدن و... در این مورد توجه و دقت نشده بود. به عبارت دیگر سقوط گرشک بدون بر و برگشت محاسبه گردیده بود. چنانچه به احتمالات بیشتر توجه می‌شد؛ قوای احتیاط به تعداد ضرورت معین و آماده می‌گردید. خط مدافعه قبل از حمله به گرشک در موقعیت معین تحکیم، افراد و فرمانده آن مشخص می‌گردید و به احتمال قوی وضعیت از نظر نظامی این چنین نمی‌شد.^۱

- از جانبی دیگر طالبان با پلان حساب شده می‌خواستند افراد را به داخل گرشک بکشانند و آخرین مقاومت خود را بنمایند. به عبارت دیگر آخرین مقاومت خود را از نقطه‌ای آغاز کنند که اثرات مفید آن بیشتر باشد.

پلان حمله بالای هیرمند از این قرار بود: سه ستون برای حمله انتخاب شده بودند. ستون چپ (شرق جاده هرات - قندهار) به شهید داکتر نصیر احمد مع افراد شیندند و از بکها واگذار شد.

ستون راست به غفار آخندزاده مع عبدالرحمن خان از هیرمند و تورن امان الله از کجران واگذار گردید.

ستون وسط تحت فرماندهی استاد عبدالحلیم از قندهار مع افراد و فرماندهان قندهار قرار گرفت.

فرماندهی عملیات (فرماندهی عمومی) هدایت حمله را صادر می‌کند و حمله آغاز می‌گردد. در حالی که ستونهای چپ و راست پیشروی‌شان به سرعت جریان دارد، افراد قندهار تحت فرماندهی

۱ - ما با مشورت و موافقت فرماندهی عمومی موقع حمله به ولایت فراه، خط مدافعه آبخرما را با تمام امکانات، سنگرهای مستحکم، میدانهای مین، افراد لازم و فرماندهی مشخص به قوت اولیه‌اش نگهداشتیم که چنانچه اگر پیش‌امدی شد، غافلگیر نشویم.

استاد عبدالحلیم قندهاری از حمله و اطاعت سرباز می‌زنند. حتی علاوه بر عدم اطاعت، نوعی توأم با شورش‌گونه برخورد می‌کنند. در این لحظه حساس فرماندهی، سعی می‌کند با مذاکره، گفت‌وگو، تشویق، تهدید و... مشکل را حل نماید.^۱ در حالی که اینان در حال گفت‌وگو و مذاکره‌اند، ستونهای چپ و راست به گرشک داخل می‌شود و پیشروی شان بدون اطلاع از عدم اطاعت قندهاری‌ها ادامه دارد. صدها نفر (حدود هزار نفر) قندهاری که از اطاعت سرباز زده‌اند در داخل و اطراف قرارگاه فرماندهی^۲ هستند. در چنین شرایطی که گفت‌وگوها، پیشنهادها و انتقادات در ارتباط به عدم اطاعت به داخل بیسیمها جریان دارد. گفت‌وگوهای بیسیمها هیچ نوع حریم نداشته است. طالبان از اطلاعات به دست آمده استفاده نموده جاده هرات و قندهار را اشغال می‌نمایند (استقامت تعرض قندهاری‌ها که خالی بوده) گروه چند صد نفری طالبان از جاده بدون مانع پیشروی می‌کند و ضمن تحکیم و مسدود ساختن جاده و مقداری پیشروی در عمق قطعات حوزه، ابتدا جناح راست (سمت شرق) و سپس جناح چپ خود را که مسیر تعرض ستونهای چپ و راست ما و راه ارتباطشان به قرارگاه بوده قطع می‌نمایند و به کمین می‌نشینند. عدم اطاعت قندهاری‌ها، تجمع صدها نفرشان در اطراف قرارگاه

۱ - استاد عبدالحلیم و اکثر قندهاری‌ها، از کشته شدن دو تن قندهاری، گرفتن سلاح سنگین، ممانعت از بعضی حرکات ناشایسته، تعنیات، امور لوژستیکی و... ناراحت بودند، لذا فرصت را غنیمت شمرده از اطاعت سرباز می‌زنند. نقش اصلی را کار امنیتی اوپراتیفی در صفوف قندهاری‌ها به نام منطقه، قوم، زبان و... ایفا می‌نمود.

۲ - افراد قرارگاه از صنوف مختلف بیش از یکصد نفر نبودند. در مقابل تجمع صدها نفر قندهاری، احساس تشویش به وجود آمده بود.

فرماندهی و اشغال جاده اصلی توسط طالبان باعث می‌گردد تا^۱ هدایت عقب‌نشینی از طرف فرماندهی قرارگاه صادر گردد و برای داکتر نصیراحمد تأکید می‌گردد که شخصاً هر چه سریع‌تر به قرارگاه بیاید. داکتر از داخل شهر گرشک به کمال ناباوری^۱ به طرف قرارگاه فرماندهی حرکت می‌کند. در برخورد مرموزی موثر حامل داکتر نصیراحمد مورد فیر قرار می‌گیرد و او به تاریخ ۱۳۷۴/۶/۴ به درجه رفیع شهادت نایل می‌آید.

شهادت داکتر نصیراحمد، وضعیت پیچیده قرارگاه و کمین طالبان^۲ مجموعه عقب‌نشینی قواء را به هرج و مرج مواجه سازد، به ویژه توپچی. توپچی در فاصله نزدیک گرشک جابه‌جا شده بوده تا مسیر عقب‌نشینی طالبان را زیر آتش بگیرد. وقتی وضعیت چنین می‌شود، تحت تأثیر آتش ماشیندارهای دشمن قرار می‌گیرد. توپچی به خاطر عوض کردن موضع حرکت می‌کند، اما همین حرکت به تشویش پیاده می‌افزاید و توپچی و پیاده عقب‌نشینی می‌کنند. شیرازه دفاعی از هم می‌پاشد و بدون هدایت، قواء پراکنده می‌شود، قوای در آستانه شکست طالبان، که آخرین تیرش به هدف می‌خورد، دست به ریسک زده بین ستونها و قرارگاه فرماندهی ساحه کمین را توسعه می‌دهد و در حد ممکن و ایجاب، اراضی راه را مسدود می‌نماید که در اولین لحظات جنگ، صدها نفر از قوای خودی اسیر و ده‌ها وسیله نقلیه به دست طالبان می‌افتد. با توجه به این تغییر ۱۸۰ درجه‌ای، قوای سراسیمه و به هم پاشیده به پل شکسته، دره مهم و پراهمیت

۱- چون از جریان بی‌اطلاع بوده و مصروف پیشروی.

۲- دو ستون چپ و راست خودی هنگام عقب‌نشینی به کمین افتادند.

شورآب و تپه‌های سنگلان توقف نمی‌کند تا به دل آرام می‌رسد. بعد از توفقی کوتاه در دل آرام^۱، قواء به طرف دره چکاب عقب‌نشینی می‌کند و در این دره به مدافعه می‌گذرد. قواء سه شبانه روز، الی تاریخ ۱۳۷۴/۶/۸ به دره چکاب مدافعه می‌کند. در دره چکاب صدها نفر از افراد، کباب، ازبکها^۲ و دیگر افراد اسیر می‌گردند.

به تاریخ ۱۳۷۴/۶/۹ قواء به فراه‌رود می‌آید و از فراه‌رود هدایت تحکیم خط آب خرما داده می‌شود. در همین تاریخ مقداری مهمات از هتل فراه‌رود به طرف شیندند انتقال می‌یابد و به آقایان افضل، رستمی، حاجی خان بلوچ، قتالی، حاجی بصیراحمد غوریانی و این جانب هدایت داد می‌شود که به جبهه بیایند. از جمله آقایان افضل و مجیدخان همان روز به جبهه رفتند و آقایان یلانی، عبدالقادر صمیم و غازی محمد نیز از قبل در جبهه بودند.

در خط مدافعه آب خرما، آقای افضل به صفت فرمانده قرارگاه و آقای یلانی به صفت فرمانده جنگ تعیین گردیدند. در آب خرما که از اهمیت فراوان برخوردار است^۳ باید مدافعه سوق الجیشی صورت می‌گرفت و در این مورد تجربیات از قبل موجود بود.

در همین تاریخ هیأت متشکل از آقایان دلجو حسینی وزیر اطلاعات و فرهنگ، آقای مصباح هراتی وزیر مشاور و معین وزارت فرهنگ و آقای ضیایی سرپرست وزارت تجارت از طرف دولت کابل

۱ - در دل آرام صدها نفر از قندهاری‌ها که قبل از رسیدن قواء به دل آرام آمده بودند و اکثر آن‌ها از جریان بی اطلاع بودند، بدام طالبان افتاده، اسیر و اعدام گردیدند شاهد های عینی که از این حادثه جان سالم برده بودند هر کدام کشته شدن ده‌ها نفر را به چشم سر دیده بودند.

۲ - به شمول جنرال فاروق ازبک.

۳ - قبلاً درباره اهمیت مدافعه شوز و آب خرما صحبت کرده‌ام.

به هرات آمدند.^۱ قبل از پرداختن به کار هیأت، به مطالبی می‌خواهم اشاره داشته باشم. همان طوری که شما خواننده عزیز می‌دانید قوای ما به آب خرما رسیده بود و این آخرین سنگر مدافعه شیندند و شاید هرات به حساب می‌آمد. مقطع زمانی ۱۳۷۴/۶/۸ (رسیدن قوا به آب خرما) الی تاریخ ۱۳۷۴/۶/۱۳ (سقوط هرات به نفع طالبان) بسیار حساس است و همه نظریات، عملکردها، گفت‌وگوها، تصمیم‌گیری‌ها، همه و همه از اهمیت ویژه برخوردارند. هر چند از شروع عملیات گرشک (۱۳۷۴/۶/۴) این اهمیت شروع شد و تمام این مدت ۹ روز بسیار حساس بود، اما در مورد چهار روز اخیر وضعیت از حساسیت بیشتری برخوردار بود. لذا من سعی دارم در حد ممکن و ایجاب شرایط، رویدادها را با جزئیات بیشتری تشریح کنم.

مدافعه آب خرما که ادامه‌اش دره شوز قرار دارد، باید به مفهوم مدافعه سوق الجیشی (سنگر نهایی یا خط قرمز) مورد ارزیابی قرار می‌گرفت. در چنین وضعیتی همه راه‌های ورود دشمن باید مسدود می‌گردید و احتمالات بسیار ضعیف مورد توجه قرار داده می‌شد. لذا در این مدافعه، آب خرما، خوست و ژیزه و دره اناردره باید به مدافعه سوق الجیشی گذشته تحکیم سنگر، ایجاد میدان مین و... انجام می‌گرفت و در مورد دره شوز و دهنه زرمردان نیز جهت احتیاط باید اقدامات دفاعی صورت می‌گرفت و در سه روز استقرار نیروها در

۱ - بر تعداد هیأت هر لحظه افزوده می‌شد. به تاریخ ۱۳۷۴/۶/۱۱ آقایان چکری وزیر سرحدات، داکتر عبدالله سخنگوی وزارت دفاع، قاضی زاده رئیس سیاسی دفتر ریاست جمهوری و چند تن دیگر به هیأت اضافه شدند و به تاریخ ۱۳۷۴/۶/۱۳ آقای عماد وزیر زراعت نیز به این هیأت پیوست.

آب خرما که چندین حمله طالبان (۳ یا ۴ حمله) دفع گردیده بود، فرصت مناسبی برای تحکیم سوق الجیشی میسر بود.

هیأت کابل: یکی از موارد جنجالی، آمدن هیأت کابل و اهدافی که تعقیب می کرد، بود. سعی می نمایم روشن کنم هیأت به خاطر چه به هرات آمده بود؛ چه اجرائات داشت و چه نتایجی به همراه آورد؛ محمداسماعیل خان آمدن هیأت را چگونه ارزیابی می نمود و این چه تأثیراتی در ابعاد مختلف مثبت یا منفی در رهبری حوزه از خود به جای گذاشت.

کابل به طرف حرکت‌های هرات در ابعاد سیاسی، نظامی و اجتماعی به دیده شک، تردید و نگرانی می نگریست و از نحوه برخورد هرات بکلی ناراضی بود. تصور کابل بر آن بود که هرات مجموعه‌ای از حاکمیت دولتی، تشکیلاتی و ساحه‌ای از متحدین فرهنگی ماست، که باید مطابق پرناسیبه‌های اداری دولت، تشکیلات گروهی و تعهدات اخلاقی، عمل نماید. لذا ادعای امارت عمومی حوزه جنوب غرب، امیرمسلمین و ادعاهایی از این قبیل، حاکمیت دولت را خدشه دار می نمود. مذاکرات مستقل با کشورهای مختلف، سازمان ملل، یا دیگر سازمان‌های بین‌المللی، گرفتن بودجه چندین ولایت و به سلیقه خود توزیع یا نگهداری کردن، تعیین والی بیه ولایات مربوطه و... نوعی دولت در درون دولت است. همین مفکوره از جانب هراتیانی که عضو کابینه بودند و یا در دیگر بخشها وظایفی داشتند به تناسبهای مختلف نیز پشتیبانی می گردید.

حوزه جنوب غرب - که خود را از هر لحاظ از دولت قوی‌تر می دید - از نگاه ساحه تحت تسلط، امنیت، نظم اداری، امکانات نظامی، خلع سلاح عمومی و... احساس غرور می کرد و احترام خود

را با داشتن چنین وضعیت استثنایی در سطح کشور به رهبری کابل (استاد برهان‌الدین ربانی) نوعی تعهد اخلاقی حزبی و دولتی منحصر به فرد می‌دانست که باید کابل نهایت سپاسگزار هم باشد. این تعهد و احترام فقط، مخصوص رئیس دولت بود، لذا مسئولین کابل -مخصوصاً وزرا و...- از نحوه برخورد راضی نبودند، چه هرات با وزرا روش برخورد یک والی ولایت با وزیر دولت را نداشت و تشریفات لازم برای یک وزیر یا یک رئیس عمومی وزارت با آنها صورت نمی‌گرفت. وزیری روزها باید انتظار می‌کشید تا موفق به ملاقات فرماندهی عمومی حوزه جنوب غرب گردد.

نه تنها وزرای هراتی، بلکه هر وزیری که به هرات می‌آمد، رده دوم یا سوم امارت عمومی حوزه جنوب غرب را داشت. لذا عنوان وزارت، وزارتخانه، اعضای کابینه، دولت مرکزی و... و چنین برخوردی در چوکات اداری آن هم از جانب والی یک ولایت برای ایشان خوشایند و قابل تحمل نبود.^۱ لذا وقتی هیأت با صلاحیت

۱ - وزرای هراتی و همچنان مسئولین عالی‌رتبه هراتی دیگر بخشهای مهم دولت، وقتی فهمیدند که علت وزیر شدن شان هرات، جهاد مجاهدین هرات و جایگاه حوزه جنوب غرب از نظر اهمیت سیاسی، نظامی و فرهنگی در چارچوب وضعیت آن زمانی کشور بوده است که استاد برهان‌الدین ربانی رئیس جمهور افغانستان به تاریخ ۱۳۷۴/۶/۸ تمام اعضای کابینه هراتی و دیگر مسئولین هراتی (آقایان سیدنورالله عماد وزیر زراعت، سیداسحاق دلجو حسینی وزیر اطلاعات فرهنگ، مصباح هراتی وزیر مشاور، ضیایی سرپرست وزارت تجارت و قاضی‌زاده رئیس سیاسی دفتر ریاست جمهوری) را به دفتر ریاست جمهوری احضار کردند و برایشان گفتند به خاطر عقب‌نشینی قواء و تلاش برای توقف قواء، به هرات بروید. وقتی ایشان (هراتی‌ها) بهانه آوردند که محمداسماعیل خان به حرف ما گوش نمی‌دهد، ما را تحویل نمی‌گیرد و... استاد ربانی گفتند: اگر هرات سقوط کند، ما به وزیر هراتی ضرورت نداریم. متأسفانه همه بسیار دیر فهمیدیم، هم اعضای هراتی کابینه و

مشخص و نسبتاً کامل از مرکز آمده بود، بدشان نمی آمد تا به قول خودشان هرات را به صلاحیت یک ولایت در چارچوب قانون دولت آشنا بسازند و ضوابط و مقررات دولتی را به هرات فهمانیده و برقرار نمایند (صلاحیت و اختیار مرکز به ولایات) که طبیعاً در پیاده شدن مقررات، منافع هیأت نیز نهفته بود. از آن گذشته در ترکیب هیأت، شاهد رقابتهای درون‌گروهی، جناحی، سمتی و حضور افراد رقیب محمداسماعیل خان مثل سیدنورالله عماد و... نیز بودیم. از جانب دیگر تبلیغات وسیع و گسترده دانسته یا ندانسته صورت گرفته بود که هیأت مرکز از محمداسماعیل خان به خاطر عقب‌نشینی وسیع و سریع تحقیق خواهد کرد و شورای جهادی جدیدی تشکیل خواهد داد؛ خلع قدرت خواهد کرد و چندین خواهد کرد دیگر.

این هیأت با هر پروگرامی که در نظر داشت، رهبری حوزه جنوب غرب را نگران ساخته بود هرچند عنوان برنامه کار هیأت، راضی کردن قوماندانانی که به جبهه نرفته بودند با توزیع پول، دلجویی و... از آنها و اعزامشان به جبهه و همچنان توزیع خرج^۱ جبهه و کمک به تقویت جبهه بود. هیأت بعد از اولین ملاقات همراه محمداسماعیل خان در قرارگاه فرماندهی آب خرما و مذاکره پیرامون وضعیت و دلایل آمدن و پلان کار هیأت، از محمداسماعیل خان خواستند تا مبلغ دو میلیارد افغانی از پول بانک هرات به طور قرض الحسنه به اختیار هیأت بگذارند، که نهایتاً هرات مبلغ یک

بهم مسؤولین حوزه جنوب غرب. باید قبل از رسیدن چنین وضعیتی متوجه عواقب آن می شدیم، که نشدیم.

۱- در مورد مسأله خرج در مرحله اول جنگ، بین افراد کابل و دیگر ولایات اشارتی کردیم. دامنه این ناراضی‌تی به کابل هم کشیده شده بود.

میلیارد افغانی به مقابل سند کتبی که تمام اعضای هیأت امضاء نمودند، پرداخت نمود.^۱ طبق معمول، فرماندهان یکی از مشکلات خود را عدم امکانات عنوان نمودند که به تعدادی از فرماندهان مبلغی پول^۲ به تاریخهای ۱۱ و ۱۲ سنبله ۱۳۷۴ پرداخت گردید. گرچه پول را هیأت قرض گرفته بود و کمک به تقویت جبهه بود و با توافق محمداسماعیل خان توزیع گردیده بود، اما چنین عملی و در چنین شیوه‌ای در ذهن رهبری حوزه جنوب غرب متصور نبود که عده‌ای از کابل بیایند در مرکز قدرت محمداسماعیل خان (هرات) از پول بانک هرات با دست و دل بازی به هرکسی دلشان خواست پول بدهند. هیأت تلاش فراوان داشت که امور با مشورت محمداسماعیل خان به پیش برود و همچنان عملکردهای هیأت توجیه گردد، اما حضور هیأت اسباب پیدایش مفکوره‌های مشکوک و منفی گردیده بود و همچنان بعضی از اعضای هیأت کابل با لهجه‌ای نسبتاً خشن از انتقادهای شدید و علنی علیه روش محمداسماعیل خان دریغ نمی‌کردند. آمدن هیأت از جمله جنجالی‌ترین موضوعات چند روز اخیر سقوط هرات بود. آمدن هیأت و تبلیغات ارائه شده بادنجان به قاب‌چین‌ها - که یکی را ده تا

۱ - ما مبلغ قابل ملاحظه‌ای در بانک موجود داشتیم؛ مبلغی حدود یکصد میلیارد افغانی، و مقداری اسعار خارجی که هر میلیارد افغانی هنگام سقوط هرات معادل مبلغ دو صد هزار دالر امریکایی بود و همچنان پول عواید دولت مطابق پرانسیبهای اداری به بانک واریز می‌شد که در سقوط هرات به دست طالبان افتاد.

۲ - برای علاءالدین خان مبلغ دوصد ملیون افغانی، برای آقایان افضلی، اکبری و خواجه ذبیح‌الله هر کدام پنجاه ملیون افغانی و برای این جانب چهل ملیون افغانی - جهت مصارف جبهات پرداخت شد.

می کردند^۱ - تأثیر منفی به رویه محمداسماعیل خان گذاشته بود و ایشان بیشتر، از نفس چنین کاری از طرف کابل آزرده بودند، گرچه شیوه کار هیأت مورد پسند رهبری حوزه جنوب غرب نبود و آن را نوعی تضعیف فرماندهی می دانست - آن هم در شرایطی که فرماندهی باید تقویت می گردید.

موقعی که هیأت مجدداً جهت پاره‌ای مشورتها به آب خرما می رود لحظه‌ای است که خبر عبور طالبان از دره خوست و ژیزه را به فرماندهی عمومی به قرارگاه آب خرما می دهند. محمداسماعیل خان به گروه پهای حاجی خان بلوچ که در غیاب او تحت فرماندهی حاجی شیر بلوچ فعالیت داشتند هدایت مسدود ساختن دره خوست و ژیزه را داده بودند، اما قبل از رسیدن افراد حاجی شیر، طالبان به تاریخ ۱۳۷۴/۶/۱۰، از دره مذکور عبور کرده بودند. طبیعی بود که محمداسماعیل خان با توجه به موقعیت مهم شیندند، سراسیمه و با شتاب به طرف هلی کوپتر مخصوص و از آن جا به میدان هوایی شیندند بروند. اگر مجموعه عوامل تأثیرگذار منفی در روحیه فرماندهی عمومی حوزه را بخواهم دسته بندی کنیم به نظر من چنین است:

- وسعت شکست، حجم تلفات و عقب نشینی در آستانه پیروزی حتمی، آن هم به نحوی که به آسانی در ذهن نمی گنجد، نوعی عتبانیت و سردرگمی به فرمانده عمومی به وجود آورده بود.

- از دست رفتن مناطق مهم و سوق الجیشی مثل قسمتی از گرشک،

۱ - ضرب المثل معروف هراتی است در مورد کسانی که از چیز اندکی، داستان عجیبی درست می کند و یکی را ده تا و ده تا را صد تا نموده پخش می کنند.

پل شکسته، دره شورآب، دل آرام، ولایت نیمروز، ولایت فراه، دره چکاب و فرامرود از تاریخ پنجم الی نهم سنبله ۱۳۷۴ که قوا به آب خرما رسیده بود به مدت پنج روز و به تعقیب آن سقوط آب خرما، خوست و ژیزه، شوز، میدان هوایی شیندند و ساز و برگ نظامی اش در مدت بیست و چهار ساعت.

- عدم همکاری افراد قندهار در شرایط حساس گرشک در جریان شروع حمله بالای گرشک، و همچنان در ادامه عقب نشینی، رفتن افراد هیرمند و قندهار به سرحدات ایران و عبور از مرز.

- متلاشی شدن قوای ازبک که جنگجویانی فداکار بودند، در طول مسیر عقب نشینی از گرشک الی چکاب.

- تأثیر منفی هیأت مرکز از نظر روانی و عدم توقع رهبری حوزه از چنین برخوردی آنهم در حساس ترین شرایط جنگ.

- شهادت داکتر نصیر احمد یکی از بهترینهای حوزه، که رهبری حوزه حساب خاصی برایش باز کرده بودند و هم علاقه شدیدی نسبت به او داشتند.

و در مجموع شدت مرضی توأم با فشارهای عصبی، نوعی عکس العمل در مقابل برخوردها، نشان دادن ارزش و اهمیت بودن یا نبودن یک منطقه برای ادامه حیات مرکز؛ در تصمیم گیری ها، شیوه برخورد، اتخاذ تاکتیکها، طرح کلی، پلان نظامی و در همه ابعاد عملکردها اثر داشته است.

شک ندارم یکی دیگر از جمله موارد یاد شده عدم همکاری فرماندهان و مسئولین حوزه جنوب غرب، عدم یکپارچگی بخصوص فرماندهان در تمام مراحل جنگ است.

- در مورد اختلافات در سطوح مختلف، برخورد تفکرهای سنتی و

شهری، سیاستهای پلان شده در هرات و کابل، عوامل بیرونی (خارج از کشور و خارج از حوزه) من اشارتی خواهم کرد اما تحلیل عمیق آن را می گذارم به فرصتی مناسب تر که به دقت تمام موضوع به تحلیل گرفته و شکافته شود. همچنین در آب خرما هدایت دستگیری افراد هیرمند و قندهار به داخل شهر هرات نیز داده شد و تعدادی بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر از افراد قندهار و هیرمند دستگیر شدند که تعدادی آزاد و تعدادی به محبس هرات منتقل شدند.

لحظه ای که محمد اسماعیل خان بعد از عبور طالبان از ریزه به میدان هوایی شیندند می رسند، هدایت عقب نشینی قوا را از آب خرما صادر می کنند. بعضی از فرماندهان که از وضعیت اطلاع نداشته اند مثل یلانی و... از اجرای هدایت خودداری می کنند، ولی دوباره برایشان دستور اکید داده می شود که به میدان هوایی شیندند بیایند. عقب نشینی باز آغاز می گردد. در این مرحله از جنگ، واقعاً سوق و اداره به هم می ریزد. شیرازه دفاعی و اداره قوا کاملاً از هم می پاشد و وقایعی اتفاق می افتد که هر کدام به نوبه خود در به هم ریخته شدن بیشتر سوق و اداره اثر می گذارد. همگام با عقب نشینی قوا از آب خرما به استقامت میدان هوایی شیندند، در حالی که هر لحظه به بی نظمی قطعه افزوده شده و سوق و اداره بیشتر مختل می گردید و امکان انداختن خط مدافعه و تحکیم آن کمتر می گردد، به همان پیمانانه مقاومت در شیندند را به مشکل مواجه می سازد. قبل از رسیدن طالبان وضعیت به پیمانانه ای می رسد که عملاً مقاومت در شیندند میسر نمی گردد، به طور علنی عدم اطاعت، توطئه ها، غضبیتها، سراسیمگی و عقده مندی ها سبب می گردد، که قبل از رسیدن طالبان به میدان هوایی شیندند در ساعت ۲۳ پانزدهم

سنبله ۱۳۷۴، میدان هوایی سقوط کند. سقوط گارنیزون هوایی، فرقه ۲۱ پیاده و لوای ۷ سرحدی شیندند به نفع طالبان، که شامل تجهیزات وسیع از جمله ده‌ها بال بمب افکن، ورتلوت، طیارات ترانسپورتی نظامی، ده‌ها چین تانک و نفربر زرهی، ده‌ها دستگاه BM14 و BM21، ده‌ها ضرب توپهای DC 120mm و MC و... دستگاه‌های مجهز و پیشرفته رادار و مخابره، و حجم مهمات وسیع که قطعاً قابل تصور نیست، می‌گردید. اوضاع را از ریشه به نفع طالبان دگرگون می‌سازد. سقوط شیندند با آن همه تجهیزات نظامی، حیثیت منطقه‌ای و بین‌المللی آنهم بدون درگیری^۱، برای هیچ‌کس قابل تحلیل نبود. هر کس به سلیقه، دیدگاه و روش خودش به جانب سقوط نگاه می‌کرد. طبیعی است، که در آن لحظه نگاه‌ها دور از احساسات نبود، که همین احساسات به سقوط هرات نیز کمک نمود. در آستانه عقب‌نشینی از میدان هوایی شیندند - که همه چیز به هم پاشیده می‌شود - هر کس گناه را به گردن دیگری می‌اندازد و نحوه بر خوردهای پارتها و جناحها فرق می‌کند. تصورهای مختلف به وجود می‌آید و روحیه انتقامجویی و فرصت‌طلبی پررنگ‌تر می‌گردد که هر کدام به نوبه خود در جهت منفی قضیه اثر می‌گذارد.

همگام به عقب‌نشینی قطعات از آب‌خرما به شیندند و از شیندند به طرف شاه‌بید، آقای افضلی همراه معاون خود و یک تعداد دیگر از فرماندهان به هرات می‌آیند^۲ قبل از آمدن آقای افضلی به محل

۱ - تاکنون هیچ یک از فرماندهان به شمول فرماندهی عمومی جنگ، درگیری در میدان شیندند را تأیید نکرده است و هیچ شهید یا مجروح از این شب به جای نمانده است.
 ۲ - آقای افضلی در توجیه آمدن خود توضیح وضعیت حساس و خطرناک را به هیأت کابل و دیگر فرماندهان و مسؤولین عنوان نمودند.

قرارگاه فرماندهی هرات، سراج‌الدین خان پیلوت - که بعد از شهادت
 داکتر نصیراحمد فرماندهی گارنیزون هوایی شیندند به عهده‌شان
 گذاشته شده بود - ساعت ۳ صبح ۱۲ / ۶ / ۱۳۷۴ به در منزل این
 جانب آمده و جریان سقوط شیندند و پرواز چند بال به‌سبب‌افکن به
 کابل را با جزئیات اطلاع دادند. در جریان این به‌هم‌پاشیدگی، قوایی
 که عقب‌نشینی می‌کند، به خواجه عربان جوار میدان توقف نمی‌کند،
 به مرکز ولسوالی ادرسکن توقف نمی‌کند و در آخرین قسمت
 ادرسکن به استقامت شمال (هرات) در منطقه شاه‌بید توقف می‌کند و
 به مدافعه می‌گذرد (هرچند شاه‌بید مربوط به ادرسکن است، اما
 آخرین ساحه به استقامت هرات به حساب می‌آید). از جانبی دیگر
 تحولات در جلسه‌ای با شرکت هیأت کابل و مسؤولین هرات در رأس
 علاءالدین خان به تاریخ ۱۲ سنبله مورد ارزیابی قرار گرفت و فیصله
 شد که من با بعضی از نمایندگی‌های سیاسی هرات تماس گرفته
 نتیجه را به جلسه اطلاع دهم، که این کار انجام شد. همچنین آقای
 افضل‌گزارشات خود را به جلسه ارائه دادند و نظرات خود را در
 مورد عقب‌نشینی و... ابراز کردند. گزارش آقای افضل‌جلسه را
 مضطرب و پر از تشنج ساخت و طبیعی بود که برخوردها توأم با
 عصبانیت، عقده‌مندی و لهجه‌ای بی‌رحمانه بود. در این جلسه،
 هرات به عنوان آخرین سنگر بین فرماندهان تقسیم بندی گردید.
 مناطق تورغندی به ارتباط جنبش به آقای افضل‌سپرده شد.
 فرماندهی مناطق داخل شهر به همکاری امنیه، امنیت ملی و غند
 نظم جهادی بر دوش من گذاشته شد. فرماندهی ساحه غوریان به
 خواجه ذبیح... خان و همکاری حاجی بصیراحمد غوریانی سپرده
 شد.

در همین روز دوازدهم، محمدعارف خان رستمی قوماندان لوی ۵ سرحدی به کمک محمداسماعیل خان عازم شاه‌بید گردید.

اکثر فرماندهان جهادی تصمیم گرفتند خانواده‌های خود را از شهر خارج کنند. آقایان علاء‌الدین خان افضلی، حاجی بصیراحمد غوریانی و این جانب از نمایندگی جمهوری اسلامی ایران ویزا گرفتیم و از ساعت ۱۱ قبل از ظهر رفتن خانواده‌ها به طرف سرحد آغاز شد. در روزهای دوازده و سیزده سنبله همه فرماندهان بدون استثناء جابه‌جایی‌هایی داشتند؛ بعضی خانواده‌های خود را به اطراف فرستادند و بعضی کالاهای خود را کشیدند.

روز ۱۳ سنبله: در اولین ساعات صبح، در مورد دفاع شهر هرات و تعیین فرماندهان آن تغییرات به وجود آمد. قرار شد من به شاه‌بید بروم^۱ و وظیفه دفاع از شهر را عوض من آقای افضلی به عهده بگیرند. اول صبح محمداسماعیل خان جبهه را به محمدعارف رستمی سپردند و به شهر آمدند. در اولین جلسه فرماندهان به شرکت محمداسماعیل خان، قرار شد علاء‌الدین خان به جبهه برود.^۲ ایشان بعد از مجروح شدن خود در اواخر سال قبل، این اولین بار بود که به جبهه می‌رفت. در همین روز دو صد صندوق تفنگچه ماشیندار کلاشینکوف روسی (۲۰۰۰ میل) به هدایت فرماندهی عمومی توسط چند عراده موتر بارگیری شد و به استقامت مرز ایران اعزام

-
- ۱- هر چند می‌دانستم که از من کاری ساخته نیست چون وضعیت یک طوری بود که همه به هم پاشیده بود و از کسی به آسانی کاری ساخته نبود، به‌ویژه من که در بخش اداری کار می‌کردم و فرماندهی من عندالموقع برای ضرورت بود. من جزء تام معینی نداشتم که در چنان شرایطی استفاده‌نمایم و پول هم در آن لحظات هیچ‌گرمی را نمی‌گشود.
 - ۲- من در این جلسه نبودم؛ جهت رفتن به شاه‌بید آماده می‌شدم.

گردید.

بعد از ظهر همین روز، من به شاهبید رفتم. من قبل از علاءالدین خان به آن جا رسیده بودم. بعد از دیدار مختصری از خط مقدم یا به اصطلاح خط مدافعه و گفت‌وگو با بعضی از فرماندهان، متوجه عمق فاجعه گردیدم که واقعاً وحشتناک بود. دیدم از قوای بیست و چند هزار نفری (هرات، کابل، قندهار، هیرمند، ارزگان، نیمروز، فراه و ازبکهای فاریاب) تعداد حدوداً سه الی چهار هزار نفر - از جمله حدود یک هزار نفر از افراد کابل و غیرهراتی - باقی مانده است^۱ و در این جبهه غیر از بی اطاعتی، ترس، بی اعتمادی و وحشت چیز دیگری به عنوان روحیه نیست.

قوایی که بیرون از شهر هرات به مقابل قوای پیروزمند طالب به مدافعه تصمیم گرفته بود، نه سنگر داشت، نه خندق ارتباطی حفر شده، نه میدان مین و نه و نه و... تمام وسایط اعم از زره‌دار و زرهپوش و غیره به استثنای چند چین تانک به پشت جبهه خودی، به استقامت شهر هرات متوقف شده در وضعیت فرار (پشت به دشمن و روبه طرف هرات) ایستاده بودند. چون شاهبید در بلندی‌های جنوب هرات واقع گردیده، همه وسایط رو به طرف سرراشویی توقف کرده بودند.

بی اطاعتی به پیمانهای بود که وقتی من وارد قرارگاه و اطراف آن شدم، به وسایط هدایت دادم دور بزنند و به استقامت دشمن توقف کنند با موضع بگیرند و لحظه‌ای صبر کردم تا تعدادی از وسایط دور زدند. بعد از حدود یک ساعت که برگشتم، دیدم تمام وسایط به حال

۱- شاید به دلیل این که نمی توانستند فرار کنند.

اولیه خود برگشته اند. فرمانده در روز روشن و در میدان جنگ به تانکیست (راننده تانک) هدایت می دهد: دور بزن و بعد از لحظاتی او دو مرتبه به حالت اول برمی گردد؛ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

علاءالدین خان که توانسته بودند از مجموعه فرقه ۱۷ پیاده هرات با تشکیل هشت هزار نفری اش و از مجموع مجاهدین، دوستان و بادیگارد های خود ۲۲۰ نفر آماده بسازند، همراه همین تعداد به شاه بید آمدند و یک مقدار مشورت کردیم. علاءالدین خان به صفت فرمانده قرارگاه از من پرسیدند: به نظر تو باید چه کار کنیم؟ من در جواب ایشان گفتم: در چنین شرایطی ارائه نظر کار آسانی نیست زیرا باید هر روشی، با احتمالات ضعیف در نظر گرفته شود. از اوضاع معلوم است که وضعیت بسیار خراب است، اما اگر صلاحیت کامل این جبهه به دوش من باشد، من ترجیح می دهم یک تعداد افراد و فرماندهان داوطلب به شمول افراد شما (۲۲۰ نفر) و افراد همراه من و افراد داوطلب از دیگر قسمت ها - که حداقل تعدادشان به ۵۰۰ نفر برسد - همراه تعدادی بطریقه های (جزء تام های) توپچی، تانک، مخابره و... داوطلب نگه دارم برای دیگر افراد، هدایت عقب نشینی فوری می دهم. ما در حالی که نه وسایل سنگرسازی (بلدوزر، کیسه گونی، بیل، کلنگ و...) داریم و نه امکانات تحکیم مثل مین ضد پرسونل، ضد تانک و... و از جانبی دیگر فرمانده به روز روشن به تانکیستی می گوید به استقامت جنوب توقف کن و او به حرف فرمانده خود گوش نمی دهد، پس در شب، هنگام تعرض خشن، بی باک و بی رحمانه طالبان چه خواهد شد؟! ما شب را توسط افراد داوطلب به هر شکل ممکن به صبح می رسانیم تا در طول شب، برای

تقویت جبهه توسط نیروهای داوطلب در هرات و اطراف تلاش گردد. از فردا صبح لحظه به لحظه به تقویت آن می افزاییم.

عصر همین روز، ساعت حدوداً ۶ بعد از ظهر محمداسماعیل خان نیز به شاهبید آمدند. در وسط جاده هرات - قندهار همراه علاءالدین خان جلسه کوتاهی تشکیل داده و تصمیماتی به این شرح اتخاذ کردند:

- تشکیل قرارگاه فرماندهی عمومی برای محمداسماعیل خان در جوار میدان هوایی هرات و هدایت و فرماندهی تمام استقامتهای مختلف از این قرارگاه؛ چون احتمال باز شدن جهات دیگری بالای هرات بود.

- انتقال آقای یلانی به گلوگاب؛ که می توانست مسیر دیگری برای ورود طالبان به هرات باشد.

- عقب کشیدن افراد همراه علاءالدین خان (۲۲۰ نفر) به فاصله تقریباً ۳ یا ۴ کیلومتری به عقب نیروهای شاهبید به خاطر این که اگر شب هنگام در جای دیگری غیر از شاهبید مشکلی پیش بیاید، رفت و آمد این افراد برای دیگران تشویش ایجاد نکند. هر چند علاءالدین خان پیشنهاد مرا مطرح نمودند، فرماندهی عمومی عملی شدن چنین روشی را در موجودیت حداقل دو هزار نفر ممکن دانستند، نه در چنین وضعیتی که قواء فعلاً دارد. در ختم جلسه محمداسماعیل خان به طرف شهر حرکت کردند و ما مجدداً به خط رفتیم تا در حد ممکن برای تحکیم آن تلاش صورت گیرد. در جاده اصلی شاهراه هرات - قندهار ملابصیر یکی از فرماندهان معروف کابل سنگر گرفته بودند.

در جناح راست (غرب جاده هرات - قندهار) قوماندان میدان

هوایی هرات و معاون فرقه ۲۱ به مدافعه گذشته بودند. نجیم خان فرمانده عمومی مرکز همراه بقیه افراد خود در شاهبید بودند و طبیعی بود که روحیه افراد کابل بسیار خراب بود. و بسیار خراب بود. وقتی روحیه ما هراتیها که آن جا شهر ما بود، خانه ما بود و همه جا را می شناختیم، خراب بود و چنین وضعیت بدی داشتیم، آنها که در جریان جنگ گرشک الی شاهبید تلفات و ضایعات بیشتری داشتند، مسلماً وضعیت بدتری داشتند. بیشتر فرماندهان هرات در آن شب در شاهبید بودند. طالبان دقیقاً ساعت ۹ شب (ساعت ۲۱ تاریخ ۱۳/۶/۱۳۷۴) حمله خود را بالای خط شاهبید آغاز کردند. جنگ حدوداً یک ساعت طول کشید. ساعت ۱۰ شب از جناح راست، توسط غازی محمد راپور شکسته شدن خط به اطلاع قرارگاه رسید. محمد عارف خان به طرف جناح راست و من به طرف جاده مستقیم. همراه تعداد افراد امنیتی خود. حرکت کردیم و قرار شد علاءالدین خان افراد احتیاط را که در چند کیلومتر عقب تر بودند، به خط بفرستند. ناگهان در مسیر جاده، صدها وسیله نظامی و هزاران نفر به سراسیمگی پورش آوردند. بدون هیچ هدایتی سر خود فرار می کردند و هر وسیله را اگر می توانستی توقف بدهی و افرادش را پیاده کنی، بدون لت و کوب امکان خلاصی نبود. من و محمد عارف خان بی نصیب نماندیم. علاءالدین خان وقتی فرار و عدم اطاعت افراد را می بیند، تصمیم می گیرد با افراد احتیاط رفته

۱ - علاءالدین خان به صفت قوماندان قرارگاه، من به صفت مسؤل جنگ (فرمانده عملیات) محمد عارف خان رستمی همکار من، عبدالقادر صمیم ق فرقه ۲۱، غازی محمد معاون فرقه ۲۱ و عبدالمجید خان قوماندان میدان هوایی. سید شریف یلانی به گلوکاب، استقامت دیگر جنگ، رفته بود.

زمینه مدافعه گلوگاب را آماده کند. در گلوگاب لحظاتی همه سعی کردیم که قطعه متوقف گردد^۱، چه افرادی که قبل از ما رسیده بودند (علاءالدین خان و همراهان) و چه ما (من و محمد عارف خان) ولی متأسفانه ممکن نبود. هر وسیله‌ای که توقف می دادی افرادش پیاده می شدند و در تاریکی شب فرار می کردند. همان طوری که چند مرتبه اشاره شد، قوای حوزه جنوب غرب قسماً شکننده بود و از نظر سازماندهی و تشکل، وضعیت خوبی نداشت^۲ و افسران نظامی تحصیل کرده در امور جنگ کمتر دخالت داشتند^۳ لذا مجبور شدیم محمد عارف خان را با تعدادی وسایط به میدان هوایی هرات اعزام بداریم تا زمینه توقف را آماده نمایند. قطعه در میدان متوقف گردید ولی از قرارگاه فرماندهی در آن جا خبری نبود. تنها یک نفر به نام امین الله نماینده محمد اسماعیل خان به میدان هوایی هرات، همراه چند نفر سرباز، ایستاده بود. سعی کردیم چه از طریق بیسیم میدان هوایی و چه از طریق بیسیمهای دیگر ارتباط را تأمین کنیم و متأسفانه ارتباط ما با قول اردوی ۴ تأمین نگردید. بیشتر از همه عدم ارتباط و عدم

۱ - سید شریف یلانی از جاده به استقامت غرب در مسیر راهی که از شاهبید می آمد استقرار داشت.

۲ - رک به پیوست شماره ۲

۳ - مجاهدین را در آن ایام می توان به سه گروه تقسیم کرد:

الف: فرماندهان جهادی که در رأس تشکیلات و ارگانهای نظامی بودند، دارای جزء تام، قطعه، افراد و امکانات نظامی

ب: فرماندهان نظامی که در ادارات ملکی بودند، سلاحهای خود را به بخشهای نظامی تحویل و افراد خود را به ارگانهای زیربط معرفی نموده بودند که احتمالاً بعضیها همه سلاح خود را تحویل نکرده بودند.

ج: فرماندهانی که افراد خود را معرفی کرده، سلاحها را تحویل داده و به کارهای شخصی مصروف بودند و سروکاری به امور جنگ نداشتند.

قرارگاه فرماندهی، ما را نگران ساخته بود. هر لحظه افراد بیشتر پراکنده می شدند. افراد از تانکها و وسایط دیگر، پیاده می شدند و فرار می کردند.

لذا علاءالدین خان، نجیم خان، ملاصبور و من در مشورتی کوتاه تصمیم گرفتیم به مرکز شهر و قرارگاه قول اردو برویم. فاصله زیادی از شهر نداشتیم^۱، به شهر رفتیم و باقی مانده قطعات نزد محمد عارف خان ماند. نجیم خان و ملاصبور رفتند پیش داکتر عبدالله و ما رفتیم به دفتر کار محمد اسماعیل خان. ایشان ساعت ۱۲/۴۵ از دفتر کار خود بیرون رفته بودند و در قول اردو از قطعه تشریفات، افراد امنیتی و بهره دار خبری نبود. به در منزل ایشان رفتیم، چند لحظه قبل از ما بیرون شده بودند که احتمالاً به طرف میدان هوایی رفته بودند. ما (علاءالدین خان و من) به طرف میدان رفتیم ولی امکان رفتن نبود. ده ها وسیله و صدها تن افراد پیاده طوری به طرف شهر می آمدند که حرکت برعکس ممکن نبود. پس برگشتیم. ابتداء به خانه علاءالدین خان رفتیم و حدود یک ربع ساعت آنجا معطل شدیم. سپس چند دقیقه در کمبیساری نظامی معطل شدیم و به استقامت غرب حرکت کردیم. ما که از وضعیت مسؤولین، جاده، برخوردهای احتمالی و... هیچ اطلاعی نداشتیم، از جاده مستقیم اسلام قلعه نیامدیم و ساعت ۶/۵ صبح به خانه حاجی شیر بلوچ رسیدیم. حاجی شیر در خانه خود نبود و یکی از افرادش گفت: همه به گمرک ایران رفته اند. ما هم به طرف گمرک ایران رفتیم. اکثر مسؤولین در آنجا بودند، از جمله اعضای هیأت کابل به استثنای یک

۱ - حدوداً یک ربع ساعت طول می کشید که به شهر برسیم.

نفر^۱، محمداسماعیل خان و...

از جانبی دیگر، محمداسماعیل خان وقتی از شاه‌بید به طرف شهر می‌آیند، ابتدا خانواده خود را به طرف ایران روان می‌کنند - ساعت ۷ شام شهر را به قصد رفتن به خانه حاجی خان بلوچ ترک کرده و همراه خانواده حاجی خان به ایران رفته بودند - سپس فرماندهان موجود در شهر را دعوت کرده تا در زمینه آماده شدن تعدادی افراد برای تشکیل قرارگاهی در جوار میدان هوایی هرات و در رابطه با مدافعه داخل شهر گفت‌وگو نمایند. اکثر فرماندهان - و شاید همه - جمع‌آوری افراد را در چنان شرایطی مقدور نمی‌دانند و آمادگی خود را در سطح محدود افراد امنیتی (۲۰ یا ۳۰ نفر) اعلام می‌کنند. لذا عملاً تشکیل قرارگاه منتفی می‌گردد.^۲ هم‌چنان گروه‌های مدافعه شهر تشکیل نمی‌گردد و عقب‌نشینی به استقامت سرحد ایران آغاز می‌شود. مجموعه فرماندهان، عقب‌نشینی را از ساعت ۱۲ شب شروع و در ساعت ۲ شب به پایان می‌رسانند.^۳

۱ - آن یک نفر (آقای مصباح هراتی) چند روز بعد آمدند.

۲ - آخرین افراد - که حدود ۳۰۰ نفر بودند - به سرپرستی جگرن حاجی فیض محمد توسط شخص محمداسماعیل خان قبل از آمدن به شاه‌بید در گوشه جنوب غرب هرات (کوه دو شاخ) مستقر شده بودند.

۳ - در مورد عقب‌نشینی، کم‌وبیش نظرات متضادی در مصاحبه‌ها ارائه شده است. خط مدافعه ساعت ده شب شکست و حدوداً بیش از دو ساعت طول کشید تا قواء به میدان هوایی هرات برسد - شکستن خط در این ساعت را همه فرماندهان از جمله محمداسماعیل خان در اولین مصاحبه خود با ویس ناصری، داکتر عبدالله سخنگوی وزارت دفاع و... تأیید کردند - طبیعی است که آمدن قواء از شاه‌بید تا میدان هوایی دو ساعت طول می‌کشد، پس تمام فرماندهان در مدت دو ساعت عقب‌نشینی کرده‌اند که طول این مدت زمان به حدی نیست که قابل مشاجره باشد.

شهر هرات با همه امکاناتی که در طول نوشته بدان اشاره شد، از جمله ده‌ها بال‌پیازه، ده‌ها راکت پیشرفته، صدها چین‌تانک، ده‌ها دستگاه سلاح اکتیف، صدها ضرب توپ، صدها میلیارد افغانی اموال غیر نظامی - مثل کمپاینهای زراعتی جدید، لوازم برق و... - بانک‌نوت‌های (اسکناس‌های) موجود در بانک و... به نفع طالبان سقوط کرد. از همه مهم‌تر موزه باستانی که قرار اطلاع هیچ چیزی از آن باقی نمانده است.

بخش ششم

عوامل برونی سقوط هرات

چگونگی ورود طالبان را از نظر نظامی با جزئیات نسبتاً کامل و آنچه برایم در این شرایط مقدور بود، نوشتم اما اگر مجموعه عوامل سقوط هرات را در نظر بگیریم، شکست جبهه نظامی - که خود نتیجه تعدادی عوامل دیگر و مربوط به امور نظامی است و در چگونگی پلان، اجراء پلان، اجراکنندگان و نقاط قوت و ضعف طرح نهفته است - فقط یکی از عوامل اصلی سقوط هرات است.

افزون بر دیگر عوامل و زمینه‌ها، در روش داخلی هم نکاتی هست که من در جایی دیگر نیز به تفصیل صحبت کرده‌ام، همانند عدم اتخاذ استراتژی معین؛ عدم تصمیم‌گیری مشخص در سیاستهای کلان زیربنایی و سرنوشت‌ساز؛ استفاده از سیاستهای دوپهلوی یا حتی می‌توان گفت چندپهلوی و گنگ؛ عدم ایجاد ساختار مشورتی قوی همراه افراد صاحب‌نظر و نیز جست‌وجوی چنین افرادی در سطح کشور و افغانهای متمیم منطقه و جهان؛ بها ندادن به مردم (خانواده‌های شهدا، مجاهدین و...) و فاصله گرفتن از مردم؛ اختلافات بسیار شدید مسؤولین در سطوح مختلف و زمینه‌های گوناگون در سطح هرات و مسؤولین هرات، در سطح حوزه بین

ولایات و همچنان بین حوزه و کشور و موارد خرد و ریز دیگر. عمده دلیل شکست را باید به عامل خارجی اختصاص داد که در درجه اول در خارج از کشور و در مرحله بعدی در خارج از حوزه جنوب غرب قابل بررسی است.

هرچند من در وضعیتی نیستم که بتوانم تحلیلی عمیق با در نظر داشت پیچیدگی های ژرف این حادثه - به ویژه بعد خارجی آن - آن هم با جزئیات کامل ارائه بدهم چون هنوز در گوشه و کنار کشور نبرد به شدت جریان دارد و... شاید تعدادی آن را به نوعی تضعیف این روند تلقی کنند و موارد دیگر... لذا اگر بخواهیم از عوامل خارجی سقوط هرات و حوزه جنوب غرب در حد ممکن و ایجاب شرایط، تصویری هر چند مبهم داشته و شرح مفصل و همه جانبه آنرا بگذاریم به فرصتهای مناسب تر، باید حداقل به این موارد اشاره کرد:

۱ - موضع خشک، سرسختانه و انعطاف ناپذیر حوزه جنوب غرب در مقابل واقعیت های سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی و نظامی با توجه به اهمیت سوق الجیشی منطقه و تحولات آسیای میانه، بعد از فروپاشی اتحاد شوروی سابق و پیدایش استراتژی های جدید در کشورهای منطقه و جهان و نقش مهم و کلیدی حوزه جنوب غرب به عنوان مدار اصلی و یگانه راه ارتباطی غرب با آسیای میانه در اهداف جدید؛ و عدم درک درست از جایگاه هرات، سیاست های جهان و موقعیت استثنایی به دست آمده.

۲ - تشکیل شورای قوماندانان در غزنی، نگرانی های داخلی و تأثیرات فرامرزی آن.

۳ - شورای عالی اسلامی هرات به عنوان یک پروسه ملی و حرکت بزرگ و سرنوشت ساز فراقومی که گامی اساسی بود برای

منافع ملی کشور و البته منافع احزاب، گروهها، دیدگاههای قومی و بعضی از کشورهای منطقه و جهان را تهدید می‌کرد.

۴ - سیاستهای یکنواخت، مساوی و مستقل، بدون درک حجم منافع متقابل در برابر جمهوری اسلامی ایران، جمهوری اسلامی پاکستان و عربستان سعودی و پلان به وجود آوردن زمینه‌های رقابت بین این کشورها، در رابطه با هرات و به خاطر توسعه، رشد مناسبات در گونه‌های سیاسی، اقتصادی، به ویژه بازسازی و... هرات عکس‌العمل منفی جانب مقابل و همچنان عکس‌العمل منفی کشورهای غربی.

۵ - ایجاد نگرانی برای جمهوری اسلامی ایران از حضور کشورهای غربی، عربستان سعودی و پاکستان در حوزه جنوب غرب.

۶ - عدم موقف مشخص حوزه در رابطه با بیشتر مسایل به ویژه در برخورد حوزه با مرکز و سردرگمی هر دو (حوزه جنوب غرب و کابل) از داشتن نوعی ضابطه اداری و یا رابطه سیاسی، با توجه به دیدگاههای مثبت و منفی که در این راستا وجود داشت.

۷ - تشکیل جبهه‌ای وسیع و گسترده علیه حوزه به تناسبهای مختلف متشکل از بعضی کشورهای منطقه و جهان، احزاب و گروههای سیاسی نظامی کشور و همچنان بعضی دیدگاههای منفی در کابل.

۸ - از دست رفتن موضع اصولی و ملی که بر مبنای ارزشهای جهادی و منافع ملی کشور طراحی شده بود، در اثر فشارها و تخریبهای بیرونی. عدم استفاده از متحدین فرهنگی در سطح کشور در راستای این اهداف و از آن مهم‌تر در بسا موارد در مقابل متحدین فرهنگی خود قرار گرفتن.

۹- فروپاشی اتحاد شوروی سابق که به عنوان دشمن اصلی مردم افغانستان می توانست سمبل وحشیگری، کشتار، ویرانی و عامل این همه بدبختی ها، زمینه وحدت ملی را در کشور به وجود آورد.

۱۰- در طول قرار گرفتن جناح اخوانی حوزه با افکار طالبان.

الف: افغانستان، در گذشته به خاطر راه رسیدن به مناطق استراتژی جهان (آبهای گرم، مناطق نفت خیز و بازار مصرف خاورمیانه) مورد توجه و تجاوز پیمان نظامی ورشو قرار گرفته بود و سالها به خاطر عبور سربازان اتحاد شوروی سابق و هم پیمانان آن از سرزمین ما، ما در آتش جنگ تجاوز و وحشیگری ارتش سرخ سوختیم و ملک ما به ویرانه ای تبدیل گردیده، هزاران انسان بی گناه به خاک و خون کشیده شدند. اینک بعد از فروپاشی اتحاد شوروی سابق؛ پیدایش مارکت ناب اقتصادی آسیای میانه؛ فراهم شدن زمینه ها برای نفوذهای سیاسی جدید در منطقه برای قدرتها و ابرقدرتها؛ نظارت سیاسی امنیتی بر فروپاشی اتحاد شوروی سابق؛ جلوگیری از تشکیل دوباره اتحاد شوروی سابق؛ و همچنان جلوگیری از به هم پاشیدگی بیشتر به خاطر عوارض جانبی؛ فشار بیشتر بر اقتصاد ورشکسته روسیه در رقابتهای جهانی؛ کنترل از خروج زرادخانه های ذروی (هسته ای) در ابعاد مسلکی و فیزیکی آن و همچنان اطمینان بر امنیت آنان و رقابتهای عقیدتی در عالم اسلام؛ یک بار دیگر کشور ما را در یک جایگاه استثنایی در این برهه از تاریخ قرار داده است. با توجه به سیاستهای بعضی از کشورهای جهان در مقابل جمهوری اسلامی ایران، یگانه راه مفید رسیدن کشورهای غربی، پاکستان و عربستان سعودی به آسیای میانه، کشور ما می باشد؛ به ویژه محور اصلی راه و کانون اصلی توجهات حوزه جنوب غرب از بندر تورغندی تا

سپین بلدک است. به دست آمدن چنین موقعیت استثنایی و مهم، این زمینه را کاملاً فراهم و مساعد ساخته بود که درک منافع متقابل؛ فهم منافع ملی کشور و شناخت جایگاه منحصر به فرد خویش برای حوزه جنوب غرب عملاً میسر باشد.

حوزه می توانست با در نظر داشت منافع ملی کشور و منافع متقابل کشورهای منطقه و جهان، گامهای اساسی و سرنوشت ساز اقتصادی را در شروع و توسعه زیربنایی اقتصاد کشور برداشته، تاریخ آغاز حرکت اقتصاد نوینی را به نامش ثبت نماید و از این موقعیت استثنایی با توجه به زمینه های فراوان موجود در حوزه در گونه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، نظامی، تاریخی و روابط بین المللی به مانند ساحه وسیع اراضی، نیروی فراوان انسانی، موقعیت مهم جیوپولیتیکی، اهمیت سوق الجیشی، تمدن شناخته شده جهانی، تجهیزات و امکانات وسیع نظامی، جایگاه معین تاریخی، بنادر مهم و اعتماد متقابل بین المللی، راه را برای امنیت، آرامش، رشد اقتصادی و توسعه سیاسی هموار سازد و ما الگویی از یک ساختار سیاسی فرهنگی و دیپلماسی فعال برای کشور باشیم:

متأسفانه همه رفت و آمدها و مذكرات کشورهای ذی نفع، برای آغاز این پروسه عقیم ماند و موضع خشن و سیاستهای خشک و عجولانه مسؤولین حوزه جنوب غرب، همه گونه های متنوع و ابعاد مختلف ادامه این روند را مسدود گردانید. همین بسته شدن مسیر ادامه پروسه و عدم توافق همراه کشورهای که یگانه راه تأمین یا بگویم مفیدترین راه تأمین ارتباط آسیای میانه را افغانستان می دانستند - که می توانست زمینه کسب امتیاز و جلب اعتماد از جناح دیگر قضیه در دسته بندی های سیاسی اقتصادی جهان و منطقه

در مورد آسیای میانه باشد - به خاطر عدم یک سیاست فعال، پویا و مثبت و تشریح، توجیه و تفسیر درست و به موقع، تبدیل به نوعی نگرانی، حساسیت و تصور بر پنهانکاری و فریب گردیده بود^۱ در حالی که زمینه از هر جهت آماده بود - کاملاً آماده بود - که بتوانیم با فهم منافع متقابل کشورهای منطقه و جهان و با اولویت قرار دادن منافع ملی کشور، قادر به انجام و پیاده کردن یک پلان مهم زیربنایی کشور باشیم. به این ترتیب از جانبی منافع حوزه در چارچوب منافع ملی کشور تأمین می‌گردید و از جانب دیگر به احتمال بسیار زیاد، ما این مشکل فعلی را نداشتیم. چنین وضعیتی، با کمی انعطاف‌پذیری سیاسی، فهم جایگاه حوزه در معادلات جدید جهان، درک منافع متقابل و منافع ملی کشور، جست‌وجوی منافع مشترک و بخصوص تحلیل درست و واقع‌بینانه از تحولات، واقعیتهای و رویدادهای مهم جهانی بعد از فروپاشی اتحاد شوروی سابق، میسر بود.

ب: شورای غزنی که به ابتکار رهبری حوزه جنوب غرب به تاریخ ۱۸ ثور ۱۳۷۳ مطابق ۷ / ۵ / ۱۹۹۴ در مرکز ولایت غزنی تشکیل گردید و بیشترین فرماندهان نظامی کشور - به نظر من نسبت به تمام گردهماییهای کشور بیشترین فرماندهان در غزنی جمع شدند - در آن جمع شده بودند از چندین جهت مورد توجه، تحلیل و بررسی است.^۲

۱ - این اولین تجمع فرماندهان بود که بدون امکانات و مداخله

- ۱ - نسبت شدت افکار ضد خارجی و ضد بیگانه که در زمان تجاوز و بعد از آن به افکار تزییق گردیده بود، چنین توجیه و تفسیری نیز نوعی وابستگی محسوب می‌گردد.
- ۲ - من تقریباً در همه گردهماییهای فرماندهان در گوشه و کنار کشور و خارج از کشور بودم از نظر کیفیت شخصیتها شورای غزنی قابل تحمل بود.

خارجی صورت می‌گرفت.

۲- در شورای غزنی رهبر یا رهبران احزاب هیچ دخالت نداشتند و هیچ نوع تماس با ایشان برقرار نگردیده بود.

۳- چون هیچ نوع مشورت، تماس و... در رابطه با شورای غزنی با دولت کابل، رهبران احزاب و کشورهای ذینفع گرفته نشده بود، لذا همه نسبت به قضیه حساس شده بودند. آنچه این حساسیتها را تبدیل به نوعی نگرانی کرده بود، تصمیمات اتخاذ شده و موضع شورای غزنی بود بخصوص موضع غیررسمی‌ای که در اعلامیه رسمی منعکس نیافته بود ولی درباره اش مفصل بحث گردیده بود. در قطعنامه غزنی طرح تشکیل قوای صلح سی هزار نفری عنوان گردیده بود و از جانبی دیگر، نماینده ویژه سازمان ملل که با تبلیغات وسیع به تازگی انتخاب گردیده بود، در پلانهایش طرح تشکیل قوایی بی طرف در کابل را ارائه کرده و نهایت تأکید را نیز داشت. بیشتر تصورات بر نوعی تبانی بین شورای چهارده ولایت تحت رهبری محمد اسماعیل خان و سازمان ملل بود، در حالی که چنین نبود. شورای غزنی می‌خواست واقعیتها را در گونه‌های پیچیده جامعه افغانستان در نظر بگیرد و طبیعی بود که چنین تصویری (توافق حوزه جنوب غرب و سازمان ملل و همکاری قوماندانهای تقریباً سراسر کشور) دولت، گروهها، احزاب و بعضی کشورهای ذینفع را نگران می‌ساخت و در مقابل این شورا قرار می‌داد، و داد. مورد دوم بحث در شورای غزنی، احتمال مخالفت رهبران بود که اگر رهبران احزاب یا دولت مخالفت کنند، شورای قوماندانان چه خواهد کرد. با صراحت لهجه توافق شد در صورت مخالفت رهبران، قوماندانان که قدرت واقعی و عملی کشورند، با آنها مقابله نمایند و طرح خویش را

در رابطه با صلح پیاده کنند.

ج - شورای عالی اسلامی که در چارچوب یک تفکر ملی و فراقومی به خاطر نجات میهن و آوردن صلح و قطع جنگ در کشور طراحی گردیده بود، برای بیشتر کشورهای منطقه، احزاب، گروهها و دولت به نحوی قابل تحمل نبود. اگر در حالی که در گوشه و کنار کشور همه فعالیت‌های گروهی در محور قومی، منطقه‌ای، نژادی و مذهبی متمرکز است و همه بحثها و گفت‌وگوها در راستای احقاق حقوق احزاب، گروهها، اقوام و... عنوان می‌شود، در گوشه‌ای دیگر از کشور نگاهی فراتر از این تفکرها و پلانی بالاتر از مسایل قومی، منطقه‌ای و نژادی عنوان گردد، طبیعی است که به دلایل فراوان و تناسبهای مختلف در نقطه مقابل و مورد مخالفت قرار می‌گیرد که به ترتیب:

۱ - آنهایی که منافعشان از طریق طرح مسایل قومی، نژادی و... تأمین می‌شد و به‌ویژه استمرار آن از این مسیر میسر بود، یقیناً مخالف بودند.

۲ - احزاب و گروههای درگیر که ساختار تشکیلاتی شان بیشتر قومی، نژادی، لسانی و منطقه‌ای است، طبعاً در مقابل چنین حرکت فراقومی قرار می‌گرفتند.

۳ - اگر بپذیریم که یکی از عوامل اصلی جنگ در افغانستان، مداخله خارجی است - که می‌پذیریم - بهترین و ساده‌ترین راه نفوذ کشورهای مداخله‌کننده، طرح مسایل قومی و... می‌باشد، پیدایش، استمرار و شدت جنگ از راه این گونه‌ها میسر است پس کشورهای که خواهان استمرار جنگ بودند در مقابل چنین پروسه فراقومی قرار

می‌گرفتند.

۴- از آن گذشته، حرکت شورای عالی اسلامی بر مبنای منافع ملی کشور؛ نه منافع حزب، گروه، قوم و... طراحی گردیده بود و طبیعی بود که پدیده کهنه قومی، قبایلی، طوایفی و... در مقابل آن قرار می‌گرفت و این یک اصل است که پدیده کهنه و ارتجاعی در مقابل حرکت نو و مترقی قرار می‌گیرد و عکس‌العمل نشان می‌دهد، به ویژه در کشور ما که افکار سنتی، قومی، قبایلی، منطقه‌ای و نژادی به پیمان‌های وسیع وجود داشته و در جریان جهاد در راستای توسعه این تفکر (قومی) به دلایل معین تلاش گردیده است.^۱

د- رهبری حوزه جنوب غرب پلان رقابت بین کشورهای اسلامی مثل جمهوری اسلامی ایران، جمهوری اسلامی پاکستان و عربستان سعودی را در هرات طراحی نموده بود، تا به وسیله چنین طرحی این کشورها را در میدان رقابت‌های سیاسی، اقتصادی و... کشیده و از این رقابتها در راستای توسعه مناسبات سیاسی، رشد اقتصادی، برنامه‌های بازسازی و زمینه‌های دیگر کمک مثل سرمایه‌گذاری و غیره در داخل حوزه استفاده نماید و از جانبی دیگر کشورهای اسلامی را در جایگاه رقابت مثبت با کشورهای غربی و ده‌ها مؤسسه خیریه دولتی و غیردولتی کشورهای مختلف غربی که در هرات و ولایات همجوار هرات فعالیت داشتند قرار دهد، تا در راستای سرمایه‌گذاری‌های بیشتر تشویق گردیده، از مجموع تواناییها و زمینه‌های به وجود آمده برای توسعه، آبادانی و تحکیم منافع ملی

۱- رک به هرات و نقطه‌های عطف (۱)، شورای عالی اسلامی هرات

کشور استفاده نماید.

ولی این روش مستلزم پلان کامل و سنجیده شده، سیاستمداران کهنه کار و خبره، دقت فراوان، وضعیت نرمال، دیپلماسی فعال و ساحه آرام دور از رقابتهای داخلی بود تا شاید - شاید - چنین مفکوره‌ای عملی گردد. حتی در چنان شرایط نیز این گونه پلانه‌ها در سیاست‌گذاری‌ها نوعی ریسک به حساب می‌آید و حوزه جنوب غرب با اتخاذ این روش به مقابل دیدگاهها، مفکوره‌ها، روشها، خواستها و سیاستهای گونه‌گون و عکس‌العملهای متفاوت مواجه گردید، که هر جناح به نوعی نگران و ناراضی بود.

پاکستان، عربستان سعودی و غرب در عین حالی که در دیدگاههای شان تفاوتهایی بود، یک جناح محسوب گردیده و نظرات مشخص و خواسته‌های معین داشتند مثل:

۱ - توسعه نفوذ سیاسی و کنترل فروپاشی اتحاد شوروی سابق

در حد معین.

۲ - تأمین ارتباط و رسیدن به مارکتهای آسیای میانه؛ انتقال نفت و

گاز کشورهای تازه به استقلال رسیده آسیای میانه.

۳ - نظارت بر نحوه رابطه این کشورها با کشور روسیه، کنترل و

نفوذ سیاسی امنیتی در تحولات کشورهای آسیای میانه.

۴ - کنترل و نظارت مراکز هسته‌ای و دانش مسلکی روسیه بعد از

فروپاشی اتحاد شوروی سابق در منطقه.

۵ - رقابتهای عقیدتی عربستان سعودی در جهان اسلام به ویژه بعد

از آزادی آسیای میانه.

خواستها و اهداف این جناح با آمدن ده‌ها هیأت این کشورها به

حوزه جنوب غرب کاملاً محسوس بود و در بیشترین موارد، با دیگر

کشورها یا جناح دیگر یا همسو نبودند و یا در مخالفت و تضاد قرار می‌گرفتند.

کشورهایی مثل جمهوری اسلامی ایران، روسیه، هند و... هر چند از نظر عقبه‌ای در چارچوب سیاستهای استراتژیکی، تاکتیکی، جهانی و منطقه‌ای هر کدام جایگاه خودش را داشت و دارد، اما در تناسبهای مختلف و زمینه‌های متفاوت در گونه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی به مقابل چنین استراتژی قرار می‌گرفتند، که اگر کمی به گذشته برگردیم، حوزه جنوب غرب در طول زمامداری اش در مقابل شک، تردید و نگرانیهای این جناح نیز قرار داشت و همین تشویشها و تردیدها از طرف دولت افغانستان تشویق می‌گردید، چون هر نوع عمل مستقل سیاسی و توافق منطقه‌ای که بدون اراده کابل به نتیجه می‌رسید، به نوعی تسلط و نفوذ دولت مرکزی را زیر سؤال می‌برد.

لذا حوزه در جریان زمامداری اش از ۱۳۷۱/۱/۲۹ تا تاریخ ۱۳۷۴/۶/۱۳ همراه هیچ یک از دو جناح و یک یا چند کشور به توافق معین و مشخصی نرسید، تا این توافق نوعی پشتیبانی سیاسی عملی به حساب آید و همچنان عدم توافق ما همراه یک جانب قضیه، کشور یا کشورها، سبب امتیاز گرفتن از جانب دیگر نیز نگردید، که در نتیجه کشورها یا از حوزه حمایت نمی‌کردند، یا ناراضی بودند، یا مخالفت می‌کردند و یا عملاً در دشمنی مستقیم با حوزه قرار داشتند.

ه - جمهوری اسلامی ایران با داشتن صدها کیلومتر سرحد (مرز) مشترک همراه افغانستان، که مجموعه این طول سرحد در حوزه جنوب غرب واقع گردیده است یکی از کشورهای قابل توجه برای حوزه بود. آنها این گونه فکر می‌کردند: در سالهای جهاد ملت مسلمان

افغانستان با متجاوزین، جمهوری اسلامی ایران در دشوارترین شرایط که ده‌ها مشکل و پرابلم نظامی، سیاسی و اجتماعی داشت مثل: جنگ عراق، حصر اقتصادی، فشارهای سیاسی، انقلاب نوپای، درگیریهای داخلی و... با موضوع معین و مشخص در کنار ملت افغانستان ایستاد و عملاً از جهاد مقدس ملت افغانستان پشتیبانی کرد؛ میلیونها پناه‌گزين و آواره افغان را اسکان داد و ده‌ها کريدت و امتياز سياسی را در مذاکرات بين‌المللی و بين‌الدول با کشور شوروی سابق و هم‌بیمانانش در دادوستدهای سياسی به خاطر جهاد ملت افغانستان از دست داد. با این حجم همکاری، دست کم امنیت صدها كيلومتر سرحد مشترک در ابعاد گونه‌گون و نوعی حضور و نفوذ بیشتر از دیگران، حق طبیعی آنان است. آنها می‌خواستند مطمئن باشند که نسبت به بقیه کشورهایی که از صدها و یا هزاران كيلومتر فاصله - آن‌هم در بیشترین موارد، بعد از پیروزی آمده‌اند - با در نظر داشت پیوندهای فرهنگی، تاریخی، زبانی و منطقه‌ای، اولویت دارند. مشخص است که جمهوری اسلامی ایران و کشورهایی که چنین مفکوره‌ای را به نحوی حمایت می‌کردند، از سیاستهای یکنواخت و سطح برخورد مساوی راضی نبودند و نگرانی‌شان کاملاً محسوس بود، که اگر کمی به گذشته برگردیم، جمهوری اسلامی ایران تا رسیدن طالبان به اطراف کابل از شورای هماهنگی (حزب اسلامی آقای حکمتیار، حزب وحدت اسلامی، جنبش ملی اسلامی و جبهه نجات ملی) حمایت می‌کرد و روابط نزدیکی همراه این شورا داشت. بعد از رسیدن طالبان به اطراف کابل، همکاری و روابط جمهوری اسلامی با دولت افغانستان توسعه و تحکیم بیشتری پیدا کرد.

و - من راجع به رابطه حوزه جنوب غرب با کابل در گوشه و کنار

نوشته‌هایم گهگاهی کم و بیش اشاراتی داشتیم. هر چند از نظر من نسبت اهمیت ویژه بحث، نیاز به تحلیل مفصل‌تر، اوضاع مساعدتر و فرصت مناسب‌تری است که در چنین وضعیتی مقدور نیست، ولی در حد ممکن، مختصر نگاهی به این مورد نیز خواهم کرد. برخورد حوزه جنوب غرب با مرکز همیشه حالت سردرگم، گنگ و نامفهومی داشت و در ارتباط ما، هیچ نوع معیار، ملاک و برنامه‌ای وجود نداشت تا بتوانیم بگوییم در فلان مورد به چه پیمانه و یا در فلان قسمت به چه مقدار؛ اما توقعات طرفین (کابل و حوزه جنوب غرب) تا حدی مشخص بود.

کابل توقع داشت هرات همانند دیگر ولایات کشور از نظر تشکیلات اداری دولت به عنوان یک ولایت از دولت اطاعت نماید. البته چون در این ولایت باستانی، شخصیت‌های مهم جهادی هستند و فداکاری بیشتری نموده‌اند و در سطح بین‌المللی مطرح‌اند آنها از احترام و موقعیت بهتری برخوردارند، اما این احترام و موقعیت هیچ تأثیری بر قوانین حاکم بر روابط اداری کشور نخواهد داشت.

همچنان از نظر ساختار گروهی، حوزه جنوب غرب بخشی از ساحه نفوذ و قدرت جمعیت اسلامی محسوب می‌گردد و هم از نظر اجتماعی در راستای مسایل فرهنگی و زبانی، نوعی تعهد اخلاقی دارد. در نتیجه در چارچوب قوانین کشور به عنوان یک ولایت، از نگاه ساختار تشکیلاتی حزبی و گروهی و همچنان تعهدات فرهنگی و اخلاقی، باید بدون چون و چرا از مرکز اطاعت نماید و تمام امکانات وسیع موجود را در ابعاد گونه‌گون در راستای تحکیم قدرت دولتی و تحت امر دولت استفاده و استعمال نماید.

حوزه جنوب غرب ساختار معینی را پیشنهاد نکرده بود و

خواسته‌هایش کاملاً مشخص نبود. اما از چگونگی رویدادها و روند جریان چنین استنباط می‌گردید که رهبری حوزه جنوب غرب تصورش بر آن بود که این منطقه شامل چندین ولایت، امکانات وسیع نظامی، نظم و دسپلین اداری، تشکیل اداره نسبتاً سالم، خلع سلاح عمومی، نوعی نظام عسکری، موقعیت خاص جیوپولتیکی با توجه به آسیای میانه و اهمیت اقتصادی هرات با توجه به دو گمرک و... که دارد، در رقابتهای کنونی - که در بخشهای مختلف کشور مثل مشرقی، شمال و... جریان دارد - تا حل قضیه کشور و تحکیم قدرت دولتی در سراسر میهن، به عنوان یک هویت نسبتاً مستقل تحت رهبری واحدش باقی بماند؛ در عین حالی که در همه تحولات و فراز و نشیبها به عنوان متحد و پشتیبان دولت باقی خواهد ماند.

این دو تفکر نمی‌توانستند همدیگر را تحمل کنند. بارها و بارها در مقابل همدیگر قرار گرفتند، به ویژه که در ترکیب هر دو (دولت مرکزی و حوزه جنوب غرب) تفکرهای افراطی و نوعی نفوذ وجود داشت، مخصوصاً نفوذ اعضای جمعیت اسلامی که تعهدشان قبل از حوزه به رهبری جمعیت اسلامی بود و از تفکر ایشان پشتیبانی می‌کردند.

در این میان عده‌ای معتقد بودند که هرات در رأس حوزه جنوب غرب می‌توانست موضع مشخص‌تری اتخاذ نماید و از سیاستهای چندپهلوی بگذرد؛ و از روش معین‌تری استفاده نماید، به طور مثال:

۱ - هرات چون سایر ولایات طبق قانون و مقررات پذیرفته شده کشور از مرکز اطاعت نموده و مطابق پلانهای دولت در راستای اهداف و پلانهای مرکز عمل نماید و تمام عواقب امور - چه مثبت و چه منفی، چه خوب و چه بد، چه پیروزی و چه شکست - مربوط

سیاستهای دولت بوده و به حساب دولت گذاشته می شود و بس.

۲ - حوزه با توجه به امکاناتی که گفته آمد و استفاده نهایی از تمام زمینهای موجود و ممکن، در سطوح بالای تصمیم گیری ها چه در بعد اداره دولتی، چه در سازماندهی حزبی و تشکیلاتی نفوذ نموده، در همه ترکیبها و تصمیم گیری ها از جمله کابینه^۱، سفارتخانه ها، ارگانهای مختلف دولتی، کدرهای رهبری حزب و... حضور فعال داشته و از این حضور فعال - که می توانست شامل حضور نظامی در کابل، متشکل ساختن افراد سیاسی، فرهنگی، شخصیت های با نفوذ و طرفداران حوزه جنوب غرب^۲، ایجاد نشریه، تبلیغات و... باشد - برای توسعه و رشد حوزه و بلند بردن سطح زندگی در ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی استفاده اعظمی نموده و از این طریق به اهدافش - که همانا توسعه، پیشرفت، آبادانی و بلند رفتن

۱ - در کابینه استاد برهان الدین ربانی، آقایان سید نورالله عماد وزیر زراعت و مالداری، سید اسحاق دلجو حسینی وزیر اطلاعات و فرهنگ، مولوی جلیل الله مولوی زاد وزیر تعلیم و تربیه - از سهمیه وزارتخانه ها، برای حرکت انقلاب اسلامی - حجت الاسلام والمسلمین مصباح هراتی وزیر مشاور، ضیایی و گلاب الدین شیرزایی به نوبت سرپرست وزارت تجارت از هرات بودند، که هیچ کدام از این وزراء از جانب حوزه جنوب غرب معرفی نگردیده بودند و همچنان بیشتر آنها میانه خوبی همراه حوزه نداشتند. تعدادی از هراتی ها نیز در پستهای مهم دیگری وظیفه اجراء می کردند.

۲ - از ساکنین کابل شخصیت های علمی، سیاسی، فرهنگی و مسلکی فراوانی که از حوزه جنوب غرب یا دیگر ولایات کشور بودند و علاقه مندی فراوانی به رهبری حوزه جنوب غرب داشتند و تعدادشان تشکلهای فرهنگی و اجتماعی و نشریه ماهنامه نیز داشتند.

چون روند امورات طوری پیش آمده بود، که همه چیز بر مبنای گرایشهای قومی و منطقه ای استوار بود و به نحوی مورد بی مهری قرار گرفته بودند، علاقه شدید به نوعی تشکل سازماندهی، ادامه کار نشریه و فعالیت داشتند و همچنان توقع پشتیبانی سیاسی از حوزه جنوب غرب.

سطح زندگی در ابعاد گوناگون است، نایل آید.

۳- از زاویه دیگر، حوزه جنوب غرب در یک پلان لوکلستی^۱ فادر بود مثل دیگر اقوام که هم اکنون در سطح کشور فعالیت دارند. به عنوان یک هویت قومی یا منطقه‌ای مثل فارس، خراسان بزرگ و... در چارچوب یک تفکر مستقل و بی طرف در قبال رویدادهایی مثل جنگهای داخلی و غیره، می توانست خواسته‌های مشخص خود را - که شامل ایده‌های مختلف و شاید هم از جمله حکومت ایالتی^۲ و... باشد - پیشنهاد نماید و همچنان بودجه خود را از دولت مرکزی اخذ بدارد^۳ که در چنان وضعیتی هرات (حوزه جنوب غرب) همانند دیگر هویت‌های موجود مثل تاجیک، هزاره، ازبک و پشتون در تحولات سیاسی و نظامی مطرح بماند، به ویژه که این ساحه از نظر هویت مطرح شده، شخصیت‌های جهادی و امکاناتی که گفته آمد، خیلی بهتر و بیشتر می توانست مطرح باشد.

۴ - حوزه جنوب غرب این توانایی را داشت - خوب هم داشت - که به عنوان یک هویت ملی فراقومی و فرامنطقه‌ای در گونه ساختار سیاسی، فرهنگی، عدالت اجتماعی، اداره سالم مردمی، نظم اداری و هویت جامعه مدنی برای دیگر مناطق کشور به مثابه الگو عمل کند،

۱ - localism

۲- نظریه حکومت ایالتی در حوزه جنوب غرب از جانب من ارائه شد و هرچند طرفداران زیادی داشت، اما رسماً عنوان نگردید. اولین بار در این مورد در مطلبی تحت عنوان هرات و انقلاب اسلامی در سال ۱۳۷۱ در روزنامه اتفاق اسلام به طور خلاصه اشاره رفت و بحثی نسبتاً مفصل در سال ۱۳۷۲ در مصاحبه رادیو برون مرزی ایران مطرح گردید و همچنان مطلب دیگری تحت عنوان (عبور از واقعیت) در رابطه با فدرالیسم و پی آمدهای مثبت و منفی آن نیز نوشته‌ام. مراجعه شود به «هرات و نقطه‌های عطف»، جلد (۱).

۳- شورای مشرقی تا آخرین روزهای سقوط، بودجه خود را از دولت اخذ می نمود.

چه حوزه از نظر عظمت تاریخی، سوابق فرهنگی، رشد فکری، جایگاه و موقعیت سیاسی در سطح کشور، منطقه و جهان، امنیت نسبی، اداره متمرکز، تشکیل اردو، خلع سلاح^۱ و ارزشهای جهادی که تبلور آن در قیام خونین حوت و ده‌ها عملیات مهم نظامی علیه متجاوزین قابل بررسی است، می‌توانست جایگاه واقعی خود را در چنین پروسه اسلامی، جهادی، ملی و مردمی ارائه دهد یا به عبارت دیگر همه ابزارها، نمونها و برازندگیها برای پیاده کردن چنین پلان ملی موجود بود. البته و صد البته چنین اقدام بزرگ و تاریخی مستلزم پلان سنجیده شده، هیأت مشاورین کارکشته و قوی، تصمیم قاطع و تعیین‌کننده، تدبیری کامل، بینش وسیع و بی‌طرفی در جنگ و سیاست مثبت و فعال بود.

۱- من از طرفداران جدی خلع سلاح بوده و هستم و معتقدم در موجودیت سلاح، از جانبی صلح منطقی نمی‌تواند بیاید و از جانبی دیگر، که بسیار مهم می‌باشد، نقش مردم در انتخاب نمی‌تواند برجسته، واقعی و بدون تأثیر منفی باشد و از جانبی دیگر بدون خلع سلاح امکان آزادی فردی و اجتماعی در چارچوب پرناسیبه‌های پذیرفته شده مثل آزادی بیان، مطبوعات و... میسر نیست. اما خلع سلاح باید در سطح کشور صورت گیرد، تا منطقه‌ای در مقابل منطقه دیگر بدون بنیه دفاعی نماند. در صورتی که منطقه‌ای دست به خلع سلاح تحت امرش می‌زند - مثل حوزه جنوب غرب - باید قبل از خلع سلاح، میکانیسم مشخص دفاعی و نوعی ساختار امنیتی مطمئن به وجود آورد تا امنیت مناطق خلع سلاح شده کاملاً تأمین گردد. سلاح دست داشته مردم - که بیشتر روسی و به غنیمت گرفته شده است - باید به مقابل امتیاز مشخصی مثل پول و... جمع‌آوری گردد تا آن جنبه فداکاری مردم به نوعی ارج گذاشته شود. به طور مثال خلع سلاح غور توسط حوزه جنوب استراتژی مفیدی بود، اما از روش ناگواری استفاده شد و بدون یک مکانیسم امنیتی، قوای خلع سلاح کننده حوزه، دوستان و متحدین خود را خلع سلاح کرد. مخالفین هم به کوهستانها فرار کردند و قواء به دلایل فراوان نتوانست در کوههای سرد و پر از برف غور آنها را تعقیب کند. همگام با برگشت قوای حوزه، مردم آن منطقه خسارات مالی و جانی‌ای متحمل گردیدند که یکی از عوامل ناراضی‌تبی آنها شد.

بیشتر هراتیان، مجموع محافل فکری، فرهنگی، سیاسی اکثر جامعه روشن فکر چه در داخل هرات، حوزه و کشور و چه در هجرت - در کشورهای مختلف جهان - از مفکوره ملی و فراقومی پشتیبانی می کردند. و تلاشهای فراوانی در این زمینه صورت گرفت. شخصیت‌های علمی، سیاسی، فرهنگی از سراسر جهان آمدند و در این راستا تلاش کردند. روزها، هفته‌ها و ماهها وقت صرف کردند، که شما نتیجه و نمای این تلاشها را می‌توانید در شورای غزنی و شورای عالی اسلامی هرات مشاهده نمایید. متأسفانه به دلایل فراوان داخلی و خارجی که به مواردی معدود - خیلی معدود - اشارت رفت، موضع اصولی و ملی ما از دست رفت که در فرصت مناسب به بررسی عمیق آن خواهم پرداخت. هر چند حوزه جنوب غرب نتوانست به اهداف خود دست یابد، اما ارزش و اهمیت این تفکر و این پلان به عنوان نقطه عطفی ثبت تاریخ خواهد ماند.

زمینه بعدی در چارچوب زمانی بعد از شکست، تفکر اصولی (موضع ملی) حوزه، محدوده فرهنگی در داخل کشور بود. حوزه در موضع مشترک با این اقوام - که از نظر فرهنگی متحدین استراتژیکی محسوب می‌گردیدند و همچنان درد محرومیت را در پشت و پهلوی خود در روند تاریخ کشور لمس کرده بودند - می‌توانست با پلان همه جانبه، راه را برای حل پرابلمهای کشور و نوعی زندگی توأم با عدالت اجتماعی در طرح توازن قدرت و فعال ساختن منطق گفت‌وگو به جای جنگ برای همه اقوام فراهم آورد که به احتمال زیاد، در آن صورت ما شاهد چنین وضعیتی نبودیم. اگر از این زمینه‌ها (محدوده فرهنگی زبانی داخل کشور) در بعد مثبت آن در راستای اهداف اشاره شده استفاده می‌گردید، ما جبهات گسترده، نبرد خونین و دهها کشته

و زخمی در شرق حوزه (بادغیس) به مقابل جنبش نداشتیم و هرگز شاهد بمبارد هرات توسط جنبش به نفع طالبان نبودیم و مضافاً دشمنان حوزه به همسنگران مطمئن و وفاداری تبدیل می‌گردیدند. لذا در کابل دیدگاه‌های مختلف نسبت به هرات وجود داشت:

۱- تعدادی فکر می‌کردند هرات به عنوان متحد سیاسی نظامی پشتیبان ماست، از ما حمایت می‌کند و ساحهٔ پر قدرتی را از نظر فرهنگی، سیاسی، نظامی و اجتماعی در اختیار دارد. پس با چنین کیفیتی می‌تواند بازوی توانمندی برای کابل باشد. نارساییهای موجود در روابط و ضوابط اداری نیز در طول زمان و تحکیم قدرت دولتی در دیگر ولایات، آهسته آهسته مرتفع خواهد گردید.

۲- گروه دوم یا تفکر دیگر، می‌گفتند: هرات اگر به مفهوم واقعی کلمه دوست و همراه ما نیست، دشمن هم به حساب نمی‌آید. هر نوع نظری که دربارهٔ حمایت و دوستی هرات وجود داشته باشد، مهم نیست. مهم آن است که هرات حداقل دشمن ما نیست.

۳- آنهایی که نظر افراطی تری داشتند، می‌گفتند: هرات در مقام دوست از پشت به ما خنجر می‌زند.

شکی نیست که رقابتهای گروهی، منطقه‌ای و... در این تفکرها اثر داشت که در نتیجه، برخوردهای گوناگون از طیفهای مختلف در رابطه با حوزه وجود داشت که بعد منفی آن شامل عدم دوستی، مخالفت و در مواردی دشمنی نیز می‌گردید. کابل همیشه سعی داشت که از هر طریق ممکن به هرات بفهماند که؛ شما یک ولایت هستید مثل دیگر ولایات کشور و در چوکات سازمان اداری، همهٔ ولایات یکسان هستند. همین سعی که از طرف ریاست جمهوری توأم با احترام و حفظ موقعیت هرات صورت می‌گرفت، از جانب وزارتخانه‌های

مختلف و ریاستهای عمومی که به دست احزاب و گروههای مختلف بودند، با لهجه‌ای خشن، بی‌باک و بی‌پرده عنوان می‌گردید. مخصوصاً که درک احزاب این بود که وزارتخانه مربوطه همراه تمام ادارات مربوط و تشکیلاتش در سراسر کشور سهم حزب ماست. وقتی مسئولین وزارتخانه‌ها خود را در مورد اداره مربوطه‌شان در هرات و ولایات حوزه بدون صلاحیت می‌دیدند، با عصبانیت بیشتری برخورد می‌کردند. لذا از طریق بخشهای مختلف مرکز به روشهای گوناگون، برای محدود ساختن هرات در تشکیلات اداری کوشش صورت می‌گرفت که از جمله می‌توان به تشویق ولایات همجوار به ارتباط مستقیم به کابل، تماس همراه فرماندهان و به هم شکسته شدن قدرت در داخل هرات، نام برد. از یک جانب موضع گنگ ما و از جانبی دیگر تلاشهای کابل، در به هم پاشیده شدن حوزه جنوب غرب، اثر داشت.

ز - جبهه وسیع و گسترده‌ای که شامل بیشتر جناحهای درگیر داخلی و خارجی می‌گردید، علیه حوزه جنوب غرب به وجود آمده بود که هر کدام به دلایل مشخص و تناسبهای معین یا در جبهه نظامی با ما می‌جنگیدند، یا از جنگ علیه حوزه پشتیبانی و حمایت می‌کردند، یا در مخالفت سیاسی قرار داشتند و یا به نحوی ناراضی بودند که بهتر است این گونه بدان اشاره نمود:

۱ - درباره دولت و مفکوره‌های گوناگون آن مختصراً اشارت گردید.

۲ - کشورهای خارجی به دلایلی که گفته آمد، بیشترشان در مخالفت و دشمنی با حوزه قرار داشتند که در مورد آن نیز مختصر بحثی صورت گرفت.

۳- گروهها و احزاب، در آن زمان موقفشان چنین بود: دشمنی طالبان کاملاً مشخص است. آنها عملاً در میدانهای نبرد با ما جنگیدند و در بعد نظامی عامل اصلی اشغال هرات (حوزه جنوب غرب) بودند.

حزب اسلامی آقای حکمتیار: افراد حزب اسلامی آقای حکمتیار از شروع حکومت مجاهدین در هرات و اطراف آن، با مسؤولین هرات که عمدتاً جمعیتی بودند، در وضعیت جنگی قرار داشتند. گر چه چندین پایگاه از پایگاههای حزب در اطراف هرات برچیده شدند، اما در زیرکوه شیندند، غور، ماچ بادغیس و ولایت غور درگیریهای پراکنده‌ای در طول زمامداری مجاهدین در هرات ادامه داشت و افراد حزب اسلامی زیرکوه شیندند - که از اقوام پشتون بودند - در سقوط هرات نقش فعال و تعیین کننده‌ای داشتند و در عین حال حزب اسلامی عضو فعال و تعیین کننده شورای هماهنگی بود و شورای هماهنگی (حزب اسلامی، وحدت اسلامی، جنبش ملی اسلامی و جبهه نجات ملی) عملاً با دولت در حال نبرد بودند و جنبش ملی و حزب اسلامی که زمینه جنگشان از نظر جغرافیایی با حوزه جنوب غرب بهتر مساعد بود با حوزه نیز درگیری داشتند.

جنبش ملی اسلامی: جنبش با حوزه در وضعیت کامل محاروبی قرار داشت، و حوزه جنوب غرب جبهه فعال و خط مدافعه در مقابل جنبش داشت. گرچه از شدت نبرد در بالامرغاب مقداری کاسته شده بود، اما طرفین در وضعیت کامل محاروبی قرار داشتند و هیچ نوع گفت‌وگویی در مورد آتش‌بس یا صلح صورت نگرفته بود. جنبش ملی نهایتاً به طرفداری از طالبان علیه حوزه جنوب غرب وارد جنگ گردیده در آن ایام که طالبان فاقد قوای هوایی بودند، هرات را بمبارد

نموده و همگام با سقوط هرات ولایت بادغیس را اشغال نمود. در مجموع جنبش از نظر موضع سیاسی نظامی به صفت عضو شورای هماهنگی در موضع شورای هماهنگی قرار داشت.

حزب وحدت اسلامی به صفت عضو شورای هماهنگی، موضع مخالف با دولت مرکزی و حوزه داشت. در کابل نبرد این حزب با دولت با شدت هر چه بیشتر جریان داشت و در حوزه جنوب غرب نیز مشکلاتی بین حوزه و حزب وحدت بود. درگیریهای پراکنده در ولایت فراه؛ خلع سلاح حزب وحدت در هرات که برای حزب وحدت قابل توجه نبود؛ جلوگیری از اسکان غیرهراتیها در هرات و دستگیری بعضی از افراد حزب وحدت اسلامی توسط ارگانهای امنیتی هرات در حین رفت و آمد را می توان از جمله عوامل اختلاف حزب وحدت با حوزه جنوب غرب دانست، مضاف بر موضع اصلی حزب وحدت که سیاستهای آن در چارچوب شورای هماهنگی تعیین می گردید. هر چند حزب وحدت به نفع طالبان عملاً وارد جنگ با هرات نشد، اما در مخالفت با هرات قرار داشت.

جبهه نجات ملی: موضع جبهه نجات ملی را به رهبری آقای مجددی باید بیشتر در زمینه موضع سیاسی به صفت عضو شورای هماهنگی بررسی کرد، چون از نظر نظامی در وضعیتی نبودند که عملاً وارد جنگ شوند، لذا در موضع شورای هماهنگی از نظر سیاسی قرار داشتند.

حرکت انقلاب اسلامی (جمعیت العلما): نیروهای حرکت انقلاب به رهبری مولوی محمدنبی محمدی به طالبان پیوسته بودند. آنها بیشتر در ولایات پکتیا، پکتیکا، لوگر، میدان، غزنی، زابل، هیرمند و فراه بودند. به استثنای هیرمند (غفار آخندزاده) و فراه (بخشی از

نیروهای ملا محمدشاه) - و همه در میدانهای جنگ به نفع طالبان وارد شده بودند و سخت می جنگیدند.

حزب اسلامی مولوی خالص: حزب آقای خالص موضع سیاسی خود را به حمایت از طالبان اعلان کرده بود، اما افراد حزب اسلامی آقای خالص در شهر هرات تعدادشان اندک بود و به نفع طالبان در حوزه هیچ اقدامی نکردند، هرچند بعد از سقوط هرات در کنار طالبان ماندند. البته افراد این حزب در ولایت فراه علیه حوزه وارد عمل شدند.^۱

محاذا ملی: این حزب به رهبری پیر گیلانی، همیشه جنگهای داخلی را محکوم می کرد و می کند و در جنگهای داخلی بعد از پیروزی حکومت مجاهدین به عنوان حزب بی طرف عملاً باقی ماند، اما شخص پیر گیلانی طی مصاحبه ای با رادیو بی بی سی طالبان را افغانان سوچه (پاک، بی غش) معرفی کردند.^۲

مواضع جمعیت اسلامی، حرکت اسلامی و اتحاد اسلامی را باید در چارچوب دولت بررسی کرد، که بدان اشاراتی گردید.

تخریب ناشیانه بعضی از هراتیان که همیشه با عجله و بدون تحمل صورت می گرفت، نیز قابل طرح است. در هر جامعه ای نیروی فکری مخالف و موافق زمینه رشد و تکامل را بهتر می سازد و حضور چنین نیروهایی ضروری است، در صورتی که مخالفتها با انتقادهای سازنده، نقد و بررسیهای عالمانه و ارائه راه حل های معقول و منطقی

۱ - جبهات حزب اسلامی آقای خالص در مناطق مختلف کشور مواضع گوناگون داشتند.

۲ - با آنچه امروز بعد از نبردهای خونین چندین ساله اخیر مشاهده می گردد، از نظر من محاذا ملی معقول ترین موضع را داشته است و توانسته عملاً به عنوان یک تشکیلات سیاسی خود را از جنگهای داخلی دور نگه دارد.

باشد و از جانب دیگر موافقتها بر اساس استدلال و برهان باشد تا زمینه گزینش خوبها میسر گردد. به گونه‌ای دیگر، برخورد افکار، تصادم نظریات، انتقادهای سازنده، موافقتها، و مخالفتها هستند که در روند یک پروسه باعث انتخاب باارزشها می‌گردند. متأسفانه در هرات بحث تخریبی بود.

در نتیجه؛ عوامل خارجی؛ مخالفت‌های احزاب و گروه‌های سیاسی نظامی در داخل کشور؛ نارساییهای داخلی در رهبری حوزه؛ عدم موضع مشخص در برابر رویدادهای مختلف؛ انعطاف ناپذیری خشک و خطر ساز سیاسی؛ اقدامات نسنجیده نظامی - به ویژه ترکیب شکننده درون تشکیلات نظامی - و عدم موجودیت پلان حساب شده؛ اختلافات درونی در بین شخصیت‌های هرات در سطح ولایات حوزه و بین حوزه و مرکز؛ دست به دست هم داد تا اسطوره حوزه جنوب غرب به هم بشکند، که شکست.

ح - یک نقطه اتکای دیگر حوزه جنوب غرب - که قبلاً اشاره کوتاهی شد - متحدین استراتژیکی آن بودند. حوزه بعد از پیروزی مجاهدین به تاریخ (۱۳۷۱/۱/۲۹) می‌توانست به خاطر پیاده کردن اهداف جهاد در راستای منافع ملی کشور، به سراغ آنها رفته و آنها را پیدانماید و یکجا با آنها در راستای منافع ملی، یکپارچگی ملت افغانستان، قطع جنگ، آوردن صلح و طرح نوعی چشم انداز روشن سیاسی و نوعی توازن قواء بین اقوام مختلف، استناد نماید. این متحدین (هزاره، تاجیک و ازبک) با همه اختلاف نظرها، اختلاف سلیقه‌ها و خواسته‌های متفاوت که داشتند، در بیشترین موارد با حوزه منافع و سرنوشت مشترک داشتند، لذا همراهانی مطمئن محسوب می‌گردیدند.

هرات را نمی‌توان یک هویت قومی مثل هزاره، ازبک و تاجیک محاسبه نمود چون هرات به عنوان یک جامعه شهری متشکل از اقوام مختلف مثل هزاره، تاجیک، پشتون، ازبک و از نظر مذهبی شیعه و سنی و از نظر دینی مسلمان، یهود، هندو و سیک می‌باشد. در کشور ما اگر کابل را به عنوان یک جامعه شهری متعلق به تمام مردم کشور به عنوان یک هویت شهرنشینی بدانیم - که می‌باشد - مرکز دو ولایت دیگر می‌تواند به عنوان نمونه‌ای کوچک از جامعه شهری مطرح گردد که یکی هرات و دیگری مزارشریف مرکز ولایت بلخ است. در ولایات دیگری مثل پکتیا، هیرمند، لغمان و کنر، آن قدر افکار شهری پایین است و یا به عبارت دیگر آن قدر سطح شهرنشینی محدود است که انتخاب عنوان ۵٪ مشکل است برای چنین ولایاتی اطلاق گردد. وقتی شما در جلال‌آباد، به هر یکی از مکاتب بروید، همه شاگردان پشتون‌اند و اگر به هزاره‌جات به هر یک از کوچه‌ها بروید، همه ساکنین خانه‌ها هزاره‌اند یا اگر به بازاری در پکتیکا بروید، همه مغازه‌ها مال پشتونهاست و... اما در هرات این طور نیست. در یک بازار، صدها مغازه از دهها گونه افراد جامعه و در یک کوچه دهها خانه از اقوام گوناگون جامعه و حتی در بسیار موارد در گونه‌های پیشرفته‌تری مثل محله ترکمنها، محله وردکها، جاده قندهاری‌ها (لیلامی‌فروشی)، محله بردرانیها، محله سبزواریها، محله مهمندها، محله موسایی‌ها (یهودیه‌ها)، مارکت هندوها و... وجود دارند.

شکی نیست که ترقی، پیشرفت و توسعه از شهرنشینی به وجود می‌آید؛ سیستم اداره و مدیریت در شهر شکل می‌گیرد؛ مراکز صنعتی در شهر به وجود می‌آید؛ اقتصاد در شهر به صورت علمی آن قدم می‌گذارد؛ دانشگاه‌ها، مراکز تحقیقاتی، فرهنگی، مطبوعاتی در

شهرها هستند. خلاصه در شهرها، جامعه به فورم امروزی آن شکل می‌گیرد و تا سطح جامعه مدنی توسعه پیدا می‌کند. هر جامعه‌ای که بخواهد توسعه داشته باشد در حد تعادل اقتصادش، باید شهرنشینی و در واقع افکار شهری را توسعه دهد. در افغانستان - به استثنای کابل، هرات و مزارشریف - در بیشترین شهرها بیش از ۹۵٪ مردم افکار غیرشهری، سنتی یا قبایلی دارند که شما تلور آن را در عملکرد طالبان شاهد می‌باشید. در همین سه شهر، می‌توان ۲۰ الی ۲۵٪ جمعیت را با افکار شهری به حساب آورد. اگر توجه بیشتری به متحدین فرهنگی می‌گردید و از این وحدت و یکپارچگی در راستای توازن قدرت، رشد همه اقوام ساکن در کشور، منافع ملی، کوتاه کردن دست بیگانگان و قطع جنگ استفاده می‌شد و همچنان اگر افراد مترقی و روشنفکران ما عوض نشستن و نوزدن از این پروسه حمایت می‌کردند، طبیعی بود که جریان تفکر ملی به جانب توسعه تقویت می‌گردید. بحث ما بحث هزاره، پشتون، تاجیک و ازبک نیست؛ تفکر فراقومی و فرامنطقه‌ای به خاطر منافع ملی است. بحث جامعه شهری، نموده‌های آن و افکار ملی مفصل‌تر از آن است که در این فرصت بشود به آن پرداخت و می‌گذاریم به فرصت مناسب‌تر. با همه این واقعیتها، اولین نبرد خونین حوزه جنوب غرب با مجموعه امکانات هوایی و زمینی دز ولایت بادغیس با جنبش ملی شروع گردید، در حالی که جنبش ملی می‌توانست همراهی مناسب بوده در ابعاد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی برای حوزه بسیار حایز اهمیت باشد.

از نظر فرهنگی، بلخ با تمدن کهن و عظمت تاریخی آن به عنوان شهر مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و بوعلی سینای بلخی که در

محدوده همجواری، همزبانی و رنج محرومیت کشیدن همچون ما قرار داشت، با هویت شهری که گفته آمد، وقتی در کنار تمدن کهن خاک اولیا (هرات) قرار می گرفت، همراه با شهر انصاری، رازی و جامی می توانستند سازنده تمدنهای بزرگ دیگر باشند و نقش این دو ساحه - به خصوص هویت‌های دیگری که می توانست همراه باشد - در توسعه فرهنگی، تقویت جامعه شهری، رشد تفکر ملی، توازن هوا به نفع صلح، قطع جنگ، قطع مداخله اجانب، پشتیبانی از نوع نظام حکومتی بر مبنای آراء مردم، آزادی و استقلال کشور، بسیار برجسته باشد.

از نظر اقتصادی، سمت شمال بزرگترین تولید کننده مواد صادراتی در کشور است. نفت و گاز آن به جای خودش، ساحه وسیع زراعتی با آب و خاک حاصل خیز و استثنایی، چراگاههای معروف - بسیار معروف - مالدارانی که در منطقه کم نظیرند، قالی و قالیچه ترکمن؛ پوست قره قل، کرک، پشم، پنبه و انواع دانه‌ها، این منطقه را در جایگاه اقتصادی خوبی قرار داده است. در همان مدت کوتاهی که راههای هرات و بلخ باز بود و خریدارها و فروشنده‌ها رفت و آمد داشتند، روزانه صدها وسیله نقلیه از اجناسی که از بازارهای هرات خریداری شده بودند، به طرف شمال در حرکت بودند و همین وسایط از آن طرف با اموال صادراتی به هرات می آمدند که از جانبی باعث توسعه داد و ستد بازارهای هرات و گردش سریع سرمایه‌ها بود و از جانبی دیگر اموال صادراتی بر بنیه اقتصادی حوزه و توان اسعاری آن می افزود و به عبارت دیگر، سطح عرضه و تقاضای صادرات و واردات را تقویت می نمود. هرات که از نظر امنیتی در جایگاهی ویژه قرار داشت، هر روز سرمایه‌های بیشتری را جذب

می‌کرد و تبدیل به مرکز اقتصادی بسیار مهمی در کشور می‌گردید. به خصوص وضعیت جنگی کابل، سرمایه‌های مهم مرکز را نیز به طرف هرات سرازیر کرده بود.^۱

از نظر نظامی، جنبش یکی از سه قدرت موجود آن زمان کشور که دارای قوای مجهز هوایی و زمینی بودند (کابل، هرات، بلخ) به حساب می‌آمد. بلخ با توجه به بندر حیرتان، امکانات وسیعی در دسترس داشت و همچنان با توجه به موقعیتهای گفته شده، ساحهٔ سرحدات آسیای میانه بی‌تردید از نظر سیاسی جایگاه ویژهٔ خود را دارد. لذا چنان متحدی، با چنان موقعیتی و چنان اهمیتی بارها دست دوستی به طرف ما دراز کرد و از حوزه خواست در کنار هم باشند. نه تنها دست او را کوتاه کردن، بلکه با او از در جنگ در آمدن، کار عاقلانه و منصفانه‌ای نبوده است.

ما چندین مورد با غور درگیر شدیم که می‌توانستیم نشویم. این درگیری‌ها، به نوعی تضعیف توان خودی بود، توانی که می‌توانست در توازن قوا و آوردن صلح مفید باشد. نکته‌ای که باید به دقت مورد توجه قرارگیرد این است که این مفکوره و این تواناییها، به معنی حذف قوم دیگری نیست که چنان روشی، فاشیستی بوده و محکوم است، بلکه این روش برای رشد همهٔ اقوام (پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک و بلوچ) در جهت مثبت آن می‌توانست مورد استفاده قرارگیرد. ط - انقلابها در سالهای اول پیروزی خود به خاطر مشکلات جریان پیروزی انقلاب، حجم تخریب و رشکسته شدن اقتصاد کشور، بیکاری و تورم، برخوردهای داخلی و دگرگونی‌های پی‌آمد جنگ و

انقلاب، نیاز به یک دشمن خارجی فعال دارند؛ دشمنی که آثار جنایات، کشتار، ویرانی و مشکلات از مداخله یا حضور او در جامعه مشهود و قابل توجیه باشد، تا توسط روشهای گونه‌گون از جانبی برای تشویق، تحریک و آماده نمودن افکار عمومی جامعه در راستای نوآوری‌ها و پیاده کردن اهداف انقلاب و انقلابیون مورد استفاده قرار گیرد و از جانبی دیگر انداختن همه مشکلات، نارساییها و عوارض منفی جامعه به حضور دشمن و پی آمدهای منفی حضور دشمن، توجیه کرد. دشمن خارجی‌ای که دستش به خون ملت آلوده باشد، آن هم بمانند روسها، که مستقیماً به کشور ما لشکرکشی کردند و در ده سال حضورشان کشور ما را به ویرانه‌ای تبدیل کردند - یکی از بهترین وسیله‌ها برای توجیه مشکلات می‌توانست باشد. ^۱ فروپاشی اتحاد شوروی سابق، ما را از این ناحیه در خلاء قرارداد. نه این که در خلاء قرار داد، بلکه مفکوره‌های متفاوتی در مورد الترناتیف این دشمن خارجی یا عدم آن در جامعه به وجود آورد.

یک مفکوره آن بود که عظمت جهاد و حجم ایثار افغانها همان‌طوری که حاصلش پیروزی ملت ما بوده است، مردم روسیه را نیز از یوغ استعمار کمونیست و اتحاد شوروی سابق نجات داده است. پس نه کمونیسم اتحاد شوروی وجود دارد و نه پیمان ورشو. دشمنی ما، متوجه کمونستها و زمامداران شوروی سابق بوده که وجود خارجی در قدرت روسیه ندارند. ما با مردم روسیه و ملت روس دشمنی نداریم، پس چه دلیلی دارد که با کشور قدرتمند منطقه دون هیچ‌گونه عاملی دشمنی کنیم، در حالی که پیچیدگیهای نوع

- این وسیله در بیشتر کشورها به عنوان یک تز استفاده می‌شود.

اقتصاد، چرخ صنعت به هم پاشیده، پرابلمهای منطقه‌ای و... ما و کشور روسیه را در ابعاد گوناگون به هم گره داده است.

تصور دیگری که وجود داشت الترناتیف امریکا به جای شوروی سابق بود که می‌گفتند امریکا فعلاً با مسلمین درگیر است و باید افکار جامعه علیه دشمنی امریکا هدایت و از آن بهره‌برداری شود.

گروهی عقیده داشتند دو ابرقدرت مثل همنند و علیه هر دو باید شعار داده و با هر دو دشمنی کرد.

گروهی دیگری از مردم می‌گفتند کشورهای مختلف جهان در سطح دنیا در جست‌وجوی دوست یا دوستانی‌اند. امریکا به هر دلیلی که بوده، جهاد ما را سپورت کرده؛ چرا و به چه دلیلی ما با آن دشمنی ورزیم؟!

حوزه جنوب غرب هرچند در این مورد به انتخاب مشخصی دست نیافته بود، سیاست خارجی مرکز را مشخصاً و بدون چون و چرا عملی نمی‌ساخت و در مورد روسها به عنوان دشمن اصلی مردم افغانستان کوتاه نمی‌آمد و همه ویرانی‌ها، برادرکشی‌ها و خرابی‌ها را نتیجه آثار تجاوز روسیه می‌دانست.

ف - در طول قرار گرفتن افکار سنتی و بسته حوزه جنوب غرب با طالبان، در بیشترین موارد کاملاً مشهود بود، همان طوری که اشاره شد. افکار غیر شهری بسته و سنتی در سطح کشور به اکثریت قرار دارد. هر چند شهرهایی مثل کابل، هرات و مزار با دیگر شهرها تفاوتی دارند، اما با وجود تفاوتها، به احتمال قوی بیش از ۷۵٪ مردم سنتی فکر می‌کنند و سنتهای کهنه در عقاید مردم عجین شده است.

هر چند باید به محمد اسماعیل خان تا حدی به عنوان شخصیت

مسلمان و ملی نگاه کرد و تبارز چهره ایشان بیشتر ملی بود، تا اخوانی؛ اما رشد افکار سنتی و اخوانی در جریان جهاد، به خاطر تحریک افکار عمومی مردم در مقابل حاکمیت وقت و همچنان برخی برنامه‌های حوزه جنوب غرب، چه در جریان جهاد مقدس، چه در دوران حکومت داکتر نجیب‌الله و چه در ایام زمامداری مجاهدین این افکار را به نحوی رشد داد، که نهایتاً در طول افکار طالبان قرار گرفت؛ با این تفاوت که از نظر فکری، طالبان تندروتر، پرننگ‌تر و برادر بزرگ‌تر و افکار سنتی حوزه میانه‌روتر، کم‌رنگ‌تر و برادر بعدی بودند. رشد افکار سنتی غیرشهری در جریان جهاد مقدس برای استفاده علیه دولت وقت و توجیه عملکرد دولت به عنوان نمونه کفر، شرک و الحاد برای هر چه پرشورتر شدن بعد عقیدتی مردم علیه دشمن اجتناب ناپذیر بود، اما بعدها همین تفکر در طول قرار گرفت. شخصاً شاهد افراد و فرماندهان زیادی در جریان حمله طالبان به هرات بودم که جنگ علیه طالبان را زیر سؤال می‌گرفتند، فرماندهان عزیز می‌گویند که هم اکنون از دست طالبان فرار کرده‌اند. این از جانبی دلیل روشنی برای در طول قرار گرفتن افکار طالبان است و از جانبی دیگر پایه‌های مقاومت افکار عمومی را به نوعی متزلزل می‌ساخت.

بیشترین موارد مشاجره در حوزه، افکار سنتی و خواسته‌های تندروان در حوزه جنوب غرب بود که در طول افکار طالبان قرار داشت و بیشترین وقت شوراها را به خود اختصاص داده بود. به طور مثال اگر مواردی همچون رفتن طبقه نسوان به مدرسه و چگونه رفتن

انها؛ رفتن یا نرفتن خانمها به تفریح‌گاه‌های مخصوص زنان^۱؛ این که ورزشکاران مرد - مخصوصاً فوتبالرها - می‌توانند با لباس خود وارد میدان شوند یا نشوند - که هرگز نشدند - را با پلانیهای اقتصادی حوزه مقایسه کنید، به جرأت می‌توان گفت که وقتی که شورای رهبری برای این امور گذاشته است، بیشتر از امور اقتصادی حوزه بوده است.

ساعتها و روزها مشاجره داشتیم که آیا زنان با پوشش حجاب اسلامی همراه محرم شرعی خود به منطقه جشن^۲ بیایند یا خیر. در شورایی حدوداً چهل نفری - که در مورد نحوه برگزاری مراسم جشن بحث می‌کرد - فقط شش یا هفت نفر موافق آمدن خانمها بودند و چون محمداسماعیل خان، خود در جمع این هفت نفر بود، خانمها توانستند در مراسم شرکت کنند.^۳

این تفکرها به نوعی در طول تفکر طالبان قرار داشت. من تعجب می‌کنم که چرا بعضیها در اینجا هستند - که اگر از نحوه صحبت کردن پشتو یا فارسی بگذریم - در همه موارد از طالبان نه کم داشتند و نه کم

۱ - در روزهای معین مثل عیدها، چهارشنبه اول سال و... خانمها به محل‌های مخصوصی مثل زیارتگاههای خواجه عبدالله انصار، سلطان میر عبدالواحد شهید، سید عبدالله مختار و استدیوم ورزشی که ورود آقایان بزرگتر از هفت سال ممنوع بود، می‌رفتند.

۲ - باشکوهرترین مراسمی که در طول یک سال در افغانستان برگزار می‌شود، جشن استقلال کشور است که در سه شبانه روز در منطقه‌ای معین با کمبهای تزئین شده اسباب خوشی مردم را فراهم می‌آورد. در آن ایام، سه روز تعطیل رسمی است.

۳ - من به مواردی چند از برخورد با خانمها اشاره کنم: خیاط مرد حق دوختن لباس زنانه را از روی الگو نداشت؛ خانمها حق نداشتند در بازار شیر یخ (بستنی) بخورند؛ خانمها حق نداشتند به عقب موتورسیکل شوهر خود سوار شوند؛ ویتزینهای فروشگاه‌ها حق گذاشتن لباس زنانه را در پشت ویتزین خود نداشتند؛ دانشکده ادبیات سال دوم هفت نفر شاگرد (سه دختر و چهار پسر) داشت و استاد باید در دو نوبت جداگانه به آنها درس می‌داد.

دارند.

آنچه نوشته آمد، نگاهی مختصر و پراز کمی و کاستی درباره چگونگی آمدن طالبان به هرات بود. طبیعی است که از زاویه نگاه و نظرات من به طرف این جریان دیده شده است و این نمی تواند منعکس کننده تمام نظرات باشد. اما ارائه نظرات دیگر و انتقادهای سازنده برای ناب شدن مطلب کمک می کند. از جانبی دیگر بنا به عوامل که گفته آمد، نتوانستم عمیق تر صحبت کنم، که وعده می دهم در اولین فرصت مناسب به آن به پردازم. در مورد جزئیات پلان نظامی و نارساییهای داخلی که باعث بی اتفاقی فرماندهان و جدایی مردم از مسئولین و... گردید در این نوشته اشارت نشده چون در این مورد قبلاً بحثهای صورت گرفته است.

بخش هفتم

پیوستها

© پیوست ۱

یکی از عوامل نهایت مهم در مختل گردیدن سوق و اداره قوت‌های حوزه جنوب غرب، در وضعیت‌های خاص، در تمام استقامت‌های جنگ در طول زمامداری مجاهدین، ترکیب شکننده قوت‌های ما بوده است؛ به طور مثال: در هر عملیاتی که اجراء می‌شد، حداقل ترکیب قوت‌ها چنین بود: تعدادی از افراد (ق، ۱، ۴)، تعدادی از افراد (ف ۱۷ پ) و همچنین تعدادی از (ف ۲۱ پ)، (ق ۴ زره‌دار)، (ل ۵ س)، (ل ۷ س)، تعدادی از گارنیزون هوایی شیندند، میدان هوایی هرات، قوماندانی امنیه هرات، غند نظم جهادی، امنیت ملی، کمیساری نظامی و حتی تعدادی از امنیه‌های هر ولسوالی. گهگاهی چنین ترکیب‌های از مجاهدین شاید مفید باشد، اما سربازهای جلب و احضار شده‌ای که دوره مکلفیت خود را سپری می‌کنند، در چنین ترکیب‌هایی بسیار و بسیار شکننده و آسیب‌پذیراند، چون سربازها در جریان تعلیم و تربیه به فرماندهان خود انس می‌گیرند؛ به نحوه برخورد آنان آشنا می‌گردند و یک اعتماد متقابل در جریان جنگ، تعلیم و تربیه و برخورد روزمره به وجود می‌آید. آنها عواقب هر عمل مثبت یا

احتمالاً منفی خود را در تشویق و مجازات متوجهند و در مجموع می‌دانند که عدم اطاعت چه عواقبی به دنبال خواهد داشت. همچنان افستران هر قطعه با توجه به سلسله مراتب و تعلیمات نامه‌های عسکری، منتظر عواقب جزئی‌ترین برخوردها خویش می‌باشند. تصور می‌کنم که اگر عوض این همه ارگانهای مختلف، دو قطعه (ف ۱۷ پ) و (ق ۴ زره‌دار) با حدوداً ده هزار پرسونل خود سوق می‌گردیدند، به مراتب مفیدتر از این قواء بود و نتایج کار قطعاً می‌توانست بهتر باشد.

۲ پیوست

یکی دیگر از پرابلمهای حوزه جنوب غرب، سربازان جهادی بودند که هرج و مرج عجیبی در درون آنها حاکم بود. مجاهدین هرات در حدود شش هزار نفر به عنوان سرباز جهادی به تمام قطعات هرات سوق گردیده بودند که تقریباً در حد یک ثلث در غنند نظم جهادی قول اردوی ۴ و دو ثلث دیگر در مجموعه قطعات دیگر جابه‌جا گردیده بودند. گرچه گرفتن مجاهدین از فرماندهان محلی و پارتها و گروهها و سوق آنان به قطعات معین برای هدفی مقدس صورت گرفته بود که همانا به هم شکسته شدن قدرتهای محلی و خود سر و آوردن نوعی نظم و قانونمندی در فضای حاکمیت بود، اما همین کار، دو مشکل به وجود آورده بود. در واقع ما خود دو مشکل را به وجود آورده بودیم، چون اینان مکلف نبودند که این وظیفه را به طور دائمی انجام دهند و در چنین تشکلی، جبراً سوق گردیده بودند. آن تعداد مجاهدین که به غنند نظم جهادی تنظیم گردیده بودند، اطاعت لازم را

نداشتند و کارشان بیشتر وقت‌کشی و فرار از انجام وظیفه و مسؤولیت بود.

اصل قانونی که در راستای اعزام مجاهدین به قطعات جهادی تدوین گردیده بود، طوری بود که مجاهدین کم و بیش بدان راضی بودند، به این ترتیب که هر مجاهد سلاح دست داشته‌اش را به دولت تحویل کند و بعد از سپری کردن مدت یک سال در قطعات جهادی، در مقابل معاش معین (ماهانه مبلغ پانزده هزار افغانی و پنجاه کیلوگرم گندم که هر دو معادل همدیگر بودند.) کارت پایان خدمت عسکری دریافت بدارد. مجاهدین فکر می‌کردند یک سال مدت زیادی نیست و ما که سالها به خاطر آزادی و میهن جنگیده‌ایم، می‌توانیم به هر شکل ممکن یک سال دیگر را هم مقاومت نماییم. اما حوزه جنوب غرب این مدت را از نظر زمانی به دلخواه خود و ایجاب ضرورت شرایط، تا هر زمانی که اوضاع سیاسی و نظامی کشور ایجاب نماید به همان حقوق تعیین شده - که خیلی خیلی کم بود - تغییر داده بود. لذا در تمام دوران حکومت ما (از ۱۳۷۱/۱/۲۹ الی ۱۳۷۴/۶/۱۳) هیچ فرد مجاهدی سند پایان خدمت به دست نیاورد در حالی که سربازان عادی دوره مکلفیت، چند مرحله سند پایان خدمت دریافت کردند. اتخاذ چنین روشی، بی‌اعتمادی، نگرانی، اضطراب و نوعی سرگردانی و بلا تکلیفی در محیط مجاهدین به وجود آورده بود. مجاهدین می‌گفتند: غیر از جهاد در راه آزادی میهن، گناه ما چیست که به چنین موقعیت (سرباز عمری) گرفتار آمده‌ایم. ای کاش حداقل حقوقی می‌بود که مصارف ۱۵ روز از ماه را کفایت می‌کرد. در وضعیت اقتصادی آن زمان و با تورم بعد از جنگ، در هرات، برای هر فامیل پنج نفری - که تعداد هر فامیل افغان دست‌کم همین تعداد

است. این معاش ماهانه حداکثر پنج شبانه روز را بسیار به مشکل کفایت می‌کرد، آن هم در حد بخور و نمیر؛ و واقعاً مجاهدین حق به جانب بودند. اگر در مقابل معاش کافی، قطعات داوطلبی از مجاهدین تشکیل می‌گردید، نهایت مفید بود و در صورت گذراندن زندگی از معاش جهادی، آنها ترجیح می‌دادند که در قطعات تنظیم گردند تا کارهای دیگر. فضای روانی و تبلیغاتی نیز می‌توانست افکار را تحت تأثیر آورده و تحت عنوان «سربازان انقلاب باید مدافع دست آوردهای...» آنها را آماده نگه‌دارد.

دو نلث دیگر مجاهدین که در مجموع قطعات تحت امر هرات از شیندند تا نورغندی، اسلام قلعه و هرات تنظیم گردیده بودند و با دیگر سربازان (دوره مکلفیت) در بسیار موارد در یک محل زندگی می‌کردند و احساسشان بر این بود که نسبت به دیگر سربازان امتیازاتی دارند، به سربازان عادی هیچ نوع ارزشی قایل نبودند که هیچ، به طرف افسران فرمانده خود نیز به عنوان کمونستهای شکست خورده می‌نگریستند، لذا محیط عسکری تبدیل گردیده بود به نوعی هرج و مرج و عدم اطاعت. همه می‌دانند در اردو (ارتش) آنچه پیروزی می‌آورد، هدف مقدس، آموزش عالی، نظم و دسپلین و اطاعت بی چون چرا است که در هر مورد به نحوی ما مشکلات داشتیم.

© پیوست (۳)

یکی از مشکلات اساسی هرات، فاصله آن از نظر تکامل اجتماعی و رشد فرهنگی با دیگر ولایات حوزه بود. در حالی که در سطح کشور

به عنوان واقعیتی انکار ناپذیر، تشکیل احزاب و گروهها و نحوه تقسیم قدرت بر بنای تفکر مذهبی، قومی و منطقه‌ای صورت می‌گرفت، هرات تلاش داشت که از دید فراقومی منطقه‌ای اهدافش را پی گرفته، بر نارسایی‌هایش فایق آید. بحث حاکمیت هرات در راستای قانونمندی جامعه، نظم، اداره و... متمرکز بود. این روش در حالی اتخاذ شده بود که بیشتر تشکلهای احزاب و سازمانها چهره مذهبی، قومی، منطقه‌ای و نژادی داشتند؛ به طور مثال اکثریت اعضای جمعیت اسلامی از تاجیکها، اکثریت اعضای حزب اسلامی از پشتونها، اکثریت اعضای حزب وحدت اسلامی از هزاره‌ها و... اما در هرات این مورد تفاوت داشت. هرچند این شهر از نظر گروهی در دست جمعیتی‌ها بود، اما هیچ‌گاه به عقب فردی به نام تاجیک یا... کسی روان نبود. چنین مفکوره‌ای برای کسانی که از دید قومی یا منطقه‌ای به جانب قضایا می‌نگریستند، قابل تحمل نبود؛ مخصوصاً در ولایت فراه و هیرمند.

© پیوست ۴

من به مواردی از خیانت‌های آشکار، به عنوان مثال اشاره‌ای کوتاه می‌نمایم. شبی طالبان حمله می‌کنند، خط شوز را به هم می‌شکنند و بیشتر از پنج یا شش کیلومتر به داخل دره پیشروی می‌کنند. معاون نظامی در آن زمان قول اردوی ۴ که در این شب موظف بوده در کنار نیروهای تحت امرش (افراد غند نظم جهادی) در خط اول باشد، در خط دوم می‌ماند افراد ق امنیه بوده‌است. او از محل خط دوم به قرارگاه فرماندهی جنگ گزارش می‌کند که «من در خط اول هستم.

طالبان حمله کردند. ما مقاومت می‌کنیم و به کمک فوری شما احتیاج داریم. هر چه عاجل‌تر به خط اول به کمک ما بیایید.» گروه‌های ضربه همراه چندین دستگاه تانک، ماشین‌های محاروبی، ذیوی دفاع هوا، فرماندهی جنگ، نماینده اوپراسیون وزارت دفاع (جنرال سیدعباس کوهدامنی) و بیش از صد نفر افراد به خیال این که افراد ما در خط اول مقاومت می‌کنند، به طرف خط حرکت می‌کنند. طالبان با دیدن قواء کمین می‌کنند و قواء به وسط طالبان می‌افتد که در نتیجه تعدادی از برادران کشته و تعدادی اسیر می‌شوند و چند وسیله نقلیه به دست طالبان می‌افتد. معاون غند نظم جهادی در حالی که قواء به کمین طالبان افتاده و جنگ تن‌به‌تن ادامه دارد، از خط دوم می‌گوید؛ شما خاطر جمع بیایید که ما در خط اول منتظر شما می‌باشیم «برادران به یاری خدا تا آمدن شما به خط اول مقاومت می‌کنند.» اگر در این شب عبدالقدوس خواهرزاده خواجه ذبیح‌الله غوریانی که همسنگر مجروحش را به تنهایی حمل می‌کرد نمی‌بود و نمی‌دیدیم، بدون شک قواء تلف می‌گردید. وقتی عبدالقدوس وضعیت را اطلاع داد، ما افراد را نظر به وضعیت اراضی به حالت صد در صد محاروبی در آوردیم.

مورد دیگر این بود که معاون قوای چهار زره‌دار که از میدان شهر کابل بود، عملاً از استفاده از تانکها در شرایط حساس خودداری می‌کرد، و چنین مواردی با اسناد، شواهد و مدارک کافی ارائه می‌شد. من در تمام مدت مسؤولیت یک مورد اقدام عملی را در راستای چنین واقعاتی ندیدم و همچنان در تمام مدت زمامداری.

© پیوست ۵

از نظر من - با توجه به تجربیاتی که در این مورد، چه در جنگهای نامنظم زمان متجاوزین و چه در نبردهای بعدی از سرطان سال ۱۳۵۸ تا کنون طی سالهای طولانی حضور در جبهه دارم - برخوردهای خشن لحظه‌ای در شرایط دشوار قواء مثل سراسیمگی قواء و... نه این که هیچ مشکلی را حل نمی‌کند، که بر مشکلات فراوان می‌افزاید.

وقتی در مرحله اول جنگ طالبان، بعد از مجروح شدن علاءالدین خان، قوای ما بعد از شکست تا ۲۰ کیلومتری میدان هوایی شیندند عقب کشید، باید هیأتی از کارشناسان بخشهای لازم تشکیل می‌گردید تا موضوع را عمیقاً بررسی کنند و نقاط ضعف و عوامل شکست را ارزیابی نمایند. باید دلایل، انگیزه‌ها، مقصرین احتمالی و... شناسایی می‌شد تا حداقل چراغی فراراه آینده گردد.

و یا وقتی قوای ما در بادغیس موفق نبود، باید عوامل عدم موفقیت، به دقت شناسایی می‌شد و جنبه‌های ضعف و قوت جست‌وجو می‌گردید. بخصوص باید در ترکیب و سازماندهی تجدید نظر می‌گردید که اگر قوای جهادی داوطلب تشکیل می‌گردید، نیازهای مادی، شرایط زندگی و... برای جنگجویان جهادی آماده می‌گردید به ویژه - و به ویژه - نظم و دیسپلین بر آن حاکم می‌گردید تا فرمانده یا فرماندهان در شرایط لازم و تعلیمات معین، بتواند این قواء را در خدمت اهداف خود قرار دهند. بخصوص باید سلسله مراتب نظامی در آن کاملاً مراعات می‌شد و در آن صورت طبعاً موفق بود.

تشکیلات جهادی هرأت تحت عنوان غند نظم جهادی با تشکیل حدوداً دو هزار نفری آن، آن قدر دچار پراکندگی بود که بارها و بارها در جریان حساسترین وضعیت جنگ از آقای سیداحمد قتالی به

صفت فرمانده این غنند، تقاضای افراد می شد و می گفتند: من همراه افراد امنیتی ام (ده الی پانزده نفر همراه) آماده ام و با همین افراد در کنار دیگر فرماندهان، شبی را به صبح، صبحی را به شام یا کاری را به انجام می رسانند. در مقابل، تمام فرماندهان دلگی، بلوک، تولی و کندک، خود همراه فرماندهی عمومی تماس داشتند، گزارش می دادند و هدایت می گرفتند و سلسله مراتب مراعات نمی شد.

از نگاهی دیگر، اگر برای فرماندهان به اساس موقعیت، استعداد و امکانات منطقه ای شان تشکیل کندک، غنند و فرقه در نظر گرفته شده و منظور می گردید، تا بر اساس سلیقه و روش خود افرادی را آماده نمایند و از گونه های قومی منطقه ای و... در این راستا استفاده می شد، باز در شرایط حساس می توانست چنین جزئیات مهمی مورد استفاده قرار گیرد. هر چند من شخصاً موافق به تشکیل کندکهای قومی نبوده و نیستم.

از زاویه دیگر، دوره مکلفیت سربازی مطابق قانون جاری کشور، نظم و دسپلین عسکری، تعلیمات خوب، سلسله مراتب، تشویق، تهدید، ارتقاء درجه، محاکمه و... می توانست قوای قدرتمندی از سربازان دوره مکلفیت به وجود آورد که خیلی - خیلی - اطاعت پذیرترند. تعدادی در این نظرند که سربازان دوره مکلفیت نمی جنگند. من با این مفکوره موافق نیستم. در بیشتر ارتشهای دنیا، سربازان دوره مکلفیت هستند و می جنگند - و خوب هم می جنگند - آنچه در جنگ موفق است، انگیزه، روحیه، آموزش، سوق و اداره، طرح و پلان اجرای دقیق است نه ترکیب آن که مجاهد باشد یا سرباز. سربازان ما که نمی جنگیدند، در ابعاد مختلف روحیه و انگیزه در آنها به هم شکسته شده بود. آنها در کمال ناامیدی، از مدت دو سال دوره

سربازی خود سه سال را سپری کرده بودند و هنوز هم وقتی برای ترخیص شان معین نگردیده بود.

تصور من بر آن است بعد از اولین پرابلم، ضرورت یک دگرگونی کامل، سازماندهی جدید، به وجود آوردن فضای قانونی در نظام اردو، آمدن ضوابط قانونی به جای روابط، در راستای پیوندهای سیاسی، اجتماعی و ... و همچنان شناسایی استعدادها، تواناییها و فراهم کردن زمینه رشد آنها مخصوصاً - و مخصوصاً - تحکیم، تمرکز و تقویت فرماندهی در هر ناحیه وجود داشت که بیشترین ضربات نظامی از این بعد متوجه قطعات ما بود. به طور مثال اگر مجموعه تقریباً ۹ هزار نفری تشکیلات شیندند (میدان هوایی شیندند، فرقه ۲۱، لوای ۷ سرحدی و نظم جهادی شیندند) تحت امر کامل فرمانده رشید داکتر نصیر احمد گذاشته می شد تا خود مطابق مقررات به سلیقه، استعداد و تواناییهای خود این قواء را سازمان می داد، تصور من بر آن است که مجموع حرکت طالبان از نظر نظامی احتیاجی به قوای هرات نداشت، به استثنای محدود صنوفی مثل قوای ۴ زره دار... اما در تمام دوره زمامداری مجاهدین، اختلافهای قوماندان فرقه ۲۱ همراه معاونش، قوماندان لوای ۷ همراه معاونش و یا اختلاف فرقه ۲۱ همراه گارنیزون هوایی و... حل نشد. این روش سازماندهی - اختلاف بین فرمانده، معاون و مسؤول امنیت - شاید در شرایط نرمال - آنها هم شاید - مفید باشد، اما در وضعیتی که ما داشتیم، هرگز و هرگز مفید نبود.

چه دلیلی داشت بعد از مجروح شدن شهید علاءالدین خان و رفتنشان به هند، کسی در رأس بزرگترین جزء تام محاربوی هرات (فرقه ۱۷ پیاده) قرار نگیرد؟ اگر از آنهایی که به نام فرمانده خوب یاد

می‌کنم، کسی را در رأس فرقه ۱۷ قرار می‌دادیم، در غیاب علاءالدین خان می‌توانست مورد استفاده بهتر قرار گیرد.

چه دلیلی داشت که به جرم خیانت، جنایت، جاسوسی، عقب‌نشینی بدون هدایت، به تله‌انداختن نیروهای خودی و... در طول مدت زمامداری مجاهدین، حتی یک نفر محاکمه نگردد و یا در طول نبرد با طالبان، به نوعی تشویق نشود؟ آیا زحمات، تلاشها و فداکاریهای افرادی مثل داکتر نصیراحمد، یلانی و... من بنا به دلایلی همه فرماندهان را نام نمی‌گیرم، چون شاید دوست یا دوستانی آزرده گردند اگر نه ده‌ها نفر فداکاری کردند. قابل ارتقاء یک درجه نظامی یا هدیه یک عراده موتر جابه‌جاییهای جدید نبود؟ در حالی که هزاران میلیارد افغانی در سراسر کشور به طرز بی‌رویه به نامهای مختلف و بدون اصل شرعی یا قانونی مصرف می‌گردید.

آنچه به نظر من بسیار مهم است، این است که چه دلیلی داشت که قرارگاه قوماندانی قوای مسلح حوزه جنوب غرب تشکیل نگردید؟ ما باید به هر جزء تام که مربوط به هر بخش از سازمان اداری کشور است و مربوط به هر ولایت بود، اجازه می‌دادیم که مطابق پرانسیبهای اداری وزارتخانه‌های مربوط (دفاع، داخله، سرحدات و ریاست عمومی امنیت ملی) امورات فرماندهی، سازماندهی، لوژستیک و... خود را به پیش ببرند و یا خود تشکیلی به حجم ضرورت می‌ساختیم تا بتواند تمام قطعات مربوط وزارت دفاع - اعم از زمینی، هوایی و مدافعه هوایی و همچنان صنوف مختلف مثل زره‌دار و... و قطعات و جزء تامهای وزارت داخله (قوماندانیهای امنیه)، وزارت سرحدات (لواهای سرحدی) و ریاست عمومی امنیت ملی (معاونیتهای نظامی امنیت ملی) در ولایات هرات، فراه،

بادغیس، غور، نیمروز و تا حدی هیرمند را تحت قوماندۀ واحد قرار دهد و از یک مرکز، هدایت و اکمال گردد. به همان پیمانۀ باید قرارگاهی وسیع و بزرگ تشکیل می‌شد. قرارگاه قوماندانی قول اردوی ۴ برای این کار بزرگ، بسیار کوچک بود و بسیار کوچک بود. این قرارگاه در سطح یک بخش نظامی وزارت دفاع در هرات ساخته شده بود، نه برای همه وزارت دفاع. تعداد جزء تامه‌های حوزه در همین نوشته آمده است که شما می‌توانید حدس بزنید چه خلأ بزرگی بوده است.

با به طور مثال تشکیل نمایندگی وزارت خارجه هرات از نظر تشکیل و تعداد پرسنل، فقط برای تأمین روابط نمایندگی جمهوری اسلامی ایران در هرات به وجود آمده بود، در حالی که حوزه جنوب غرب متشکل از چندین ولایت و دارای صدها کیلومتر مرز مشترک با جمهوری اسلامی ایران و ترکمنستان بوده و نمایندگی‌های دائمی سیاسی سازمان ملل متحد، ایران، پاکستان، ترکمنستان، عربستان سعودی و ده‌ها نمایندگی مهم بین‌المللی و کشورهای خارجی مثل صلیب سرخ، یونیسف، یونسکو، داکتران بدون سرحد و... در آن حضور داشتند.

روابط مستقل و رفت و آمدهای حوزه با کشورهای مختلف جهان، امضاء توافقنامه‌ها، پروتکلها، قراردادهای و تفاهم‌نامه‌ها و... نیاز به یک مرکز سیاستگذاری، توأم با دیپلماسی فعال، شناخت همه جانبه سیاستهای منطقه و جهان و منابع اطلاعاتی قوی داشت و لازمه چنین مرکزی حضور تئوریسینهای سیاسی قوی، کارشناسان خبره و تشکیلات لازم می‌باشد؛ نه یک نمایندگی وزارت خارجه با چند نفر مأمور برای تأمین روابط یک نمایندگی، آن هم در چارچوب رهبری و

هدایت شبانه‌روزی وزارت خارجه وقت. در واقع غیرمستقیم خود وزارت خارجه بود و باید هم چنان تشکیلی می‌داشت، و دهها مورد این چنینی.

در ساختار تشکیلاتی، چنانچه قرار بود و یا باشد که ما همه ولایات حوزه را در ساختار واحد رهبری نماییم، باید ساختار تشکیلاتی اجرایی برای ولایات ساخته می‌شد. هر چند امارت عمومی حوزه جنوب غرب، وجود داشت، اما فاقد تشکیلات اجرایی بود. وقتی برمی‌خوریم به روند اجرای امور، مشکلات، عقده‌مندیها و... به وجود می‌آید و همه به خاطر عدم تشکیلات اجرایی حوزه بود. وقتی فرماندانان امنیه، ریاستهای امنیت ملی و یا هر بخش دیگر ولایات هم‌جوار توسط بخش مشابهش به هرات احضار می‌شد، نوعی عقده‌مندی به وجود می‌آمد، چون ساختار تشکیلاتی هیچ فرقی بین فرماندان فرقه ۱۷ هرات یا ۲۱ شیندند و ۷۰ فرقه نگذاشته بود. اینها تبدیل شدتد به انواع عقده‌مندیها، کینه‌توزی‌ها و...

در مجموع عدم تشکیلات کافی برای این وسعت، سبب گردیده بود دهها فرمانده، شخصیت‌های آزارنی، مسؤولین ارگانهای نظامی از بخشهای مختلف و از ولایات مختلف، ساعتها، روزها و هفته‌ها به خاطر گرفتن احکام و هدایت فرماندهی عمومی پشت در دفتر کار فرماندهی بمانند و رهبری حوزه بیشتر اوقات مشغول امضاء درخواستهای مراجعین بودند، چون مقرراتی وجود نداشت و همه باید توسط احکام اجراء می‌گردید. همه می‌دانند در چنین وضعیت استثنایی، با چنین پیچیدگی اوضاع کشور، رهبری حوزه باید با جلسات فشرده با حضور کارشناسان کارکشته نظامی، سیاسی،

فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و امنیتی مشغول بررسی اوضاع در ابعاد مختلف، تصمیم‌گیری و جهت دادن جامعه به همه این گونه‌ها باشد و امور روزمره را باید تشکیلات اداری به پیش ببرد.

© پیوست شماره (۶)

مطلبی را که شما تحت عنوان «طالبان چگونه آمدند؟» مطالعه می‌نمایید، جهت مطالعه و ابراز نظر یکی از دوستانم، برایش داده بودم. موصوف بعد از مطالعه، این یادداشت را نوشته به روی برگهای نوشته شده‌ام گذاشته بود. «شما تا به قدرت رسیدید، سلاح مردم را جمع‌آوری کردید. تعدادی از فرماندهان به فکر این که جهاد مسلحانه به پایان رسیده است، سلاح و افراد خود را به شما تحویل و معرفی نموده، رفتند به عقب زندگی شخصی خود. تعدادی دیگر افراد و سلاح خود را به شما معرفی و تحویل در امورات ملکی به کار پرداختند. شما همه سلاح‌ها را جمع‌آوری کردید، مجاهدین را به زور یا به رضا به قطعات دلخواه خود تنظیم کردید، تمام امتیازات، مثل رتبه عسکری، مقام، صلاحیت معاش و قدرت نظامی قطعات از آن شما بود.

حالا که نتوانستید ملک را حفاظت و اداره کنید گناه را به گردن دیگران نیندازید، مردانه به شکست خویش اعتراف و زاهی مثبت جست‌وجو نمایید.» دوستم با این پیمان اظهار نظر کرده بود که یادداشتش را چاپ کنم که کردم.

و اما قطعات و فرماندهان قطعات هرات:

قول اردوی ۴، فرقه ۱۷ پیاده هرات، فرقه ۲۱ پیاده شیندند، گارنیزون هوایی شیندند، قوای ۴ زرهدار، لوای ۵ سرحدی هرات، لوای ۷ سرحدی شیندند، قوماندانی امنیه هرات، معاونیت نظامی امنیت ملی، میدان هوایی هرات، (کندهای محافظ دافع هوا و ... برای امنیت میدان)

۱ - سترجنرال محمد اسماعیل امیر عمومی حوزه جنوب غرب، والی و قوماندان (ق، ۱، ۴) هرات و فرمانده عمومی قطعات و جزء تامهای مسلح حوزه جنوب غرب اعم از زمینی، هوایی، و مدافعه هوایی وزارت دفاع و همچنان قوتهای وزارت داخله (امنیه‌ها)، قوتهای ریاست امنیت ملی (معاونیتهای نظامی) و قوماندانی عمومی قوای سرحدی (لواهای سرحدی).

۲ - دگرجنرال علاءالدین خان از ولسوالی شیندند هرات معاون نظامی محمد اسماعیل خان، قوماندان حوزه جنوب غرب و قوماندان فرقه ۱۷ پیاده هرات.

۳ - تورنجنرال عزیزالله خان از ولسوالی شیندند هرات معاون قول اردوی ۴. قبل از معاونیت (ق، ۱، ۴) قوماندان فرقه ۲۱ و بعد از سقوط ولایت فراه به نفع حوزه جنوب غرب، به صفت والی ولایت فراه معرفی گردیدند و قول اردو تا سقوط هرات بدون معاون بود.

۴ - بریدجنرال فاری غلام محمد مصئون از ناحیه ۲ هرات قبلاً نماینده امارت عمومی حوزه جنوب غرب در ایران به صفت معاون سیاسی (ق، ۱، ۴).

۵ - دگروال محمد عمر افسر برجسته و مسلکی از ولسوالی شیندند

به صفت رئیس ارکان (ق، ۱، ۴).

۶- برید جنرال سید شریف یلانی از ولسوالی گذره عضو امارت عمومی حوزه جنوب غرب جمعیت اسلامی به صفت قوماندان قوای ۴ زره دار.

۷- دگروال عزیز خان از ولسوالی شیندند معاون (فرقه ۱۷ ب) هرات.

۸- دگروال درانی وردک از ولایت میدان - جوار کابل - معاون قوای ۴ زره دار.

۹- تورن جنرال محمد عارف رستمی از شمال کابل عضو امارت عمومی حوزه جنوب غرب و ق لوای ۵ سرحدی.

۱۰- برید جنرال حاجی خان بلوچ از ولسوالی کهسان هرات عضو جمعیت اسلامی و معاون لوای ۵ سرحدی. قبل از محمد عارف خان، خواجه ذبیح الله غوریانی یکی از فرماندهان معروف، قوماندان لوای ۵ سرحدی بودند که موصوف تبدیل شد و مقدار نزاکتی به وجود آمد و تا سقوط هرات، خواجه ذبیح الله، در جایی ایفای وظیفه نکردند.

۱۱- برید جنرال نصیر احمد از ولسوالی شیندند عضو جمعیت اسلامی، قوماندان گارنیزون هوایی شیندند.

۱۲- دگروال غلام رسول از گذره هرات افسر تحصیل کرده اتحاد شوروی سابق، معاون گارنیزون هوایی شیندند.

۱۳- دگروال توپچی عبدالکریم از ولسوالی شیندند هرات، قوماندان فرقه ۲۱ شیندند. قبل از موصوف، تورن جنرال عزیز الله خان بودند و در مرحله دوم جنگ طالبان تا سقوط هرات، دگرمن عبدالقادر صمیم عضو امارت عمومی جمعیت اسلامی به صفت قوماندان فرقه ۲۱ ایفای وظیفه می کردند.

- ۱۴ - غازی محمد (عسکر) از ولایت غور، عضو امارت عمومی جمعیت اسلامی به صفت معاون فرقه ۲۱.
- ۱۵ - دگرمن عبدالحمید از ولسوالی شیندند ق لوای ۷ سرحدی.
- ۱۶ - جگرن محمدکریم از ولسوالی گذره هرات، عضو امارت عمومی جمعیت اسلامی، معاون لوای ۷ سرحدی.
- ۱۷ - دگرجنرال عزیزالله افضلی از ولسوالی غوریان هرات عضو جمعیت اسلامی به صفت قوماندان امنیه ولایت هرات.
- ۱۸ - دگروال غلام محبوب بنایی از غوردرواز هرات، عضو حزب وحدت اسلامی، معاون اول قوماندان امنیه هرات.
- ۱۹ - بریدجنرال عبدالمجید معلم از ولسوالی گذره هرات، عضو جمعیت اسلامی، قوماندان میدان هوایی هرات.
- ۲۰ - دگرمن گل آقا از گذره هرات عضو جمعیت اسلامی به صفت معاون نظامی ریاست امنیت ملی. بعد از شهادت گل آقا در شوز، جگرن حکومت از ولسوالی انجیل هرات عضو جمعیت اسلامی به صفت معاون امنیت ملی تعیین گردید.
- ۲۱ - تورن جنرال محمدظاهر عظیمی از ناحیه ۳ شاروالی هرات عضو حرکت اسلامی به صفت کمیسار نظامی.
- قطعات نظامی و امنیتی نظامی ولایات همجوار که تحت امر امارت عمومی حوزه جنوب غرب بودند:
- الف: ولایت فراه، فرقه ۷۰ پیاده، لوای سرحدی، قوماندانی امنیه، کندک نظم جهادی و معاونیت نظامی امنیت ملی.
- ب: ولایت نیمروز، لوای سرحدی، قوماندانی امنیه، معاونیت نظامی امنیت ملی. کندک نظم جهادی.
- ج: ولایت بادغیس شامل غند نظم جهادی، قوماندانی امنیه،

معاونیت نظامی امنیت ملی.

ج: ولایت غور شامل کندک نظم جهادی، قوماندانی امنیه و معاونیت نظامی امنیت ملی.

د: ولایت هیرمند، فرقه ۹۰، لوای سرحدی، قوماندانی امنیه، معاونیت نظامی امنیت ملی. (ولایت هیرمند اطاعت چندانی از هرات نداشت هرچند بعد از سقوط هیرمند به نفع طالبان، غفار آخندزاده و تشکیل فرقه ۹۰ به هرات آمدند و مستقیماً تحت امر حوزه ایفای وظیفه می نمودند.)

© پیوست (۷)

فاصله ایجاد شده در بین وزرای هراتی کابینه استاد ربانی و حوزه جنوب غرب، بیشتر حاصل دو برداشت و دو دیدگاه متفاوت رهبری حوزه جنوب غرب و اعضای کابینه (اعضای هراتی کابینه) بود، هر چند عوامل دیگری نیز بود که بر می گردد به رقابتهای گذشته و ... که من بحث اصلی ام تحلیل کامل این مطلب نیست، وگرنه به آن می پرداختم.

تصور اعضای کابینه این بود که ما به اساس شایستگی، لیاقت، خدمات جهادی، پیوندهای گروهی، همسوییهای فکری و یا نفوذ شخصی - هر کدام به نحوی از این موارد - به این مقام (وزارت یا سرپرست وزارت و یا ...) رسیده ایم. چون شخصیت حقوقی ما به نحوی در راستای این مقام به حیثیت کشور مربوط می شود، پس هرات به صفت یک ولایت در چارچوب قوانین کشور و اطاعت از دولت مرکزی، به عنوان یک اصل شرعی و قانونی مکلف است به

همه مقامات عالی رتبه دولتی، به خصوص اعضای کابینه احترام بگذارد. در واقع این نوعی احترام به حیثیت کشور، رهبری و قوانین مملکت است. این نگاه و توقع اعضای کابینه از حوزه بود.

در مقابل، حوزه جنوب غرب چنین فکر می کرد: حوزه با توجه به موقعیتی که دارد (امکانات نظامی، حیثیت سیاسی، ساحه وسیع ارضی، موقعیت اجتماعی و جایگاه فرهنگی و ...) نه تنها مرکز، بلکه تمامی مجموعه های موجود کشور مثل شورای مشرقی، جنبش شمال و ... را همراه خود قابل مقایسه ندانسته و احترام خود را به کابل - همان طوری که اشاره شد - نوعی تعهد دینی، سیاسی و اخلاقی به دولت مرکزی می داند. این تعهد اخلاقی و احترام نیز به شخص رئیس دولت خلاصه می گردید، نه دیگران.

طبیعی است که در کشور ما نوعی سیاست قدرت است نه قدرت سیاسی؛ که حدود مرز سیاست قدرت را قدرت و توانایی های نظامی، ساحه در دست داشته، امکانات نظامی و موقعیت جیوپولیتیکی، تعداد جنگجویان و اعتبار نظامی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تعیین می نماید؛ نه قدرت سیاسی که بر مبنای قانون کشور، انتخابات، پارلمان، مجلس و ... به فرد، گروه یا حزبی تعلق بگیرد؛ چه اگر سیاست قدرت را در کشور بپذیریم - که می پذیریم - پس در این چارچوب، حوزه جنوب غرب حق دارد حرف اول کشور را بزند و بیه را نوعی تعهد دینی و گروهی و حزبی و در دیگر ابعاد، نوعی تعهد اخلاقی بداند.

با چنین تصوّر ها و برداشتهایی، در اندک مواردی خیلی کم به طور

شکل همسویی، گاهی بی تفاوتی و در بیشتر موارد (حوزه جنوب غرب و اعضای هراتی کابینه) به مقابل هم قرار می گرفتند، در حالی که در دیگر مجموعه ها یا گروهها اگر مشخصاً افرادی از طرف حزب، معرفی می گردیدند و یا مربوط به ساحه ای بودند، تحت نظر رهبری تشکیلات خود و یا به نفع همان منطقه و هماهنگ در آن منطقه عمل می کردند. بطور مثال داکتر فاطمی به حیث وزیر صحت عامه از مشرقی بودند و هماهنگ با رهبری شورای مشرقی عمل می کردند. در نتیجه تصور حوزه جنوب غرب به این بود که بودن این وزرا در کابینه به خاطر جایگاه، موقعیت و اهمیت این ساحه است، ولی آنها هرگز چنین تصویری نداشتند.

این دو مفکوره متفاوت سبب گردیده بود که هماهنگیهای لازم و همکاریهای مشترک صورت نگیرد. حوزه جنوب غرب و اعضای کابینه نتوانستند در طول زمامداری مجاهدین، همسو عمل نموده و از این هماهنگی در راستای منافع کلی کشور و منافع حوزه بهره برداری نمایند.

وقتی هرات (حوزه جنوب غرب) به تاریخ ۱۳۷۴/۶/۸ در آستانه سقوط قرار گرفت، رئیس دولت افغانستان در دفتر کارشان با صراحت لهجه به اعضای کابینه گفتند: بروید به هرات و تلاش کنید تا از سقوط هرات به نفع طالبان جلوگیری شود، که اگر چنانچه هرات سقوط کند، ما وزیر هراتی در کابینه خود ضرورت نداریم. و بعد از سقوط هرات، دیگر کسی وزیر نبود.

هم اکنون هراتیان بعد از سقوط هرات، بیشترین و مهمترین بهار، در مراحل مختلف برای آزادی این منطقه از دست طالبان داده اند و شخصیت‌های مهم جهادی مثل محمد اسماعیل خان و ده‌ها فرمانده

دیگر همانند سید شریف یلانی و بیش از هزاران نفر اسیر هستند و چهره‌های دیگری مثل جنرال علاء‌الدین خان، جنرال حاجی خان بلوچ، فرمانده غلام سخی مخله، فرمانده معلم کریم و فرمانده نیک محمد و ده‌ها فرمانده و صدها نفر جان خویش را قربان نموده‌اند. این بیشترین سطح تلفات در نوع خود با توجه به شخصیت‌های مهم جهادی یک منطقه در کشور است و تا کنون هیچ ولایت یا منطقه‌ای چه در طول دوران جهاد مقدس (حضور ارتش سرخ) و چه بعد از آن، به این پیمانه تلفات نداده است. هر یک از این شخصیت‌ها به تنهایی تبلور و ثمره خون هزاران قربانی است؛ به عبارت دیگر هزاران انسان به خون خفتند و سوختند تا از نورشان چنین شخصیت‌هایی و امثال آن در سطح دنیا پذیرفته و مطرح شدند. گرچه دست‌اندرکاران سیاسی و فرهنگی ما نتوانستند حجم تلفات گران و عظمت این تلاش‌ها را در افکار عمومی مطرح نمایند، اما تاریخ کشور هرگز فراموش نخواهد کرد. من خیال می‌کنم که باید دقیقاً توجه افکار عمومی منطقه و کشور به عظمت این تلفات، وسعت این ایثار و اهمیت این شخصیت‌ها به طور مستمر و دوام‌دار جلب گردد. همان طوری که همه می‌دانید، مجموعه این کوشش‌ها در راستای سیاست دولت و به تشویق و همکاری دولت صورت گرفته است. اما با تمام تغییر و تحولات دولت بعد از اخراج از کابل و همه زدوبندها و... حتی یک نفر وزیر از این منطقه (هرات، فراه، بادغیس، غور و نیمروز) در ترکیب کابینه دولت آقای ربانی نیست تا به عنوان حرکتی سمبلیک، بتواند نوعی نمایش مردمی از مناطق مختلف کشور باشد. نه تنها آقای ربانی و جمعیت اسلامی که همه گروه‌ها نیز چنین اند که شما خواننده عزیز اگر اندک توجه کنید، در ترکیب هیأت‌هایی که به خاطر اهداف

معین از جمله صلح و... می‌روند، از خیلی مجموعه‌هایی که مناطقشان به نفع طالبان سقوط کرده، در صحنه سیاسی موجود و حضور دارند، اما...

© پیوست شماره ۸

بحث اقتصادی در حوزه جنوب غرب بحث مفصلی است. مفکوره به وجود آوردن نوعی شکل برای رشد و توسعه اقتصادی حوزه جنوب غرب در دوره زمامداری مجاهدین، توسط فاضل محترم داکتر لودین (قبلاً استاد فاکولته اقتصاد افغانستان) مطرح شد و طی پیشنهادی موافقت رهبری حوزه جنوب غرب را به تشکیل شورای عالی اقتصاد حوزه جنوب غرب اخذ نمود. داکتر لودین با استفاده از شخصیت‌های علمی و مسلکی این رشته در حوزه، این مجموعه را تشکیل داده و پلان کاری اش را طوری برنامه‌ریزی نموده بود که از آراء و نظریات صاحب‌نظران افغان در سراسر جهان استفاده گردد و شورای عالی اقتصاد از صاحب‌نظران افغان در دنیا به ترتیب، هیأت‌هایی سه نفره دعوت می‌نمود تا به هرات آمده و وضعیت را طی محافل علمی بررسی و جایگاه حوزه جنوب غرب را با در نظر داشت پرابلم‌های کشور، مشکلات بعد از جنگ، وضعیت جدید منطقه و... به تحلیل گرفته راه‌حل‌هایی ارائه دهند. یکی از این هیأت‌ها شامل آقایان داکتر غلام محمد شبان (فعالاً استاد دانشگاه در امریکا)، داکتر محمد امین فرهنگ (فعالاً استاد دانشگاه در آلمان)، داکتر غلام محمد نیاز (استاد دانشگاه مقیم آلمان) به هرات آمد و در کنار اعضای شورای عالی اقتصاد هرات، اساتید و صاحب‌نظران در این رشته در

محل دانشکده اقتصاد هرات، اوضاع اقتصادی کشور و حوزه جنوب غرب را بررسی نمود. آنها از جمله راههای توسعه، انفلاسیون، بانکداری و... را مشخصاً تحت مطالعه قراردادند و راههای منطقه‌ای شدن بازار حوزه جنوب غرب را به عنوان یک مرکز اقتصادی در منطقه نیز ارزیابی کردند. مسایل با توجه به مشکلات داخلی کشور و چگونگی سرازیر شدن سرمایه‌ها به حوزه - که از نظر امنیت نسبت به دیگر مناطق اولویت دارد - و هم چنان نقش این بازار با عنایت به تحولات آسیای میانه و توسعه بازار، با توجه در سیستم تجارت بیشتر کشورهای منطقه (که محدودیتهایی دارند) مورد ارزیابی قرار گرفت که آنچه به عنوان موانع برای اجرای این طرح مطرح بود، از جمله دیدگاههای افراطی و سنت‌گرای حوزه بود در رابطه با نوع کالاها، آزادیهای لازم و... و نیز مشکل امنیتی حوزه بود، چه حوزه جنوب غرب همراه جنبش شمال در وضعیت جنگی قرار داشت (زمانی بود که فتوای جهاد علیه جنبش صادر شده بود). شک نیست که برای چنین مفکوره‌ای باید امنیت به مفهوم کلی آن (امنیت سرمایه، امنیت حقوقی و حقیقی شخصیتها) و ارتباطات مورد توجه باشد و آنچه با اهمیت بیشتر باید مورد توجه قرار گیرد، چشم‌انداز امنیت از نظر زمانی و اطمینان به امنیت در درازمدت است که با توجه به وضعیت ما همراه شمال کشور، چشم‌انداز مثبتی نمی‌توانست ارائه گردد. موارد دیگری در این بحث قابل طرح است که در زمانش به آن خواهیم پرداخت.



از متن کتاب:

✽ بحث ما هزاره، پشتون، تاجیک و ازبک نیست؛ تفکر
فراقومی و فرمانطقه‌ای به خاطر منافع ملی است.

✽ نقش مهم و کلیدی حوزه جنوب غرب به عنوان مدار
اصلی و یگانه راه ارتباطی غرب با بازار ناب آسیای
میانه و ...

How Taleban Came

Author:

G.M.Azimi

قیمت: ۷۵۰ تومان